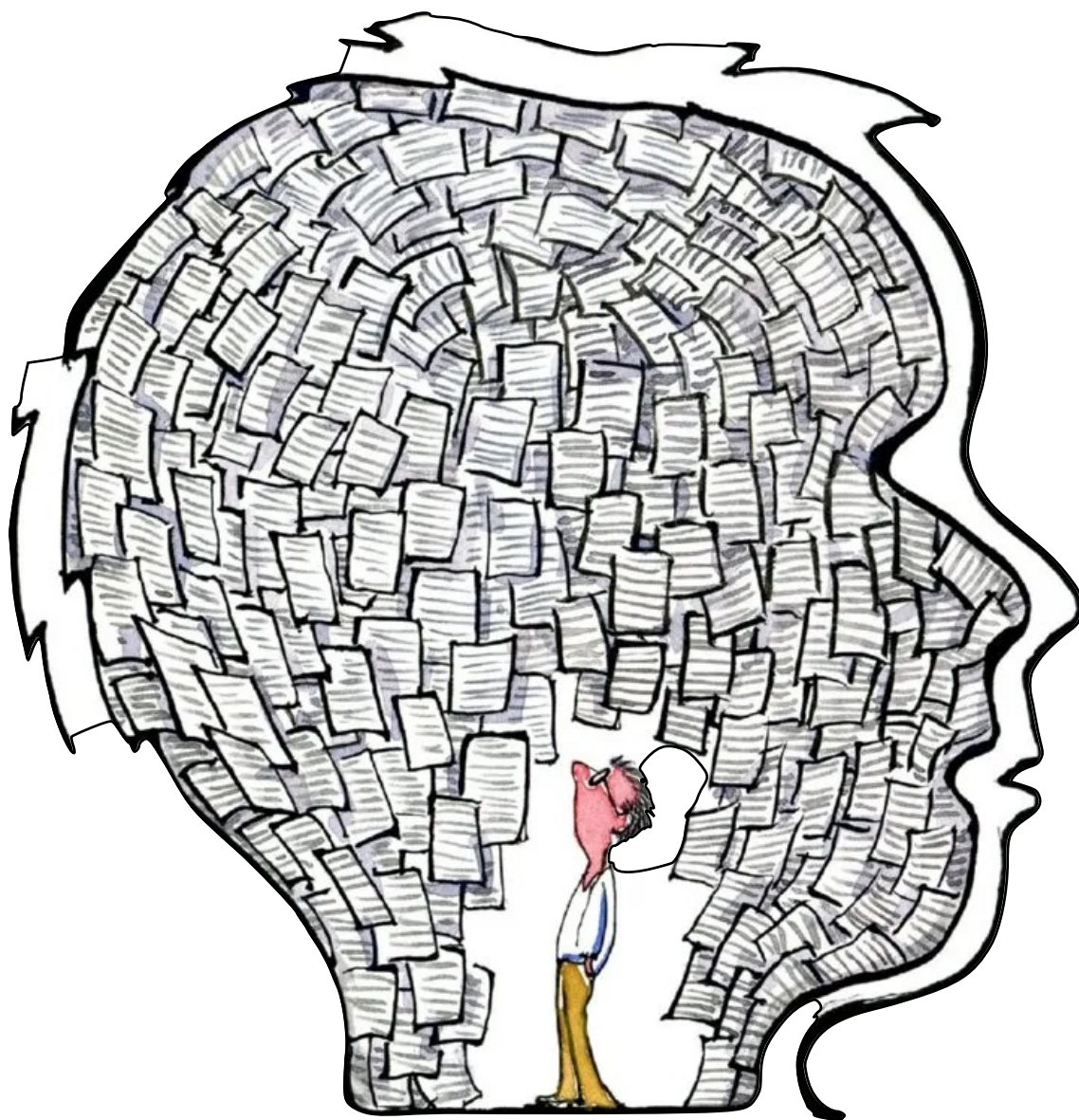


آشنایی با انواع رایج:

مُغَالِطَه



خانه آتئیست‌های ایران



6	طبقه بندی مغالطه‌ها
7	تعاریف
8	استدلال
11	مغالطه‌ی اشتراکِ لفظ :
12	مغالطه‌ی ابهام ساختاری:
13	مغالطه‌ی ترکیب مفصل:
13	مغالطه‌ی تفصیل مرکب:
14	مغالطه‌ی واژه‌های مبهم:
15	مغالطه‌ی گزاره‌های بدون سور:
16	مغالطه‌ی سوره‌های کلی‌نما:
17	مغالطه‌ی تعریف دُوری:
18	مغالطه‌ی کُنه و وَجه:
19	مغالطه‌ی علت جعلی:
20	مغالطه‌ی بزرگ نمایی:
20	مغالطه‌ی کوچک‌نمایی:
20	مغالطات آماری
20	مغالطات آماری ۱ : متوسط
21	مغالطات آماری ۲ : نمودارهای گمراه کننده
22	مغالطات آماری ۳ تصاویر یک بعدی
22	مغالطه آماری ۴؛ نمونه ناکافی
22	مغالطه آماری ۵ نمونه غیرتصادفی
24	مغالطه‌ی نقل قول ناقص:
25	مغالطه‌ی دروغ:
25	مغالطه‌ی توریه:
26	مغالطه‌ی تحریف:
26	مغالطه‌ی مسموم کردن چاه:
26	مغالطه‌ی تله گذاری:
27	مغالطه‌ی توسل به مرجع موثق:
27	مغالطه‌ی عوام‌فریبی:
28	مغالطه‌ی توسل به جهل:
29	مغالطه‌ی مسئولیت اثبات - نام دیگر مغالطه‌ی توسل به جهل
29	مغالطه‌ی طلب برهان از مخالفان:
29	مغالطه‌ی طرد شقوق دیگر:
30	مغالطه‌ی سوال مرکب:
30	مغالطه‌ی تکرار:
31	مغالطه‌ی بار ارزشی کلمات:
32	مغالطه‌ی پهلوان پنبه“ یا „مترسک سر جالیز“:



- 33 مغالطه‌ی ماهی دودی:
- 34 مغالطه‌ی ذوالوجهین جعلی:
- 35 مغالطه‌ی توهین:
- 36 مغالطه‌ی کامل نامیوس:
- 37 مغالطه‌ی هر بچه مدرسه‌ای می‌داند!
- 38 مغالطه‌ی اعتراف‌گیری:
- 39 مغالطه‌ی جلب ترجم:
- 40 مغالطه‌ی ایمان:
- 41 مغالطه‌ی تبارشناختی:
- 42 مغالطه‌ی لولو خُرخره:
- 43 مغالطه‌ی مناقشه در مثال:
- 43 مغالطه‌ی توسل به اکثریت:
- 44 مغالطه‌ی شخص ستیزی:
- 44 مغالطه‌ی رها نکردن پیش‌فرض:
- 45 مغالطه‌ی متهم نکردن اصول اساسی نظریه:
- 46 مغالطه‌ی شخص‌پرستی:
- 46 مغالطه‌ی آرزو اندیشی:
- 47 مغالطه‌ی توالی:
- 47 مغالطه‌ی خلط توصیف با ترویج:
- 48 مغالطه‌ی نیت‌خوانی:
- 48 مغالطه‌ی شوخی بی‌ربط:
- 49 مغالطه‌ی وضع تالی:
- 50 خلط خاستگاه و اعتبار:
- 51 “خلط، امکان” و “وقوع
- 52 مغالطه‌ی شخص‌انگاری:
- 53 مغالطه‌ی “این که مغالطه است”:
- 53 مغالطه‌ی “این که چیزی نیست”:
- 54 مغالطه‌ی دلیل و مدعای بی‌ربط:
- 54 مغالطه‌ی حذف شواهد:
- 55 مغالطه‌ی تبیین با نام‌گذاری:
- 56 مغالطه‌ی افتادن در سرایشی:
- 57 مغالطه‌ی کلی‌گویی بزرگ شده:
- 58 مغالطه‌ی کامل دست نیافتنی:
- 59 مغالطه‌ی “حذف یا نادیده گرفتن زمینه”:
- 60 مغالطه‌ی “از ریشه‌کندن درخت”:
- 61 مغالطه‌ی “مظلوم نمایی”:
- 62 مغالطه‌ی سنگ:



- 63 مغالطه‌ی حق ویژه:
- 63 مغالطه‌ی „ذهنی‌نگاری“:
- 64 „خلط „صدق اخلاقی“ با „صدق منطقی“:
- 65 مغالطه‌ی „جابجایی موضع نقد“:
- 66 مغالطه‌ی اسکاتلندی اصیل (واقعی):
- 67 مغالطه‌ی استاد دبستان:
- 68 مغالطه‌ی اعتراف گالیله:
- 69 مغالطه‌ی عدم التزام
- 70 مغالطه‌ی „استدلال از راه هیاهو“
- 71 مغالطه‌ی „تدقیق خطا“:
- 72 مغالطه‌ی تجاهر:
- 74 مغالطه‌ی تعمیم شتابزده:
- 75 مغالطه‌ی عدول از تعریف یا عقب‌نشینی تعریفی:
- 77 مغالطه‌ی تسری دادن حکم اجزا به کل:
- 78 مغالطه‌ی تکیه کلام یا لحن کلام:
- 79 مغالطه‌ی کمال ناممکن:
- 80 مغالطه‌ی استدلال از راه برتر دانستن ثروت:
- 80 مغالطه‌ی استدلال از راه برتر دانستن فقر:
- 81 مغالطه‌ی تمثیل:
- 80 مغالطه‌ی توسل به سنن وی:
- 81 مغالطه‌ی توسل به میانه‌ر و رسومات:
- 82 مغالطه‌ی سوگیری بازماندگی:
- 84 مغالطه‌ی اختلاط همبستگی با رابطه علی:
- 86 مغالطه‌ی اختلاط باور و واقعیت:
- 87 تئوری پنجره شکسته: همبستگی یا رابطه علی؟
- 89 مغالطه‌ی „نظر هرکسی محترم است“:
- 91 مغالطه‌ی „تقلیل جواب‌های یک پرسش به یک گزینه“:
- 92 مغالطه‌ی „ذهنیت‌گرایی“ یا سوژکتیویسم (Subjectivism):
- 94 مغالطه‌ی „شیئی سازی“ یا „آقنومی سازی“:
- 96 مغالطه‌ی تاملین:
- 98 مغالطه‌ی عوام‌فریبی:
- 100 مغالطه‌ی خیرخواهی:
- 101 مغالطه‌ی نقض غرض:
- 102 مغالطه‌ی هزینه‌ی تمام‌شده



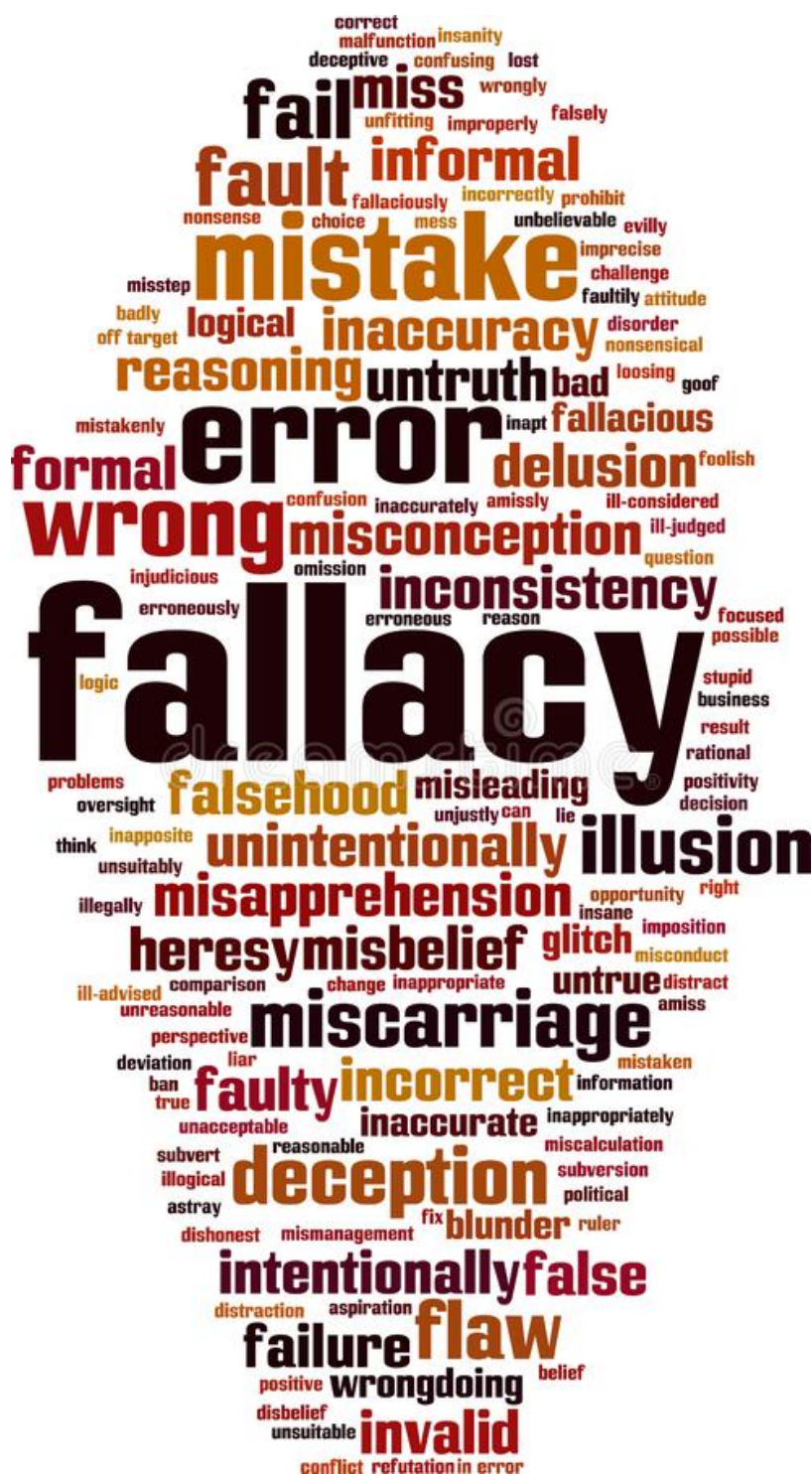
این کتاب بنا به پیشنهاد جمعی از دوستان و جهت دسترسی آسان و شناخت مغالطات و اصطلاحات رایج فلسفی و البته به همت گروه خانه آتئیست‌های ایران و از کتاب «مغالطات» نوشته محمد مهدی حاتمی بهره برده شده هست و هرگونه استفاده و کپی برداری با ذکر نام مولف آزاد است.

خواهشمندم اگر پیشنهادی در راستای محتوا یا بهتر شدن فعالیت کانال یا اشکالات احتمالی این کتاب دارید لطفاً به آدرس ما بفرستید:



<https://t.me/JOIN3A>

@mehransmart





طبقه بندی مغالطه‌ها

دسته اول: مغالطه‌های تبیین مغالطی	دسته دوم: ادعایی بدون استدلال	دسته سوم: عنوان مقام نقد	دسته چهارم: مغالطات در مقام دفاع	دسته پنجم: مغالطات در استدلال
۱- مغالطه اشتراك لفظ	۱- مغالطه بستن راه استدلال	۱- مغالطه پارازیت	۱- مغالطه نکته انحرافی	الف: مغالطه صوری
۲- مغالطه ابهام ساختاری	۲- مغالطه مسموم کردن چاه	۲- مغالطه «حرف شما مبهم است»	۲- مغالطه توسل به واژه‌های مبهم	۱- مغالطه عدم تکرار حد وسط
۳- مغالطه ترکیب مفصل	۳- مغالطه تله گذاری	۳- مغالطه تکذیب	۳- مغالطه توسل به معنای تحت‌اللفظی	۲- مغالطه وضع تالی
۴- مغالطه واژه‌های مبهم	۴- مغالطه توسل به جهل مخالفان	۴- مغالطه «این که مغالطه است»	۴- مغالطه تغییر تعریف	۳- مغالطه رفع مقدم
۵- مغالطه گزاره‌های بدون سور	۵- مغالطه طلب برهان از مخالفان	۵- مغالطه انگیزه و انگیزه	۵- مغالطه تغییر موضع	۴- مغالطه مقدمات منفی
۶- مغالطه سوره‌های کلی نما	۶- مغالطه فضل فروشان	۶- مغالطه توهین	۶- مغالطه استثنا قابل چشم‌پوشی	۵- مغالطه مقدمات ناسازگار
۷- مغالطه تعریف دوری	۷- مغالطه کمیت گرایی	۷- مغالطه بهانه	۷- مغالطه خودت هم	۶- مغالطه افراد غیر موجود
۸- مغالطه کنه و وجه	۸- مغالطه رد دلیل به جای رد مدعا	۸- مغالطه پهلوان پنبه	۸- مغالطه تبعیض طلبی	۷- مغالطه ایهام انعکاس
۹- مغالطه علت جعلی	۹- مغالطه پهلوان پنبه	۹- مغالطه رها نکردن پیش فرض	۹- مغالطه رها نکردن پیش فرض	۸- مغالطه سوء تالیف
۱۰- مغالطه بزرگ نمایی	۱۰- مغالطه کامل نا میسر	۱۰- مغالطه البته ما	۱۰- مغالطه البته ما	ب- مغالطه ناشی از يك پیش فرض نادرست
۱۱- مغالطه کوچک نمایی	۱۱- مغالطه سؤال مرکب	۱۱- مغالطه سؤال مرکب	۱۱- مغالطه سؤال مرکب	۱- مغالطه سنت گرایی
۱۲- مغالطه آماری	۱۲- مغالطه تخصیص	۱۲- مغالطه تخصیص	۱۲- مغالطه تخصیص	۲- مغالطه سنت گریزی
۱۳- مغالطه تحریف	۱۳- مغالطه منشا	۱۳- مغالطه منشا	۱۳- مغالطه منشا	۳- مغالطه عدم سابقه
۱۴- مغالطه دروغ				۴- مغالطه تجدد
۱۵- مغالطه تفسیر نادرست				۵- مغالطه برتری فقر
۱۶- مغالطه نقل و قول ناقص				۶- مغالطه برتری ثروت
۱۷- مغالطه تأکید لفظی				۷- مغالطه توسل به اکثریت
				۸- مغالطه علت شمردن امر مقدم
				۹- مغالطه علت شمردن امر تقارن
				۱۰- مغالطه ترکیب
				۱۱- مغالطه تقسیم
				۱۲- مغالطه میانه‌روی



تعاریف

مُغَالِطَه یا مَغْلَطَه (به پارسی سره: دژفرنود) استدلالی است که از نظر علم منطق به یکی از دلایل زیر نادرست باشد:

- نخست آنکه دست کم یکی از مقدمات گزاره گزاره نادرست باشد؛
- دوم آنکه مقدمات گزاره، متضمن نتیجه‌ی گزاره نباشد.

مغالطه جزئی از برهان است که به طور قابل اثباتی در منطق آن ایراد وجود دارد و بنابراین کلی برهان را نامعتبر می‌سازد. مغالطه ممکن است برای وارونه کردن حقیقت (ها) به کار رود.

مغالطه گر کسی است که از روی استدلال نادرست به یک نتیجه‌ی درست یا نادرست رسیده‌است و ممکن است آن نتیجه را برای نتیجه‌گیری‌های دیگری هم به کار گیرد.

تعریف یکم: مغالطه (که از واژه عربی غلط مشتق شده است) استدلالی است که در آن فساد معنوی وجود داشته باشد.

تعریف دوم: مغالطه قیاس فاسدی است که منتج به نتیجه‌ی صحیح نباشد و فساد آن یا از جهت ماده است یا صورت و یا هر دو. (از کتاب مغالطات، علی اصغر خندان، ص ۲۲ و ۲۳)

آیا سفسطه همان مغالطه هست؟

در علم منطق میان سفسطه و مغالطه تفاوت قائل هستند. در تعریف سفسطه آورده‌اند: اگر در قیاسی از قضایای وهمی استفاده شود و غرض از استفاده، به اشتباه انداختن یا شکست طرف مقابل باشد، این حالت را سفسطه می‌گویند. در واقع زمانی که فردی موضوعی را بدون دلیل منطقی ثابت کند می‌گویم سفسطه کرده است.

و اما در تعریف مغالطه آورده‌اند: استفاده از شکل ظاهری استدلال و مخفی کردن صورت یا ماده غلط آن استدلال به منظور مخدوش کردن ذهن مخاطب.

همانطور که می‌بینید مفهوم دو تعریف در معنا یکسان هستند. در واقع سفسطه در لغت و به معنای قدیمی به معنی دانش و سوفیست به معنی فرد دانشمند بود. ولی بعدها سفسطه معنای مغالطه به خودش گرفت و سوفیست فرد مغالطه کار شد. پس در حال حاضر می‌توان گفت سفسطه همان مغالطه و مغالطه همان سفسطه است.

اما در کل سوفیست‌ها در گذشته با استفاده از فن سخنوری مباحث را شروع می‌کردند و در نهایت مهمات و نتایج نادرست و دروغینی را عرضه می‌کردند. دو طرفدار این ایده که سفسطه از فلسفه متمایز است، افلاطون و ارسطو بودند. آنها ادعا کردند که از آنجایی که سوفیست‌ها (از نظر آنها) غیراخلاقی هستند و به شیوه‌ای متفاوت از فیلسوفان زندگی می‌کنند، نمی‌توان آنها را فیلسوف واقعی در نظر گرفت. آنها همچنین اظهار داشتند که سوفیست‌ها به دنبال اثبات عقاید خود بودند، در حالی که فیلسوفان به دنبال یادگیری حقیقت بودند، خواه در ابتدا آن را باور داشته باشند یا خیر.



استدلال

ما با گزاره‌ها، همچون سنگ‌های بنا، استدلال می‌سازیم. وقتی به گزاره‌ای بر مبنای گزاره‌های دیگر می‌رسیم یا آن را تصدیق می‌کنیم، می‌گوییم یک استنتاج انجام داده‌ایم. استنتاج یک روند است که می‌تواند گروه‌های از گزاره‌ها را به هم پیوند دهد.

بعضی استنتاج‌ها تضمینی (یا صحیح) هستند و بعضی دیگر چنین نیستند. برای تعیین صحت استنتاج، منطقی‌ها چنین گروه‌ها گزاره‌هایی را تحلیل می‌کنند. آن‌ها گزاره‌ها را از جایی که این روند آغاز شده تا پایان آن و نیز روابط بین آن‌ها را بررسی می‌کنند. چنین گروه‌های از گزاره‌ها تشکیل‌دهنده یک استدلال هستند. استدلال‌ها موردتوجه اصلی در منطق هستند.

استدلال یک اصطلاح فنی در منطق است و نباید محل اختلاف نظر و مجادله باشد.

در منطق، یک استدلال به‌طور صریح گروهی گزاره است، با این ادعا که یکی از گزاره‌ها دست‌آمده بقیه گزاره‌ها است، به قسمی که این بقیه گزاره‌ها زمینه‌ساز و پشتیبان درستی آن یک گزاره باشند. برای هر استدلال یک استنتاج نظیر نیز وجود دارد.

○ مقدمه و نتیجه در استدلال

معمولاً قطعات گفتاری یا نوشتاری شامل گزاره‌های مرتبط هستند و حال آن‌که می‌توانند شامل هیچ استدلالی نباشند. یک استدلال صرفاً گردآمده‌ای از گزاره‌ها نیست.

استدلال گروه‌های ساخت‌یافته است که دربردارنده یا نمایان‌کننده یک استنتاج باشد. ما این ساخت‌یافتگی را با دو اصطلاح نتیجه و مقدمه شرح می‌دهیم. نتیجه در یک استدلال گزاره‌ای است که تأیید آن بر مبنای بقیه گزاره‌های استدلال انجام می‌پذیرد، و این بقیه گزاره‌ها که برای پشتیبانی این نتیجه، مورد تأیید (یا مفروض) قرار گرفته‌اند، مقدمات نام دارند.

استدلال‌ها اقسام گوناگون و در زمینه‌های گوناگون هستند. ما استدلال را (در زمینه‌هایی چون سیاست، اخلاق، ورزش، دانش و نیز آن‌ها که برخاسته از زندگانی روزانه هستند) تحلیل می‌کنیم. همه، چه آنان که از این استدلال‌ها دفاع می‌کنند و چه آنان که به آن‌ها حمله می‌کنند، در پی آن‌اند تا درستی (یا نادرستی) نتایج دست‌آمده را ثابت نمایند. البته ما نیز، گرچه منطقی، می‌توانیم همچون یک شهروند یا یک مباشر درباره درستی یا نادرستی نتایج دست‌آمده عمیقاً دل‌نگران باشیم. لیکن به عنوان یک منطقی همه آن دل‌بستگی‌ها را به کنار خواهیم نهاد. ما عمدتاً به دنبال دو چیز هستیم.

🎯 یکم در پی صورت استدلال مورد بررسی، تا معین کنیم آیا آن استدلال از آن گونه صورت است که نتیجه خود را تضمین می‌کند؟

🎯 دوم در پی کیفیت استدلال هستیم تا معین کنیم آیا استدلال در واقع نیز نتیجه‌ای تضمینی به دست داده است؟

استدلال‌ها در حد زیادی در میزان درهم‌تنیدگی‌شان متفاوت هستند. بعضی بسیار ساده‌اند. بعضی دیگر، همان‌طور که خواهیم دید، کاملاً پیچیده هستند؛ این گاهی به خاطر ساختار یا پی‌کردنی گزاره‌های متشکله آن‌هاست، گاهی به خاطر رابطه میان مقدمات و گاهی به خاطر رابطه بین مقدمات و نتیجه.

ساده‌ترین نوع استدلال شامل یک مقدمه و یک نتیجه است که به‌طور ضمنی مدعی است نتیجه از مقدمه دست‌آمده است. ممکن است مقدمه و نتیجه هر کدام در یک جمله ظاهر شده، مانند استدلال زیر که به کتاب درسی زیست‌شناسی ایالت آلاباما [آمریکا] با یک برجسب ضمیمه گردیده:

"وقتی حیات در زمین آغاز شد کسی وجود نداشت. بنابراین هر آنچه در مورد پیدایش حیات گفته می‌شود فقط به عنوان یک نظر ارزش دارد نه یک واقعیت"

و یا ممکن است مقدمه و نتیجه هر دو در یک جمله ظاهر شوند. مانند استدلال زیر:



"از آنجا که اکنون روشن شده نوع بشر سرچشمه‌یافته از اجداد آفریقایی خود است، عقیده به تفاوت‌های عمده نژادی همان اندازه مسطح بودن کره زمین مهم است"

همچنین ترتیب آمدن مقدمات و نتیجه می‌تواند متفاوت باشد، لیکن در تعیین کیفیت استدلال نقش تعیین‌کننده ندارد. چیز معمولی است که در یک استدلال نتیجه قبل از مقدمه آمده باشد. وقتی بیب روث (قهرمان بیس‌بال) هفت‌صدم ضربه برندگی را در مسابقات داخلی (۱۳ ژوئن ۱۹۳۴) زد، روزنامه نیویورک‌تایمز این‌گونه استدلال کرد:

"رکورد امروز در استادیوم ناوین فیلد، وقتی بیب روث هفت‌صدم ضربه برندگی در طول عمر حرفه‌ای خود را زد، به قهرمانی همیشگی نزدیک شد. زیرا تعداد کمی از چنین طول عمری در شمایل نامیرای قهرمانی بهره‌مند بوده‌اند؛ و فقط دو بازیکن دیگر در تاریخ بیس‌بال بیش از ۳۰۰ ضربه برندگی در مسابقات داخلی زده‌اند.

این نمونه استدلالی است که هر دو مقدمه آن بعد از نتیجه آمده‌اند. و نیز از آن نمونه استدلال‌های بسیار احتمالی است که نتیجه آن نادرست است.

در ۲۱ ژوئن ۱۹۷۳، یعنی سی‌ونه سال بعد، هنک آرون هفت‌صدمین ضربه‌ی برندگی (منجر به گل) را در مسابقات داخلی به ثمر نشان داد. مثال دیگری از این نوع را، که شامل دو جمله است و ابتدا نتیجه آمده، می‌توانید در ذیل مشاهده کنید: "اداره دارو و غذا باید فروش سیگار را فوری ممنوع کند. مگر نه این است که ترک سیگار بیش‌گیرانه‌ترین علت مرگ و میر است." حتی وقتی مقدمه و نتیجه هر دو با هم در یک جمله بیان شوند امکان دارد نتیجه قبل از مقدمه بیاید.

جرمی بنتهام، فیلسوف فایده‌گرا، استدلال آشکارای زیر را در اثر خود "مبانی قانون‌گذاری (۱۸۰۲)" آورده:

«هر قانونی شرورانه است، قوانین مخل آزادی فردی هستند.»

گرچه این فقط یک جمله کوتاه است ولی یک استدلال است، زیرا شامل دو گزاره است که اولی (هر قانونی شرورانه است) نتیجه و گزاره دوم (قوانین مخل آزادی فردی هستند) مقدمه است. از آنجا که استدلال، گروهی از گزاره‌ها است، یک گزاره به‌تنهایی و به‌خودی‌خود نمی‌تواند استدلال تشکیل دهد. نکته دارای اهمیت فراوان این‌که، بعضی گزاره‌ها، از آنجا که مرکب هستند، بسیار به استدلال شباهت دارند. باید دقت کافی داشت تا این نوع گزاره‌ها را از استدلالی که به آن شبیه هستند تمیز داد.

به گزاره شرطی زیر توجه نمایید:

"اگر هدف دولتی ایجاد برابری در جامعه باشد آنگاه دولت بر مبنای طبقه متوسط، باید پایبند بهترین اجرای آن باشد." نه گزاره اول و نه گزاره دوم آن تصدیق شده. همه آنچه تصدیق شده این است که اولی مستلزم بعدی است و هر دو هم می‌توانند نادرست باشند. هیچ استنتاجی انجام نشده و نیز ادعای درستی هیچ نتیجه‌ای در آن نیست. ارسطو که بیش از دو هزار سال قبل به بررسی ساختار و تساوی دولت‌های [دولت‌شهرهای] واقعی در یونان می‌پرداخت با اطمینان در اثر خود «سیاست»، کتاب ۴ فصل ۱۱، نوشت:

"هدف دولتی ایجاد برابری در جامعه است، بنابراین دولت بر مبنای طبقه متوسط، پایبند به بهترین برپای داری آن است."

در این حالت آنچه داریم یک استدلال است. استدلال ارسطو کوتاه و ساده است؛ ولی بیشتر استدلال‌ها طولانی‌تر و پیچیده‌تر هستند. به‌هرحال، هر استدلال چه ساده یا پیچیده شامل تعدادی گزاره است که یکی نتیجه و بقیه مقدمات است، که این مقدمات پشتیبانی نتیجه را به عهده دارند.

گرچه هر استدلال مجموعه‌ای ساخت‌یافته از گزاره‌هاست اما هر مجموعه ساخت‌یافته‌ای از گزاره‌ها استدلال نیست. به این گزارش اخیر درباره نابرابری جهانی توجه کنید.

"در همین جهانی که در آن بیش از یک میلیارد نفر در سطحی از رفاه زندگی می‌کنند که هرگز قبلاً شناخته نبود، تقریباً یک میلیارد انسان دیگر در تقلائی زنده ماندن با قدرت خرید روزانه کمتر از یک دلار آمریکا هستند. اکثر فقرای جهان گرفتار سوء تغذیه هستند — فقدان دسترسی به آب آشامیدنی و حتی ابتدایی‌ترین خدمات بهداشتی و ناتوانی از فرستادن فرزندان به مدرسه. به

گزارش یونیسف بیشتر از ۱۰ میلیون کودک هر ساله — نزدیک به ۳۰,۰۰۰ هر روز از علل قابل اجتناب وابسته به فقر می‌میرند."

این یک گزارش عمیقاً نگران‌کننده است، لیکن استدلالی در آن نیست.

استدلال علاوه بر دانش، هنر نیز هست. ما استدلال می‌کنیم و آن را درک می‌کنیم. دلیلی برای باورهایمان به‌طور طبیعی حاصل می‌شود. اما مهارت در ساختن استدلال و آزمون آن می‌تواند با عمل و تمرین افزون شود. کسی که این مهارت را پرورانده از کسی که هرگز به اصول آن نپرداخته به احتمال بیش بهتر بتواند به گونه صحیح استدلال نماید.

**مغالطه‌ی اشتراکِ لفظ :****Equivocation Fallacy**

استعمال یک لفظ (اسم، فعل، حرف و صفت) در یک متن با معانی گوناگون، بدون توجه به تعدد معانی آن. به طوری که این امر موجب یک استنتاج خطا شود.

○ مثال ۱:

انگور شیرین است.
شیرین معشوق فرهاد است.
پس: انگور معشوق فرهاد است.

○ مثال ۲:

او سیر است.
سیر بو می‌دهد.
پس: او بو می‌دهد.

○ مثال ۳:

سعادت غایت زندگی انسان است.
غایت زندگی انسان مرگ است.
پس: سعادت انسان همان مرگ است.

○ مثال ۴:

خانه‌ی ارزان کمیاب است.
هر چیز کمیاب گران است.
پس: خانه‌ی ارزان گران است!

○ مثال ۵:

حمید دوستِ بیست ساله‌ی من است. (بیست ساله: الف، به مدت ۲۰ سال؟ یا ب، دارای ۲۰ سال سن؟)

○ مثال ۶:

اگر شما هم بگذارید، من پا روی حق نمی‌گذارم. (گذاشتن: اجازه دادن؛ قرار دادن)

در مثال پایانی، هر دو حالت زیر را می‌توان متصور بود:
اگر شما هم „پا روی حق بگذارید“، من پا روی حق نمی‌گذارم.
یا
اگر شما هم „اجازه بدهید“، من پا روی حق نمی‌گذارم.



مغالطه‌ی ابهام ساختاری:

Amphiboly Fallacy

مغالطه‌ی ابهام ساختاری شبیه مغالطه‌ی اشتراک لفظی است. با این تفاوت که در اینجا ابهام معنا ناشی از یک لفظ نیست؛ بلکه ناشی از ساختار جمله است.

مغالطه‌ی ابهام ساختاری وقتی صورت می‌گیرد که فرد جمله‌ای را به کار برد که بیش از یک معنا داشته باشد. و آن جمله برای مخاطب مطابق با یک تفسیر صحیح و مقبول باشد و مطابق با تفسیر دیگر خطا و غیر قابل قبول. حال اگر شخص آن جمله را در مقدمات استدلال خود، مطابق با تفسیر اول به کار برد ولی استنتاج خود را مطابق با تفسیر دوم انجام دهد؛ مرتکب «مغالطه‌ی ابهام ساختاری» شده است.

علل وقوع مغالطه: ابهام در ضمایر (مثال ۲)، عدم رعایت نقطه و ویرگول گذاری (مثال ۳) و مشخص نبودن تعلق صفت به مضاف یا مضاف الیه (مثال ۵) و ...

○ مثال ۱:

می‌گویند پادشاه لیدا، در نظر داشت با داریوش، پادشاه ایران وارد جنگ شود. از کاهن معبد دلفی خواست که نتیجه‌ی جنگ را پیشگویی کند. کاهن گفت: «اگر به جنگ داریوش بروی یک امپراطوری بزرگ را نابود خواهی کرد»- پادشاه لیدا به جنگ داریوش رفت و از او شکست سنگینی خورد. هنگام بازگشت کاهن را مورد مواخذه قرار داد. اما کاهن مدعی شد که پیشگویی او درست بوده است؛ زیرا او گفته: «اگر به جنگ داریوش بروی یک امپراطوری بزرگ (یعنی امپراطوری لیدا) را نابود خواهی کرد»!

○ مثال ۲:

کودک تا پدرش را دید لباسش را مرتب کرد (لباس خودش را یا لباس پدرش را؟)

○ مثال ۳:

اجناس دزدیده شده توسط مامورین کشف شد.

○ مثال ۴:

من از راهنمایی شما پشیمانم. (شما‌ی فاعل یا شما‌ی مفعول)

○ مثال ۵:

جان دان، مورخ فلسفه‌ی یهودی است. (مورخ «فلسفه‌ی یهودی» یا مورخ یهودی؟)



مغالطه‌ی ترکیب مفصل:

Composing the separated

این مغالطه زمانی رخ می‌دهد که محمول به صورت مجزا برای موضوع صادق باشد، اما اگر کسی دو جمله را به صورت ترکیبی بیان کند؛ حاصل جمله کاذب خواهد بود.

مثال: ○

اگر کسی نویسنده و ورزشکار باشد اما در یکی ماهر و در کار دیگر بدون مهارت باشد. می‌توان درباره‌ی او گفت: «او نویسنده‌ی بدون مهارت و ورزشکاری ماهر است» یا می‌توان گفت: «او نویسنده و ورزشکار است» ولی اگر کسی درباره‌ی او بگوید: «او نویسنده و ورزشکار ماهر است»؛ دچار سخن مغالطه‌آمیز شده است، زیرا این توهّم پیش می‌آید که او نویسنده‌ی ماهر هم هست.

مغالطه‌ی تفصیل مرکب:

Separating the composed

این مغالطه، کاملاً عکس مغالطه‌ی قبل (ترکیب مفصل) است. زیرا در این حالت جمله در حالت ترکیبی صادق است؛ اما اگر بخواهیم جمله را از حالت ترکیبی خارج کنیم، و محمول را به صورت مجزا برای موضوع صادق بدانیم، دچار مغالطه شده‌ایم. (محمول در گزاره: در گزاره‌ی «میز قهوه‌ای است»، «میز» موضوع است و قهوه‌ای بودن «محمول» و است «نسبت حکمیه».)

مثال: ○

او آدم خوبی است؛ زیرا در تحقیقی که در کارخانه انجام داده‌ایم همه‌ی کارگران و کارفرمایان بر این عقیده بودند که او کارگر خوب و کوشایی است. (مغالطه در اینجا رخ داده که در اینجا صرفاً نشان داده



مغالطه‌ی واژه‌های مبهم:

Vague words

این مغالطه در جایی است که گوینده یا نویسنده از لغات و واژه‌هایی استفاده کند که به علت ابهام و عدم تعین، سخن او را غیر قابل نقد سازد. یکی از موارد متداول استفاده از این مغالطه در پیش‌گویی‌ها است.

▶ تذکر: استفاده از صفات نسبی همانند دور، نزدیک، زیاد، کم، بزرگ، کوچک، ارزان، گران و... اگر به درستی و با رعایت شرایط استعمال نشوند؛ امکان ارتکاب به «مغالطه‌ی توسل به واژه‌های مبهم» را زیاد می‌کنند.

○ مثال ۱:

ما در کشورهای دیگر مداخله‌ی نظامی تمام عیار نمی‌کنیم؛ ولی در شرایط خاص، جنگ محدود را می‌پذیریم.

○ مثال ۲:

شما استعداد زیادی در بعضی رشته‌ها دارید و به زودی موفقیت بزرگی نصیب شما می‌شود.

○ مثال ۳:

قطعه‌ای از پیشگویی‌های نوستراداموس:
سیل و طاعون برای زمانی دراز به شهر بزرگ حمله‌ور خواهد شد. پاسدار و نگهبان با دست به قتل می‌رسند. او به ناگاه به اسارت در می‌آید و در آن اشتباهی به کار نمی‌رود.
وحشتی سهمگین که از سوی سرحلقه‌ی [عامل] ماجرا نهفته نگاه داشته می‌شود، به ناگاه آشکار خواهد شد... نزدیک به رودی بزرگ، تجاوزی بزرگ انجام می‌گیرد.
(ملاحظه می‌شود که عبارات نوستراداموس، قابل تطبیق با وقایع و شخصیت‌های متعددی است؛ و لذا مردم هر عصری می‌توانند پیشگویی‌های نوستراداموس را مربوط به خود بدانند)



مغالطه‌ی گزاره‌های بدون سور:

Concealed quantification

گزاره‌های منطقی را می‌توان به اعتبار موضوع این گونه تقسیم‌بندی کرد:

الف) گزاره‌ی شخصی: مثل «سعید شاعر است»

ب) گزاره‌ی کلی: مثل «هر مسلمانی موحد است» / «هیچ پلیسی نابینا نیست»

پ) گزاره‌ی جزئی: مثل «بعضی دانشجویان کوشا هستند»

✓ کلماتی مانند **بعضی، هیچ، هر، همه و ...** که بیان‌گر میزان شمول حکم گزاره بر افراد یک مجموعه هستند، اصطلاحاً «سور» نامیده می‌شوند.

گاهی می‌توان گزاره‌ها را بدون سور بیان کرد. اما «مغالطه‌ی گزاره‌های بدون سور» زمانی رخ می‌دهد که گوینده یا نویسنده سور یک گزاره را به منظور سوء استفاده از آن بیان کند.

○ مثال ۱:

جوانان امروز لاابالی هستند.

(قابل توجه است که می‌توان گفت: «همه‌ی جوانان لاابالی هستند» یا «بعضی جوانان لاابالی هستند»؛ اگر در این گزاره هدف نویسنده آن باشد که سور گزاره‌ی خود را آشکار نکند تا بتواند در موقع مناسب از آن سوء استفاده کند؛ دچار «مغالطه‌ی گزاره‌های بدون سور» شده است. اگر گوینده، گزاره را به صورت کلی بیان کند به راحتی می‌توان کذب بودن سخنش را نشان داد.

○ مثال ۲:

مسلمان‌ها تروریست هستند.

○ مثال ۳:

دانشجویان علوم انسانی غرب‌زده هستند.

○ مثال ۴:

غذاخوری‌های بین راه بهداشتی نیستند.

○ مثال ۵:

داماد جدیدشان فارغ‌التحصیل اقتصاد است. فارغ‌التحصیلان این رشته بی‌سواد هستند.



مغالطه‌ی سورهای کلی‌نما:

Half-concealed quantification

اشاره شد که مغالطه‌ی گزاره‌های بدون سور، وقتی جنبه‌ی مغالطی خواهند داشت که نویسنده قصد معنای کلی گزاره را داشته باشد؛ حال آن‌که آن حالت کلی پذیرفته نباشد.

مغالطه‌ی سور کلی‌نما نیز عیناً همین‌طور است. با این تفاوت که در آن‌جا هیچ سوری استعمال نشده است. اما در این‌جا سوری استعمال می‌شود که مبهم است. ابهام به این معنا که یک حالت محدود و غیر کلی را بیان می‌کند، اما طرز بیان و ساختار گزاره طوری است که یک حالت کلی و ادعای عام و فراگیر را به ذهن متبادر می‌سازد.

○ مثال ۱ :

غالب افراد بزهکار، متعلق به طبقات پایین اجتماع هستند.

○ مثال ۲ :

بیشتر گدایان شهرهای بزرگ ثروت کلانی دارند.

○ مثال ۳ :

می‌خواهیم نماینده‌ی مجلس انتخاب کنیم؛ ولی او جوان است. هیچ نماینده‌ی جوانی نتوانسته در مجلس خوب عمل کند.

○ مثال ۴ :

می‌خواهم برای فرزندم معلم انتخاب کنم، اما او یک دانشجویست. هر دانشجویی که نمی‌تواند معلم بشود.

📌 تذکر:

برای جلوگیری از سوء استفاده از گزاره‌هایی که نمی‌توان آن‌ها را به صورت کلی بیان کرد؛ بایستی از قوانین آماری (statistic law) کمک گرفت. مثلاً به جای آن‌که بگوییم بیشتر افراد آن مجموعه دارای فلان ویژگی و بهمان صفت هستند؛ باید بگوییم ۵۵٪ و ۹۳٪ و ...

مغالطه‌ی تعریف دُوری:

Circular definition

تعریف دُوری در جایی است که برای معنا کردن یک واژه از واژه‌ی دیگری استفاده شود، در حالی که در معنای واژه‌ی دوم نیازمند دانستن معنا و مفهوم واژه‌ی اول هستیم.

جنبه‌ی مغالطه‌آمیز تعریف دوری این است که مخاطب در فهم یک امر مبهم به امر مبهم دیگری احاله داده می‌شود، در حالی که برای فهم امر دوم نیازمند شناخت امر اول است.

○ مثال ۱:

جوهر یعنی آنچه عرض نیست
عرض یعنی آنچه جوهر نیست

○ مثال ۲:

عارفی را پرسیدند جوانمردی چیست؟ گفت ترک کام‌جویی. گفتند کام‌جویی کدام است؟ پاسخ داد: ترک جوانمردی!

○ مثال ۳:

** : خورشید ستاره‌ای است که در روز طلوع می‌کند.

~~**~~ : روز یعنی چه؟

** : روز، یعنی مدت زمان میان طلوع و غروب خورشید.



مغالطه‌ی کنه و وجه:

Misplaced concreteness

توضیح ۱:

این مغالطه جایی رخ می‌دهد که در یک مطالعه یا تحقیق علمی، یک صفت از یک شی یا یک پدیده، به جای کنه و ذات آن در نظر گرفته شود. آلفرد نورث وایتهد دانشمند انگلیسی کسی است که این مغالطه را به صورت جدی معرفی کرده است. مغالطه‌ی کنه و وجه معمولاً با عبارت «پدیده‌ی الف چیزی نیست جز صفت ب» به کار می‌رود.

توضیح ۲:

وجه مغالطه آمیز بودن «مغالطه کنه و وجه» این است که صفتی یا وجه (هرچند مهم) را به جای ذات (کنه) نشانده شود طوری که صفات دیگر را تحت الشعاع قرار دهد و این گمان پدید آید که صفات دیگر نقشی ندارند. نام کنه و وجه برای این مغالطه از آن روست که شخص دانشمند یا هر فرد دیگر، هنگام مواجهه با یک صفت از اوصاف پدیده مورد نظر، هر چند که آن صفت بسیار مهم باشد، گمان می‌کند که ذات و کنه وجود پدیده‌ی مورد نظر چیزی نیست جز همان صفت. بنابراین، در این مغالطه خطای اصلی این است که صفت شی که وجهی از وجوه آن است به جای ذات و کنه آن در نظر گرفته شده، به عبارت دیگر، کنه یک پدیده در وجهی از آن خلاصه شده است. از آنجا که این مغالطه معمولاً با عبارت «پدیده‌ی الف چیزی نیست جز صفت ب» بیان می‌شود، نام دیگری که برای این مغالطه در نظر گرفته شده و در برخی کتاب‌های منطق کاربردی و مغالطات شاهد آنیم از مغالطه «هیچ نیست به جز» یاد می‌شود.

○ مثال ۱:

انسان چیزی نیست جز میمون برهنه.

توضیح:

وقتی داروین تئوری تکاملی خود را در عالم زیست‌شناسی عرضه کرد و گفت که جانداران ناقص در سیر تکاملی خود به تدریج به مراحل عالی‌تر دست می‌یابند و در نهایت این سیر تکاملی جانداران، انسان قرار دارد که موجود تکامل یافته مرحله قبل از خود، یعنی میمون است، در آن عصر عده زیادی مرتکب مغالطه کنه و وجه شدند و گفتند: از این که موهای بدن میمون‌ها ریخته و به شکل انسان در آمده، به این نتیجه می‌رسیم که انسان هیچ چیز نیست به جز میمون برهنه. در این عصر توماس هاکسل دانشمند معاصر داروین به این مغالطه توجه داشته و متذکر شده است که فرضاً اگر تئوری داروین درست باشد و سیر تکاملی جانداران را بپذیریم، می‌توانیم بگوییم انسان ابتدا میمون بوده و بعد به انسانیت رسیده، اما نمی‌توان گفت که «انسان هیچ نیست جز میمونی که به سطح انسان ارتقا پیدا کرده است».

○ مثال ۲:

دین افیون توده‌هاست.

○ مثال ۳:

جهان چیزی نیست جز انرژی.



مغالطه‌ی علت جعلی:

False cause

این مغالطه دو شکل دارد:

🎯 الف) شکل اول این‌گونه است که چیزی به عنوان علت یک پدیده معرفی شود که فی‌الواقع علت آن پدیده نیست.

○ مثال ۱:

امروزه تجربه نشان داده است که افزایش قانون‌های پیچیده، موجب افزایش جرم و جنایت می‌شود. (در این مثال شخص مغالطه‌گر می‌خواهد افزایش جرم و جنایت در جامعه را ناشی از این علت بداند که قانون‌گذاران کشورها، به وضع قوانین زیاد مبادرت می‌کنند؛ در حالی که در تحلیل واقع بینانه، هرگز نمی‌توان قوانین زیاد را علت افزایش جرم به حساب آورد)

○ مثال ۲:

وقوع خشکسالی به علت وفور گناهان است.

🎯 ب) شکل دوم مغالطه‌ی علت جعلی وقتی است که بخشی از علت به عنوان کل علت معرفی شود.

○ مثال ۱:

ما در دهه‌ی اخیر شاهد افت تحصیلی شدیدی در مدارس راهنمایی و دبیرستان‌های کشور بوده ایم؛ واضح است که آموزگاران و دبیران در انجام وظیفه‌ی خود بسیار کوتاهی کرده‌اند. (روشن است که افت تحصیلی دانش آموزان می‌تواند ناشی از علل بسیاری باشد از جمله: تغییرات متون درسی، سطح پایین آموزش در دوران ابتدایی، برنامه‌های مفرح تلویزیون و مشکلات اجتماعی و اقتصادی و ... اما شخص مغالطه‌کننده با چشم پوشی نسبت به علل و عوامل دیگر، تنها علت افت تحصیلی را کم‌کاری معلمان معرفی می‌کند)

○ مثال ۲:

رکود اقتصادی ناشی از تحریم‌های دشمن است.



مغالطه‌ی بزرگ نمایی:

این مغالطه زمانی رخ می‌دهد که با تاکید زیاد بر بخشی از واقعیت، اهمیت آن را بیش تر از آنچه هست نشان دهیم.

مثال: ○

از هفت نفر اول قهرمان دو و میدانی، در مسابقات المپیک چهار نفر کفش پوما به پا داشته‌اند. (گوینده می‌خواهد اعلام کند که کفش پوما بهترین کفش برای دو و میدانی است؛ اما جالب است بدانید که هیچ یک از سه نفر اول کفش پوما به پا نداشته‌اند، بلکه کفش آدیداس پوشیده‌اند!)

تذکر: 📌

بزرگ‌نمایی چون به تحریف ابعاد واقعیت ناظر است؛ مغالطه محسوب می‌گردد.

مغالطه‌ی کوچک‌نمایی:

این مغالطه عکس عمل کرد مغالطه‌ی بزرگ‌نمایی است و هدفش کم‌رنگ کردن و بی‌اهمیت جلوه دادن یک واقعیت است.

مثال: ○

شما رییس جمهور محبوبی نیستید؛ چون در هر صندوق رای، تنها ۴ رای بیش‌تر از دیگران کسب کردید. (این در حالی است با احتساب آن ۴ رای در هر صندوق، رییس جمهور مذکور توانسته ۵۶% آرا را در مجموع کسب کند)

تذکر: 📌

کوچک‌نمایی نهایتاً چون به تحریف ابعاد واقعیت ناظر است؛ مغالطه محسوب می‌گردد.

مغالطات آماری

Statistic fallacies

مغالطات آماری ۱ : متوسط

اگر مراد گوینده از واژه متوسط مشخص نباشد، باعث مغالطه آماری متوسط در گفتار او می‌شود.

مثال: ○

در یک کلاس ۲۱ نفری می‌خواهیم متوسط میزان مطالعه دانشجویان را در یک هفته محاسبه کنیم میانگین مطالعه دانشجویان در هفته، ۷ ساعت می‌باشد. زیرا نتیجه تقسیم کل ساعات ۱۶۸ بر نفرات ۲۱ می‌شود ۷

آمار متوسط به معنای میانه مطالعه دانشجویان



مطالعه دانشجویان سه ساعت در هفته است. در میانه، مجموعه عددی را به دو نیم تقسیم می‌کنند، نیمی که میانه هر یک از اعداد آن بیشتر از میانه و نیمی که کمتر از میانه است.

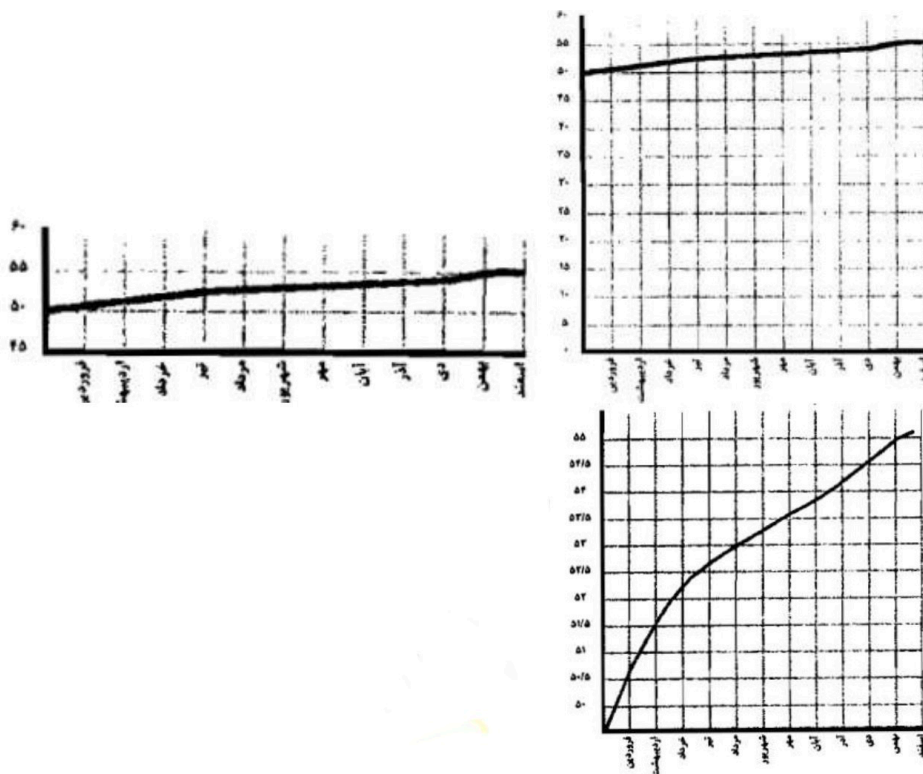
در مثال ما، میانه یعنی عدد سه به ما می‌گوید که در کلاس فوق نیمی از دانشجویان، یعنی ۴۲ نفر بیش از سه ساعت و نیمی دیگر کمتر از سه ساعت در هفته مطالعه می‌کنند.

آمار متوسط به معنای نما مطالعه دانشجویان نما در یک مجموعه عددی است که بیشتر از دیگر اعداد تکرار شده است. زیرا ۱۲ نفر از دانشجویان هفته‌ای ۲ ساعت مطالعه دارند.

پس متوسط مطالعه این دانشجویان با محاسبات مذکور سه نتیجه مختلف داشت: ۲، ۳ و ۷ ساعت در هفته!!!

مغالطات آماری ۲: نمودارهای گمراه‌کننده

سود واقعی شرکتی، در طول یک سال از ۵۰ میلیون به ۵۵ میلیون رسیده است. این را به گونه‌های مختلفی می‌سود توان نمایش آماری داد.



نمودار رشد سود خالص



مغالطات آماری ۳ تصاویر یک بعدی

قرار است گفته شود که سود رستوران های اروپائی سه برابر سود رستوران های آسیائی است، اما در تصویر سمت پائینی، گویا سود ۲۷ برابر است.



مغالطه آماری ۴؛ نمونه ناکافی

این مغالطه، صورت فنی و تخصصی مغالطه قبل و مربوط به علم آمار است. پایه و اساس آمار استنباطی «روش نمونه گیری» است که اتفاقاً منشأ بسیاری از مغالطات می شود.

مثال: ○

فرض کنید که برای بدست آوردن تعداد لوبیای سفید و قرمز که در یک کیسه قرار دارد، یک مشت را به عنوان برداریم و با شمارش لوبیاهای سفید و قرمز در این نمونه، تعداد را به کل سرایت بدهیم. (کیسه لوبیها را نمونه اصطلاحاً جامعه آماری، و مشت مورد شمارش را «نمونه» می گویند.)

در روش نمونه گیری باید نسبت «نمونه» به «جامعه آماری» حتما رعایت شود. اگر این نسبت رعایت نشود، احتمال خطا در نتیجه بسیار زیاد است.

آیا به راستی می توان با یک نمونه ۵۱ نفری در مورد اندازه قد یا حالات روانی و اعتقادی یک جامعه یک میلیونی قضاوت کرد؟

مغالطه آماری ۵ نمونه غیرتصادفی

در روش نمونه برداری برای بدست آوردن اطلاعات آماری، کافی بودن افراد نمونه اگر چه شرط لازم است اما کافی نیست. برای موفقیت شرائط دیگری نیز نیاز است. یکی از این شرائط، تصادفی بودن نمونه هاست.

مثال: ○

در سال ۴۳۳۲ یک مؤسسه بزرگ نظر سنجی توانست نتایج انتخابات ریاست جمهوری آمریکا را با دقت پیش بینی کند.



این مؤسسه در سال ۴۳۳۶ نیز دست به آمارگیری عظیمی زد. به ده میلیون نفر از مشترکان مجله «لیتری دایجست» زنگ زد و نظر خواهی کرد. نتیجه آن بود که لاندون کاندیدای حزب دموکرات پیشی خواهد گرفت. برخلاف آن، روزولت رئیس جمهور آمریکا شد.... اما کسی گمان نمی کرد که در یک نمونه برداری به این عظمت، چنین خطائی رخ می دهد.... و پایان نامه های زیادی به بررسی پرداختند و در نهایت معلوم شد که مشترکان زیادی در سال از میان جامعه ی سرمایه دار و طرفداران حزب جمهوری خواه بودند که حق اشتراک تلفن و مجله را تحقیقات مذکور، داشتند و آنها کسانی بودند که نمونه برای جامعه آماری قرار گرفتند.


مغالطه آماری ۶؛ عدم واقع نمائی نمونه ها

اگر سعی کنیم که نمونه آماری کافی و غیر تصادفی باشد، باز هم احتمال خطا را نمی توان نادیده گرفت.

مثال: 

پرسش نامه ای در حد وسیع بین مردم شهری توزیع شد که «اعضای خانواده شما بیشتر چه مجله ای را می خوانند؟» بعد از نظر سنجی آمارها نشان داد که خوانندگان دو مجله الف و ب یکسان هستند. در حالی که مجله الف بسیار علمی و وزین بود و مجله ب سطحی و سبک.

آمار انتشار و خرید مجله ها نشان می داد که مجله ب فروش بسیار بالاتری نسبت به مجله الف دارد. متخصصان بعد از کاوش در این مسأله به این رسیدند که بسیاری از افراد مشارکت داده شده در نظر سنجی، به خاطر علل روانی همچون عقده خودبزرگ بینی و ... واقعیت را نگفته بودند و آنها خواننده مجله ب بودند.

نکته: 

برخی از مردم عادت دارند به خاطر دوری از مالیات دولت و احتیاط کاری های دیگر از گفتن دقیق اموال و دارائی خود خودداری کنند.



مغالطه‌ی نقل قول ناقص:

نقل قول ناقص
(fallacy of incomplete evidence)
یا گلچین کردن
(Cherry picking)

یعنی این‌که شخصی که قولی را از کسی نقل می‌کند، به دلیل پیروی از برخی گرایش‌های شخصی و اهداف شخصی، گفتار دیگران را وسیله و ابزار قرار می‌دهد، اما بهره‌گیری او از سخنان دیگران گزینشی است، یعنی سخنان مرجع خود را سانسور می‌کند. به شیوه‌ای که محتوای آن با نظر اصلی و واقعی آن مرجع مغایر یا مباین باشد. در مغالطه‌ی نقل قول ناقص، گاه خود عبارت یا عبارات به‌طور کامل نقل می‌شود؛ اما به دلایلی چون حذف صدر و ذیل کلام، محتوای سخن نقل‌شده با مجموع آرا و نظریات مطرح‌شده در متن مرجع مغایر و مباین است. برای توضیح این مغالطه به مثال‌های زیر توجه کنید:

مثال ۱:

فرض کنید منتقدی درباره‌ی یک دیوان شعر که تازه سروده شده است؛ چنین اظهار نظر می‌کند: «این دیوان خوب بود و مجموعه اشعار لذت بخشی دارد، البته هرگز با شعر شاعران طراز اول برابری نمی‌کند. اما به هر حال، اگر در جایی به دیوان شاعران برتر دسترسی ندارید، توصیه می‌کنم که در تنهایی به مطالعه‌ی این اشعار بپردازید»

حال اگر ناشر این کتاب برای تبلیغ شعر، با استناد به قول منتقد در پشت جلد کتاب چنین نوشت؛ دچار مغالطه‌ی نقل قول ناقص شده است:

«این دیوان خوب بوده و مجموعه اشعار لذت بخشی دارد...توصیه می‌کنم در تنهایی به مطالعه‌ی این اشعار بپردازید»

مثال ۲:

رییس جمهور ایالات متحده: «اگر می‌توانستم تمام پیچ و مهره‌های برنامه‌ی اتمی ایران را بر می‌چیدم؛ اما نمی‌توانم»

تیتریک روزنامه در تهران: (اوباما با نقض برجام مدعی شد: «اگر می‌توانستم تمام پیچ و مهره‌های برنامه‌ی اتمی ایران را بر می‌چیدم»)



مغالطه‌ی دروغ:

(Lying)

دروغ معمولاً به عنوان یک فعل ناپسند اخلاقی شناخته می‌شود. دروغ علاوه بر جنبه‌ی اخلاقی که به شخص دروغگو برمی‌گردد، دارای یک جنبه‌ی معرفتی نیز هست که مربوط به افرادی است که سخن دروغ را می‌شنوند. پس می‌توان گفت دروغ بر دو گونه است، دروغ اخلاقی و دروغ منطقی. منظور از دروغ اخلاقی، عدم مطابقت گزاره‌ی بیان شده با اعتقاد گوینده است. دروغ منطقی نیز یعنی عدم مطابقت گزاره‌ی بیان شده با واقعیت خارجی.

برای توضیح این مغالطه به مثال‌های زیر توجه کنید:

○ مثال ۱:

او از مدیران این شرکت است. مدیران این شرکت حقوق بالای ۱۰ میلیون تومان می‌گیرند. پس حقوق او بیش از ۱۰ میلیون در ماه است. (اما او از مدیران این شرکت نیست!!)

○ مثال ۲:

در سفری که به کانادا داشتم، به آبشار نیاگارا رفته و به صورت تصادفی با یک ایرانی ثروتمند آشنا شدم و پیشنهاد او بود که به تجارت سنگ‌های تزیینی مشغول شوم. (سفر به کانادا؟!)

مغالطه‌ی توریه:

هدف کسی که مرتکب مغالطه‌ی توریه می‌شود، همان هدف شخص دروغگو است. یعنی دادن اطلاعات نادرست به منظور فریفتن مخاطب. با این تفاوت که در توریه، ظاهر سخن معنای درستی دارد اما آنچه مخاطب از آن درک می‌کند، نادرست و دروغین است.

○ مثال ۱:

من می‌روم در حیاط می‌ایستم، اگر تلفن با من کار داشت بگو در خانه نیست.

○ مثال ۲:

الف: صد تومان داری به من قرض بدی؟
ب: کیف پولم همراهم نیست.
(در واقع پول‌هایش در جیب خودش است.)



مغالطه‌ی تحریف:

منظور از مغالطه‌ی تحریف، تغییر و دخل و تصرف و تبدیل سخن دیگران است، به این وجه که با مفهوم و معنای اصلی جمله یا شعر یا عبارت مغایر باشد.

○ مثال:

مری: من از وضعیت برخی بازیکنان تیم خودم راضی نیستم اما امیدوارم با برنامه‌ریزی صحیح و همت همه‌ی بازیکنان در این فصل نتایج خوبی بگیریم.

تیترو روزنامه: «از بازیکنانم راضی نیستم اما حتما نتایج خوبی خواهیم گرفت»

مغالطه‌ی مسموم کردن چاه:

در این مغالطه، مغالطه‌گر به جای استدلال بر یک موضوع، مخالفان آن موضوع را به صفتی ناپسند و گاه شرم‌آور متصف می‌کند تا کسی جرات و جسارت مخالفت با آن را نداشته باشد.

○ مثال ۱:

کسانی که با اسلامی‌سازی علوم انسانی مخالفند؛ غرب‌زده و بی‌ایمان هستند.

○ مثال ۲:

کسانی که به لیست انتخاباتی A رای بدهند؛ نفوذی‌های دشمن و مخالفان استقلال کشور هستند.

○ مثال ۳:

انسان‌های سالم و با شخصیت (یا انسانی که ناموس سرش می‌شود)، با آموزش مختلط دختران و پسران مخالف است، مگر کسانی که در مسایل جنسی دچار عقده‌ی حقارت هستند (یا مگر کسانی که بی‌ناموس باشند)

مغالطه‌ی تله گذاری:

این مغالطه، حالت مقابل مغالطه‌ی مسموم کردن چاه است. در مغالطه‌ی مسموم کردن چاه، صفت مذمومی به مخالفان یک موضع نسبت داده می‌شود و در مغالطه‌ی تله گذاری، صفت ممدوح به طرفداران یک موضع نسبت داده می‌شود.

○ مثال ۱:

خلیفه‌ی اول مسلمین ابوبکر است. هر کس او را خلیفه بشناسد اهل بهشت (مغالطه‌ی تله گذاری) و هر که او را خلیفه نشناسد جهنمی خواهد بود (مغالطه‌ی مسموم کردن چاه)

علی ابن ابی طالب امام اول مسلمین است هر که او را امام اول شناسد حلال‌زاده (مغالطه‌ی تله گذاری) و هر کس او را امام اول نداند حرام‌زاده است (مغالطه‌ی مسموم کردن چاه).

○ مثال ۲:

اهل فکر و اهل مطالعه، طرفدار جدایی دین از سیاست هستند.



مغالطه‌ی توسل به مرجع موثق:

می‌دانیم که نظر یک متخصص در زمینه‌ی کار و تخصص خودش، دارای اعتبار فراوانی است اما، «مغالطه‌ی توسل به مرجع موثق» زمانی پیش می‌آید که یک مرجع موثق علمی در زمینه‌ی غیرتخصصی خودش اظهار نظر می‌کند و این اظهار نظر برای درستی یک استدلال یا صدق یک حکم مورد استفاده و استشهاد قرار می‌گیرد.

○ مثال ۱:

یکی از فیزیک‌دانان بزرگ معاصر و برنده‌ی جایزه‌ی نوبل بیان کرده که، «دینداری دلیل اصلی توسعه نیافتگی در کشورهای جهان سوم است»

○ مثال ۲:

تیمسار احمدی که از بزرگان ارتش است اعتقاد دارد که بستن قرارداد با کشور فرانسه در زمینه‌ی خودروسازی به نفع کشور نیست.

مغالطه‌ی عوام‌فریبی:

توسل به احساسات عمومی برای تحصیل تصدیق همگانی به جای توسل به واقعیت‌های مرتبط.

○ مثال ۱:

علوم انسانی، چیزی جز مشتی تخیلات لجام گسیخته نیست که عده‌ای یهودی و فراماسون، به منظور انحراف مسلمانان بزرگش کرده‌اند. روح این علوم، به کلی با روح اسلام بیگانه است.

○ مثال ۲:

منتقدین نظریه‌ی نسبیت اینشتین، مجموعه‌ای را تحت عنوان «صد دانشمند علیه اینشتین» منتشر کردند. و وقتی مطلب به گوش اینشتین رسید گفت: «اگر من اینگونه بر خطا هستم سخن تنها یکی از آن صد نفر کافی بود».

○ مثال ۳:

مسی هم کفش نایک می‌پوشد.



مغالطه‌ی توسل به زور:

اگر به جای مجاب ساختن کسی توسط استدلال به درستی یک عقیده، او را به هر نحو تهدید کنید دچار «مغالطه‌ی توسل به زور» شده‌اید. منظور از توسل به زور، صرفاً خشونت فیزیکی نیست؛ بل که شامل هر نوع ارباب و تهدید نیز می‌گردد.

○ مثال ۱:

مادری مسیحی به فرزندش می‌گوید: «اگر به عیسی مسیح ایمان نداشته باشی تو را عاق خواهم کرد»

○ مثال ۲:

کسانی که به دولت کمونیستی باور نداشته باشند، حق ادامه‌ی تحصیل و استخدام را در کشور ما ندارند.

مغالطه‌ی توسل به جهل:

این مغالطه زمانی رخ می‌دهد که از جهل‌مان نسبت به پدیده‌ای استنتاج کنیم که خلاف آن برقرار و صادق است. این مغالطه دارای دو تقریر اثباتی و انکاری است.

✓ الف) تقریر اثباتی از مغالطه‌ی توسل به جهل:

در تقریر اثباتی، از امری که ابطال نشده به وجود یک شیء استدلال می‌شود.

○ مثال ۱:

بخت و شانس وجود دارد؛ زیرا کسی نتوانسته آن را رد کند.

○ مثال ۲:

کسی نتوانسته وجود موجودات فضایی را ابطال کند؛ پس موجودات فضایی وجود دارند.

✓ ب) تقریر انکاری از مغالطه‌ی توسل به جهل:

در تقریر انکاری از امری که اثبات نشده بر عدم وجود شیء استدلال می‌شود.

○ مثال ۱:

علم نتوانسته وجود خدا را اثبات کند؛ پس خدا وجود ندارد.

○ مثال ۲:

دادگاه نتوانسته قاتل نبودن شما را اثبات کند؛ پس شما قاتل هستید!

تذکر: علت مغالطه بودن توسل به جهل این است که نمی‌توان بدون دلیل، به صدق و کذب هیچ گزاره‌ای حکم کرد. اثبات صدق و کذب یک گزاره، نیاز به دلیل دارد.

یعنی اگر می‌خواهیم صدق گزاره‌ای را نشان دهیم، باید برایش دلیل بیاوریم. همچنین برای ثابت کردن کذب نیز بایستی دلیل بیاوریم. لذا در هیچ یک از این دو حالت نمی‌توان از جهل به دلایل یک طرف، طرف دیگر را نتیجه گرفت.



مغالطه‌ی مسئولیت اثبات – نام دیگر مغالطه‌ی توسل به جهل (burden of proof)

وقتی یک فرد ادعا می‌کند که گزاره‌ی ایکس درست است، مسئولیت اثبات درست بودن این گزاره با اوست. این فرد نمی‌تواند بگوید که گزاره‌ی ایکس درست است تا زمانی که کسی خلاف آن را ثابت کند یا گزاره‌ی ایکس درست است چون کسی نمی‌تواند خلاف آن را ثابت کند.

به عبارت دیگر، این که در حال حاضر دلیلی برای نادرست بودن یک ادعا وجود ندارد، مساوی با درست بودن آن ادعا نیست. و کسی که خلاف این را بگوید، در حال استفاده از مغالطه‌ی مسئولیت اثبات است.

مثال: ○

به نظر من این خونه روح داره. چون هیچ‌کس نمی‌تونه ثابت کنه که نداره

مغالطه‌ی طلب برهان از مخالفان:

طلب برهان از مخالفان، نوع خاصی از مغالطه‌ی توسل به جهل است. این مغالطه چنین است که کسی عقیده‌ای را بدون استدلال مطرح می‌کند اما از دیگران می‌خواهد اگر با او مخالفند؛ آن مدعا را ابطال کنند. در حالی که حق این است که هر کس مدعای جدیدی را مطرح می‌کند، برای آن مدعا نیز دلیل اقامه کند.

مثال: ○

روزی ملانصرالدین، در نقطه‌ای ایستاده و گفت: این نقطه مرکز زمین است.

مردم به او گفتند: چرا و به چه حسابی؟!

او پاسخ داد: اگر می‌توانید ثابت کنید این‌طور نیست!

مغالطه‌ی طرد شقوق دیگر:

گاهی در برشمردن وضعیت‌های یک موقعیت، با یک حالت منطقی و ریاضی و عقلی سروکار داریم. برای مثال می‌گوییم که اعداد یا بزرگتر از ۲ هستند یا برابر با ۲ هستند و یا کوچکتر از ۲ هستند. حال اگر کسی ثابت کند که عددی داریم که آن عدد نه برابر با ۲ است و نه بزرگتر از ۲، می‌توان به راحتی نتیجه گرفت که آن عدد کوچکتر از ۲ است.

اما گاهی نه با یک حصر عقلی که با یک حصر استقرایی طرف هستیم. در این وضعیت باید بدانیم که با رد حالت‌های دیگر، حالت باقی مانده ثابت نمی‌شود.

در مغالطه‌ی «طرد شقوق دیگر»، مغالطه‌کننده با سایر حالات، در یک حصر استقرایی، حالت دیگر را نتیجه می‌گیرد.

مثال ۱: ○

مخالفان دولت ما، یا ساده لوح هستند یا مزدور غرب!

مثال ۲: ○

شیوه‌های لیبرال دموکراسی در کشورهای غربی با مشکل بحران اقتصادی مواجه شده‌اند؛ پس تنها یک دولت کمونیستی می‌تواند موفق باشد.



مغالطه‌ی سوال مرکب:

برخی سوال‌ها، صورت ساده‌ای ندارند که بتوان به آسانی به آن پاسخ گفت. وقتی بازجو از متهم می‌پرسد: «آیا مدارک سرقت شده را در منزل مخفی کرده‌ای؟» — جواب سوال چه مثبت باشد یا منفی، به نحو ضمنی اعتراف به این جرم است که پول را سرقت کرده است. سؤال مزبور در واقع ترکیبی از دو سوال است:

۱. آیا مدارک مربوطه را سرقت کرده‌ای؟

۲. آیا مدارک سرقت شده را در منزل پنهان کرده‌ای؟

روشن است طرح سوال دوم اساساً منوط به جواب مثبت به سوال اول است.

○ مثال ۱:

آیا کتک زدن همسر خویش را متوقف کرده‌اید؟ (آیا همسر خویش را کتک می‌زنید؟ و آیا کتک زدن او را متوقف کرده‌اید؟)

○ مثال ۲:

آیا روشنفکر غرب‌زده هستید؟ (آیا روشنفکر هستید؟ و آیا غرب‌زده هستید؟)

مغالطه‌ی تکرار:

در روش‌های منطقی، انتظار می‌رود کسی که ادعایی دارد؛ یک بار آن را به صورت دقیق بیان کند و سپس به اثبات آن ادعا از طریق دلیل و برهان بپردازد.

👉 اما در مغالطه‌ی تکرار، شخص به جای اثبات مدعای خویش، به انحاء مختلف به تکرار آن مدعا می‌پردازد تا از نظر روانی مخاطبان خود را تحت تاثیر قرار دهد.

✗ تکرار در روان‌شناسی، «تکرار» تاثیر فراوانی در قبول عمومی یک محصول دارد.

○ مثال ۱:

شخص A: شما مفسد اقتصادی هستید!

شخص B: چطور این ادعا را مطرح می‌کنید؟!

شخص A: همه می‌دانند که شما فساد اقتصادی داشته‌اید.

شخص B: اما هیچ دادگاهی مرا محکوم نکرده است.

شخص A: دزدی و فساد شما آن قدر مشهود است که نیاز به دادگاه ندارد.

شخص B: پس چطور مرا محکوم می‌کنید؟

شخص A: واقعا با وجود این همه فساد اقتصادی واضح، چگونه جرأت می‌کنید؛ حتی صحبت کنید؟! و...

○ مثال ۲:

می‌گویند هیتلر به شبکه‌های رادیویی آلمان دستور داده بود که هر شب سخنرانی‌هایش را برای مردم پخش کنند تا آرمان‌هایش در ذهن مردم حک شود و همه بی‌چون و چرا از آن تبعیت کنند.

📌 تذکر:

توجه کنید که تکرار فی‌نفسه مغالطه نیست؛ مغالطه زمانی رخ می‌دهد که تکرار یک مدعا، جای اثبات آن را بگیرد.




مغالطه‌ی بار ارزشی کلمات:

در یک گزارش خبری و نیز در یک استدلال منطقی، باید تا حد امکان از کلماتی استفاده کنیم که از نظر بار ارزشی «خنثی» باشند. در مغالطه‌ی بار ارزشی کلمات، مغالطه‌گر می‌خواهد به جای گزارش خبری از امر واقع و نیز به جای استدلال منطقی، با استفاده از بار ارزشی کلمات، ذهن مخاطب خود را تحت تاثیر عاطفی قرار دهد.



مثال ۱:

الف) ما در اعتقادات پاک خود، «وفادار و ثابت» قدم هستیم.
ب) شما در اعتقادات خود، «متعصب و لجوج» هستید.
ج) او در اعتقاداتش «یک دنده و کله شق» است.

مثال ۲:

وقتی یک گزارشگر خبری یا یک تاریخ‌دان، در مورد یک جنگ چنین گزارش می‌دهد دچار مغالطه‌ی بار ارزشی کلمات شده است: 

«در نبرد دو جبهه‌ی حق و باطل، ۱۰۰ نفر از جبهه‌ی حق به درجه‌ی رفیع شهادت رسیدند و ۱۲۰ نفر از طرفداران باطل به دَرک نائل شدند».

 به جای صورت بالا، گزارش‌گر و تاریخ‌نویس باید چنین گزارش دهد: 

«در نبرد دو گروه A و B؛ تعداد ۱۰۰ نفر از جبهه‌ی A و ۱۲۰ نفر از جبهه‌ی B کشته شدند»

تذکر:

گاهی در سخن گفتن و نوشتن به دلیل امکانات محدود زبان و نیز بسته به برخی شرایط فرهنگی و سیاسی، نمی‌توان از بار ارزشی کلمات اجتناب کرد؛ در چنین مواردی گوینده و نویسنده ضمن استفاده از بار ارزشی کلمات، بایستی سعی کنند که استعمال چنین کلماتی، جایگزین استدلال نشود.



مغالطه‌ی خلط انگیزه و انگیزه‌ی خلط:

این مغالطه، مغالطه‌ای بسیار رایج است لذا شناخت آن بسیار کارآمد خواهد بود.

گفتنی است که از نظر منطقی، انگیزه‌های روانی، خاستگاه‌های سیاسی، مذهبی و فرهنگی نمی‌توانند دلیلی برای صدق یا کذب یک گزاره فراهم کنند.

مغالطه‌ی خلط انگیزه و انگیزه‌ی خلط وقتی رخ می‌دهد که مغالطه‌گر، به جای نقد محتوای یک گزاره، به خاستگاه عقیدتی، سیاسی، مذهبی و فرهنگی آن عقیده پردازد و آن را زیر سوال ببرد.

○ مثال ۱:

نظریه‌های روان‌شناختی فروید غلط هستند زیرا تمام آن‌ها برگرفته از اسطوره‌های دین یهود هستند.

○ مثال ۲:

پرفسور رورتی، یک آمریکایی است؛ چطور ممکن است که یک آمریکایی نظریه‌ی سیاسی و اقتصادی درستی درباره‌ی جامعه‌ی ایران داشته باشد.

مغالطه‌ی پهلوان پنبه“ یا „مترسک سر جالیز“:

این مغالطه زمانی رخ می‌دهد که به جای نقد قوی‌ترین صورت یک نظریه، آن را به صورتی بسیار ضعیف برای مخاطبان معرفی کنیم و سپس آن صورت ضعیف را نقد کنیم.

یعنی به جای مصاف با یک پهلوان واقعی، یک پهلوان پنبه درست کنیم و آن پهلوان پنبه را به زمین بزنیم.

پهلوان پنبه کسی را شکست نخواهد داد و مترسک سر جالیز نیز جز کلاغ‌های کم هوش، کسی را نخواهد ترساند. لذا این مغالطه را „مغالطه‌ی پهلوان پنبه“ یا „مغالطه‌ی مترسک سر جالیز“ می‌گویند.

○ مثال ۱:

لیبرالیسم یعنی آزادی مطلق و بی بند و باری. واقعا بی بند و باری محض، مورد پسند کدام انسان عاقل است که روشنفکران ما آن همه از لیبرالیسم دفاع می‌کنند!؟

○ مثال ۲:

کمونیسم یعنی اشتراک در همه چیز حتی اشتراک در زن و فرزند. آقایان کمونیست به ما می‌گویند که همسرت را با دیگران شریک شو!



مغالطه‌ی ماهی دودی:

وقتی سگ‌های شکاری به جای تعقیب صید، به سمت و سوی دیگری می‌روند؛ شکارچیان، کیسه ای را که حاوی ماهی دودی است در مسیر سگ‌های شکاری قرار می‌دهند. بوی ماهی دودی سگ‌ها را به سمت و سوی مورد نظر شکارچی سوق می‌دهد. مغالطه‌ی ماهی دودی هنگامی رخ می‌دهد که در یک مسیر استدلالی، مغالطه‌گر با طرح یک نکته‌ی انحرافی (در نقش ماهی دودی) مخاطب را از مسیر منطقی استدلال، منحرف می‌کند و به سمت و سوی مورد نظر خود می‌برد.

○ مثال ۱:

در مصاحبه‌ی تلویزیونی «آقای الف» کاندیدای ریاست جمهوری در پاسخ به این سوال که «نظر شما درباره‌ی حقوق بانوان چیست؟»، پاسخ می‌دهد: «در کشور ما، زنان بیشتر از مردها در دانشگاه‌ها حضور دارند؛ ۵۴ درصد دختران و ۴۶ درصد پسران» (دقت کنید که «آقای الف» قرار بود موضع خود را درباره‌ی حقوق بانوان بیان کند؛ نه این که بیان کند که در دانشگاه چه اتفاقی افتاده. آقای الف با بیان یک نکته‌ی انحرافی، اساساً موضع خود را پیرامون حقوق زنان روشن نکرد)

○ مثال ۲:

خانم خطاب به شوهر: تو چرا هیچ‌وقت تولد من یادت نیست؟!
شوهر: خوب شد گفتم! چه جواهری برایت بخرم؟!

📌 تذکر:

مغالطه‌ی ماهی دودی، بیشتر یک مغالطه در مقام گفتار و محاوره است. زیرا در مقام گفتار و محاوره، تمرکز روی موضوع اصلی کم‌تر است.



مغالطه‌ی ذوالوجهین جعلی:

«پروتاگوراس» سوفیست و خطیب یونانی تصمیم گرفت به دانشجوی فقیری درس حقوق بدهد و همچنین راه و رسم سخنوری و مغالطه را به او بیاموزد و مقرر شد در ازای تعلیم مورد نظر، دانشجوی نه در آغاز، بل که در پایان تحصیل حق الزحمه‌ی پروتاگوراس را بپردازد؛ مشروط بر این که شاگرد برای اولین بار در جلسه‌ی دادگاه بر طرف مقابل خود پیروز شود. پس از اتمام تحصیل، مدت‌ها برای شاگرد پرونده‌ای پیش نیامد که به دادگاه برود. در نتیجه شاگرد بر اساس توافق اولیه از پرداخت اجرت یاد شده سرباز می‌زد. پروتاگوراس برای گرفتن حق الزحمه‌ی خویش حيله‌ای اندیشید و از شاگرد به دادگاه شکایت کرد. جلسه‌ی دادگاه برای حل و فصل دعوا تشکیل شد. پروتاگوراس در صحن دادگاه رو به جمعیت کرد و گفت:

«اگر دادگاه به نفع من حکم دهد من پیروز می‌شوم و شاگرد باید طبق حکم دادگاه دستمزد مرا بپردازد. اما اگر شاگرد پیروز شود؛ چون این اولین جلسه‌ای است که او در دادگاه پیروز شده، طبق توافق اولیه باید دستمزد مرا پرداخت کند. در هر دو حال چه شکست بخورم و چه پیروز شوم؛ شاگرد باید دستمزد مرا بپردازد!»

حضرار از زیرکی پروتاگوراس و از نحوه‌ی استدلال او به شگفت آمدند. حال نوبت به شاگرد بود که از خود دفاع کند. وی گفت:

«اگر دادگاه به نفع من حکم کند و من پیروز شوم نباید پولی به پروتاگوراس بپردازم. و اگر من مغلوب شوم و او پیروز شود طبق قول و قرار قبلی، نباید اجرتی بپردازم. پس در هر دو حالت نباید پولی به پروتاگوراس بپردازم»

حاضرین در جلسه‌ی دادگاه، این بار بیش از پیش از پیش شگفت زده شدند.

مغالطه‌ای که پروتاگوراس و شاگردش با زیرکی انجام دادند «مغالطه‌ی ذوالوجهین جعلی» نام دارد. مغالطه‌ی ذوالوجهین جعلی از لحاظ «صورت منطقی» درست است اما از لحاظ «محتوای منطقی» غلط و کاذب است.

صورت منطقی قیاس ذوالوجهین به شکل زیر است:
مقدمه‌ی اول: اگر A آنگاه B و اگر C آنگاه D
مقدمه‌ی دوم: یا A یا C
نتیجه: یا B یا C

اگر استدلالی ارائه شود که به لحاظ صورت، همانند صورت فوق باشد اما مقدمه‌ی اول یا دوم آن مخدوش باشد، «مغالطه‌ی ذوالوجهین جعلی» رخ می‌دهد.

○ مثال:

در افسانه‌ای می‌گویند وقتی سپاه مسلمین به ایران حمله کرد؛ با کتاب‌خانه‌های بزرگی مواجه شد. سربازان از فرمانده‌شان پرسیدند با کتاب‌های درون کتابخانه چه کار کنیم؟ فرمانده در پاسخ گفت: «آن کتاب‌ها یا در راستای کتاب خدا هستند یا در راستای کتاب خدا نیستند. اگر در راستای کتاب خدا باشند؛ به آن کتاب‌ها نیازی نیست چون در کتاب خدا آن حرف‌ها به صورت کامل‌تر وجود دارد و اگر آن کتاب‌ها، در راستای کتاب خدا نیستند؛ باز نیازی به آن‌ها نیست. پس کتاب‌ها را بسوزانید!!»



مغالطه‌ی توهین:

گزاره‌ی منطقی، فارغ از احوال اخلاقی فرد گوینده می‌تواند صادق یا کاذب باشد. ممکن است یک انسان فاسد الاخلاق گزاره‌ی درستی را بیان کند و نیز ممکن است که یک انسان دارای صفات اخلاقی بسیار پسندیده، گزاره‌ی نادرستی را بر زبان آورد. لذا در یافتن صدق و کذب یک گزاره، به جای تمرکز بر صفات اخلاقی گوینده بایستی بر خود گزاره تمرکز کنیم.

مغالطه‌ی توهین زمانی رخ می‌دهد؛ که یک شخص در مقام نقد سخن دیگری، با مخدوش کردن چهره‌ی او، کذب سخن گوینده را نتیجه بگیرد.

○ مثال ۱:

شخص A: دولت تحت ریاست شما نتوانست در عرصه‌ی سیاست خارجی موفق عمل کند.

شخص B: شما که به استقلال کشور باور ندارید؛ و وابسته به کشورهای خارجی هستید از سیاست خارجی دولت من، ایراد نگیرید!

○ مثال ۲:

نوشته‌های „دکتر الف“ درباره‌ی حقوق زنان از بیخ و بن اشتباه است. خود این آقا سه بار ازدواج کرده!



مغالطه‌ی کامل نامیسر:

در زندگی واقعی کم پیش می‌آید در شرایطی قرار بگیریم که بتوانیم حالت ایده آل و مطلوب خود را به دست بیاوریم. بنابراین بایستی از بین حالات غیر ایده آل دست به انتخاب بزنیم. یعنی بین گزینه‌های موجود بر اساس مقایسه، گزینه‌ای که خیر بیشتر و یا شر کمتری از سایر گزینه‌ها دارد را انتخاب کنیم. «مغالطه‌ی کامل نامیسر» وقتی پیش می‌آید که شخصی، با رد همه‌ی گزینه‌های موجود به دلیل نقصی که دارند؛ گزینه‌ی بدیل و کاملی را مطرح کند که در حال حاضر دست نیافتنی باشد. یعنی بر اساس گزینه‌ی کامل و دست نیافتنی، تمام گزینه‌های موجود را بی‌اعتبار بداند.

○ مثال ۱:

من انگیزه‌ای برای شرکت در انتخابات ندارم زیرا هیچ یک از نامزدها دارای تمام شرایط مطلوب نیستند.

○ مثال ۲:

من توافق نامه‌ی برجام را نمی‌پذیرم زیرا تمام خطوط قرمز در آن رعایت نشده است. کافی بود با کمی مقاومت، هم به وضع اقتصادی مطلوب دست پیدا کنیم و هم تمام دستاوردهای هسته‌ای را حفظ کنیم.

مغالطه‌ی منشا:

بایستی دقت کرد که از نظر منطقی، هر گزاره فارغ از گوینده یا گویندگان آن؛ تنها بر دلیل و برهان خود استوار است؛ لذا از میزان محبوبیت یا تنفر یک جامعه نسبت به یک شخص یا یک گروه، نبایستی صدق یا کذب یک گزاره را استنتاج کرد.

مغالطه‌ی منشاء زمانی رخ می‌دهد که کسی با انتساب یک سخن به اشخاص منفور، سعی کند کذب آن سخن را نتیجه بگیرد. بنابراین باید همواره هوشیار بود که اگر کسی سخنی را به تیمورلنگ، چنگیزخان، هیتلر و ... منتسب کرد؛ صرفاً به دلیل این انتساب، کذب گزاره را نتیجه نگیرد.

○ مثال ۱:

اقتصاد توحیدی یک نظریه‌ی کاملاً غلط است چرا که اولین کسی که نظریه‌ی اقتصاد توحیدی را مطرح کرد بنی‌صدر بود. وی به جرم خیانت از ریاست جمهوری خلع شد و به خارج فرار کرد.

○ مثال ۲:

لیست انتخاباتی A یک لیست نفوذی است چرا که نخست وزیر انگلستان و رییس جمهور اسرائیل از آن حمایت کردند.

مغالطه‌ی هر بچه مدرسه‌ای می‌داند!

عموم مردم آن چه را که هر بچه مدرسه‌ای می‌داند؛ به عنوان امری بدیهی و بسیار روشن قلمداد می‌کنند. ارتکاب این مغالطه زمانی رخ می‌دهد که مغالطه‌گر به جای استدلال برای موضع خود، آن را کاملاً روشن و بدیهی جلوه می‌دهد. و به مخاطب خود القا می‌کند که فهم تو، آن قدر پایین است که حتی از آن چه که یک بچه مدرسه‌ای یا یک فرد کاملاً عادی می‌داند؛ اطلاع نداری!

○ مثال ۱:

حتی بقال سرکوچه‌ی ما هم می‌داند آدمی که برای خرید جنس به مغازه‌ای پا می‌گذارد نباید خود را خیلی مشتاق نشان دهد؛ تا فروشنده به خاطر اشتیاق خریدار، قیمت جنس را بالا نبرد. متأسفانه وزیر امور خارجه‌ی ما با آن همه سوابق، خود را برای مذاکره و رسیدن به توافق با غربی‌ها، خیلی مشتاق نشان می‌دهد.

○ مثال ۲:

هر بچه مدرسه‌ای می‌داند که دولت برای رسیدن به شکوفایی اقتصادی بایستی درهای کشور را باز کند و اجازه دهد خارجی‌ها، کالاهای خود را وارد کنند.



مغالطه‌ی اعتراف‌گیری:

این مغالطه صورتی از «مغالطه‌ی سوال مرکب» است. یعنی مغالطه‌گر دو یا چند سوال، که پاسخ‌های متفاوتی دارند را با هم ترکیب می‌کند و با گیج کردن شخص مصاحبه‌شونده از پاسخ او سو استفاده می‌کند. (رجوع کنید به مغالطه‌ی شماره‌ی ۲۶)

در مغالطه‌ی اعتراف‌گیری، مغالطه‌گر در مقام پرسش‌گر، با ترکیب چند سوال، پاسخ دهنده را در جایگاهی قرار می‌دهد که با پاسخ دادن به سوال مجبور شود که امری را به طور ضمنی بپذیرد.

برای فریب نخوردن در مواجهه با این مغالطه بایستی در مقام پاسخ، سوال‌ها را از هم تفکیک کنیم و هر کدام را یک به یک پاسخ بدهیم.

○ مثال ۱:

خبرنگار صدا و سیما خطاب به رییس‌جمهور اتریش: «چرا اتریش و کشورهای اروپایی تحریم‌های بانکی را لغو نمی‌کنند؟»
رییس‌جمهور اتریش: «لغو تحریم بانکی، فقط بسته به تصمیم اتریش نیست بایستی همه‌ی کشورهای اروپایی همکاری کنند؛ اگر آن‌ها همکاری لازم را انجام دهند قطعاً اتریش هیچ مشکلی ندارد»
(دقت کنید که خبرنگار با ترکیب دو سوال که پاسخ‌های متفاوتی دارند؛ تنها یک سوال پرسیده و رییس‌جمهور اتریش را منحرف کرده است.

سؤال‌ها از این قرار بایستی باشند:

الف: آیا کشورهای اروپایی تحریم‌های بانکی را لغو کرده‌اند؟

ب: آیا کشور اتریش، به عنوان یک عضو اتحادیه‌ی اروپا، تحریم‌های بانکی را لغو کرده است؟

خبرنگار با پرسیدن این سوال می‌تواند از پاسخ رییس‌جمهور کاملاً سوء استفاده کند که مثلاً طبق گفته‌ی رییس‌جمهور اتریش، کشورهای اروپایی اساساً تحریم‌های بانکی را برنداشته‌اند و در برداشتن تحریم‌های بانکی همکاری نمی‌کنند! ... در حالی که اگر سوال‌ها به تفکیک پرسیده شده بود پاسخ می‌توانست این باشد که کشورهای اروپایی تحریم‌های بانکی را برداشته‌اند. اتریش هم در برداشتن تحریم‌های بانکی، همکاری کرده. احتمالاً مشکل از بانک مرکزی ایران باشد که برداشته شدن تحریم‌های بانکی را به اطلاع مردم ایران نرسانده است.)

○ مثال ۲:

خبرنگار یک رسانه‌ی خارجی به معاونت حقوق بشر ایران:

«چرا ایران، مخالفانش را اعدام می‌کند؟»

(دقت کنید که این سوال علی‌رغم ظاهر ساده‌اش، دو سوال است.

نخست باید پرسیده شود که «الف؛ آیا ایران مخالفانش را اعدام می‌کند؟ و اگر پاسخ این سؤال مثبت بود تازه می‌توان پرسید که ب؛ چرا ایران، مخالفانش را اعدام می‌کند؟»

توجه کنید که پرسش‌گران، با پرسیدن این سوال‌های مرکب، از مصاحبه‌شونده اعتراف ضمنی می‌گیرند که پس در ایران مجازات اعدام وجود دارد؛ و حالا که وجود دارد پاسخ بده چرا؟!)

در حالی که اگر سوال به صورت مرکب پرسیده نشده بود؛ ممکن بود مصاحبه‌شونده بگوید که در ایران مجازات اعدام وجود ندارد.



مغالطه‌ی جلب ترحم:

هنگامی که سقراط فیلسوف بزرگ یونانی را به جرم توهین به خدایان و گمراه ساختن جوانان، به دادگاه می‌بردند، در بخشی از سخنانش در محضر دادگاه چنین گفت:

«شاید در میان شما کسانی باشند که به یاد می‌آورند، وقتی به محکمه آورده شده‌اند و در معرض کوچک‌ترین خطری قرار گرفته‌اند؛ در برابر دادگاه زاری نموده و اشک‌ها ریخته‌اند.

حتی برای جلب ترحم، کودکان خود را به دادگاه آورده‌اند. اما من (سقراط) که در معرض بزرگ‌ترین خطرها (مرگ) هستم، هیچ‌گاه چنین نمی‌کنم.

من نیز بستگانی دارم، زیرا به قول هومر از میان درختان بلوط و از سنگ بیرون نجسته‌ام. بل که از میان آدمیان برخاسته‌ام و حتی سه پسر دارم که یکی از آن‌ها بزرگ شده و دو تا دیگر هنوز کودک هستند. ولی هرگز برای جلب ترحم، آن‌ها را به دادگاه نیاورده‌ام»

فی‌الواقع سقراط، در دادگاه نیز دست از تعلیم یونانیان بر نمی‌دارد و به آن‌ها می‌گوید که برانگیختن عواطف و احساسات مردم، قاضی‌ها و هیئت منصفه، در نشان دادن صدق یا کذب سخنان او یا هر کس دیگر، از نظر منطقی تاثیری ندارد. لذا از دادگاه می‌خواهد به منطق سخنان او گوش دهد نه به عواطف و احساساتی که سخنان او یا هر کس دیگر بر می‌انگیزد.

«مغالطه‌ی جلب ترحم» زمانی رخ می‌دهد که شخص مغالطه‌گر، به جای آن که برای ادعای خود استدلال بیاورد؛ شرایطی را فراهم کند که دیگران به حال او ترحم کنند و فقط به خاطر این ترحم، حرف او را بپذیرند.

○ مثال ۱:

من رییس خوبی برای اداره‌ی شما نبودم. اما من به خاطر همین اداره، ضعف عصب گرفتم و به ناراحتی قلبی مبتلا شدم. بدنم به خاطر خدمت به شما علیل شد.

○ مثال ۲:

هزاران نفر از ژاپنی‌ها در جنگ جهانی کشته شدند و آمریکایی‌ها دو شهر ژاپن را با بمب ویران کردند. واقعا مسئولان ژاپنی چگونه خود را راضی خواهند کرد که از خون آن همه ژاپنی مظلوم، به راحتی بگذرند و با آمریکا رابطه برقرار کنند؟!

مغالطه‌ی ایمان:

اصل ایمان داشتن، امری غیر عقلانی نیست. اما «مغالطه‌ی ایمان» زمانی رخ می‌دهد که شخص فکر کند چون به امری باور دارد پس آن امر، صادق نیز هست. یعنی از ایمان به گزاره‌ی P، به صدق گزاره‌ی P حکم کند.

شکل صوری این مغالطه این گونه است:
 «من ایمان دارم که P؛ پس P درست است»

ایمان داشتن، دلیلی بر صادق بودن یک گزاره نیست؛ کسی که می‌خواهد نشان دهد متعلق ایمانش صادق است، بایستی برای صدق آن، دلیل ارائه کند.

○ مثال ۱:

من ایمان دارم که درخت سرو برای من خوش شانسی می‌آورد. پس درخت سرو برای من خوش شانسی می‌آورد.

○ مثال ۲:

من ایمان دارم که جهان روزی چهره‌ی عدل و داد را خواهد دید؛ پس جهان حتماً چهره‌ی عدل و داد را خواهد دید.



مغالطه‌ی تبارشناختی:

حتما زیاد شنیده‌اید که قرآن، کروی بودن زمین را پیش از نظریات نجوم جدید در آیه‌ی «رب المشرقین و رب المغربین» اعلام کرده. یا نظریه‌ی خورشید مرکزی، دو سه هزار سال قبل، در آثار هیپارخوس بیان شده است.

علی‌الخصوص با اوج گرفتن علم جدید، بسیاری از دینداران - اعم از مسلمان و مسیحی و یهودی - سعی کردند با تفسیر کتاب‌های مقدس خود، نشان دهند که برخی از نظریه‌های علوم جدید، سال‌ها قبل در کتاب‌های مقدس آن‌ها بیان شده است.

چنین تلاش‌هایی مبتنی بر دو پیش‌فرض قابل چالش بودند:

الف: مفروض گرفته بودند که نظریه‌های علمی، حقایق مسلم و انکار ناپذیرند پس اگر کسی بتواند نشان دهد که این حقایق انکارناپذیر علمی با گزاره‌های دینی مطابق هستند؛ حقانیت دین خودش را اثبات کرده است.

ب: دیگر آن‌که مفروض گرفته بودند که یکی از وظایف کتاب‌های مقدس، تبیین نظریه‌های علمی است.

اما فیلسوفان علم، شک برانگیز بودن فرض اول و فیلسوفان دین، چالش برانگیز بودن فرض دوم را نشان دادند.

🔪 فیلسوفان علم، نشان دادند که نظریه‌های علمی، با وجود تمام اعتبار و کاربرد، صرفاً حدس‌هایی موقتی‌اند و نه حقایق مسلم و انکارناپذیر.

🔪 فیلسوفان دین نیز نشان دادند که «علم» و «دین» در «زبان» و «هدف» با یکدیگر متفاوت هستند. هر چند این تفاوت از اعتبار هر یک نخواهد کاست اما جایگاه متفاوتی را به هر یک خواهد داد.

علاوه بر دو اشکال فلسفی یاد شده، یک اشکال منطقی نیز در چنین تلاش‌هایی مشاهده می‌شود که ما عنوان «مغالطه‌ی تبار شناختی» را به آن می‌دهیم.

«مغالطه‌ی تبارشناختی» به این صورت است که مغالطه‌گر، از شباهت یک نظریه‌ی کاملاً جدید با یک گزاره در بطن یکی از متون تاریخی، چنین به ذهن القا می‌کند که آن دو نظریه این‌همان و یکسان هستند.

اشکال منطقی موجود در «مغالطه‌ی تبارشناختی» ناشی از این حقیقت منطقی است که از شباهت دو شیء A و B نمی‌توان حکم به یکسانی و این‌همانی A و B داد.

○ مثال ۱:

در برگه‌های سازمان انرژی اتمی شعری از هاتف اصفهانی آمده است که:

«دل هر ذره را که بشکافی / آفتابیش در میان بینی»
(القاء شباهت بین بیت شعر هاتف و نظریه‌ی اتمی و انرژی هسته‌ای)

○ مثال ۲:

مرحوم دکتر سبحانی کتابی با عنوان «خلقت انسان» دارند که در آن سعی کرده نشان دهد که نظریه‌ی تطور داروین در قرآن مجید آمده است.



مغالطه ی لولو خرخره:

شاید به خاطر داشته باشید که در کودکی من و شما، موجودات موهومی حضور داشتند که فقط گوش به فرمان پدرها و مادرها بودند و اگر بچه، کار زشتی انجام می‌داد؛ پدر و مادر تهدید به احضار آن موجود می‌کردند!

این موجود موهوم در هر خانواده‌ای، نامی متفاوت داشت: „لولو خرخره“، „یه سر و دو گوش“، „آقا غوله“، „نمکی“ و...

تخصص لولو خرخره‌ها، در ترساندن بود. و عجیب تر این که لولو خرخره‌ها، با همه‌ی انواع و اقسامشان، فقط مربوط به دوران کودکی نیستند. بل که همراه با آدم‌ها، بزرگتر و پیچیده‌تر شده‌اند و گاه ابزاری می‌شوند در دست یک طبقه، برای ترساندن و مهار کردن طبقه‌ی دیگر.

„مغالطه ی لولو خرخره“ زمانی رخ می‌دهد که شخصی، گزاره‌ای را مطرح ساخته و استدلال‌هایش را برای دفاع از آن گزاره بیان کند؛ اما دیگران به جای آن که به نقد دلایل و دعاوی آن شخص اقدام کنند؛ فضای موهوم و ترسناکی را ترسیم می‌کنند که در آن فضا، اگر سخن شخص درست از آب در آید اتفاقات بدی رخ خواهد داد.

○ مثال ۱:

شخص A: به نظر می‌رسد ما نیاز داریم که دانشگاه‌های فعال‌تری از نظر علمی داشته باشیم؛ و برای فعال‌تر شدن دانشگاه‌ها بایستی استادان بزرگ خارجی، در همه‌ی رشته‌ها را، دعوت کنیم که در کشور ما، تدریس کنند و کنفرانس بدهند.

شخص B: ورود استادان و مباحث علمی خیلی هم خوب است و ما موافق آن هستیم؛ اما بهتر است بدانید سرویس‌های جاسوسی غربی، جاسوسان خودشان را در پوشش استاد دانشگاه، وارد کشور ما می‌کنند و آن وقت دانشگاه‌های ما محل جولان جاسوس‌ها می‌شود.

○ مثال ۲:

آن‌هایی که این روزها طرفدار دموکراسی و آزادی بیان شده‌اند؛ فقط می‌خواهند اقتدار کشور را با اسم‌های زیبا زیر سوال ببرند. و کم‌کم کشور را به هرج و مرج، و فقر و فلاکتی بکشانند که در زمان قاجارها در کشور حاکم بود.



مغالطه‌ی مناقشه در مثال:

این مغالطه وقتی رخ می‌دهد که شخص A، نظر یا عقیده‌ای را مطرح ساخته و برای دفاع از آن نظر یا عقیده، استدلال‌هایش را بیان کند و سپس برای روشن‌تر شدن بحث، مثال یا مثال‌هایی را ذکر می‌کند. اما شخص B، برای نقد نظر شخص A، به جای پرداختن به استدلال‌های شخص A، به زیر سوال بردن مثال‌های او اهتمام ورزد.

○ مثال:

شخص A:

„آزادی بیان، موجب بلوغ سیاسی و فرهنگی می‌شود و بلوغ سیاسی و فرهنگی، باعث به رسمیت شناختن حقوق اقلیت‌ها می‌گردد. برای مثال در کشور آمریکا، سیاه‌پوستان به حقوق قابل‌اعتنایی دست یافته‌اند.“

شخص B:

„حقوق اقلیت‌ها در آمریکا؟! چرا خودتان را به خواب می‌زنید?!؟! دیروز تلویزیون، تصاویری از کتک خوردن یک سیاه‌پوست بیچاره را به دست پلیس آمریکا نشان می‌داد“

مغالطه‌ی توسل به اکثریت:

این مغالطه زمانی رخ می‌دهد که از باور اکثریت به صادق بودن یا کاذب بودن یک گزاره، به صدق یا کذب آن گزاره حکم کنیم.

شکل صوری این مغالطه چنین است:

اکثریت باور دارند که P، پس P صادق است.

اکثریت باور ندارند که P، پس P کاذب است.

○ مثال ۱:

آخرین نظرسنجی‌های جهانی نشان می‌دهد که اکثریت مردم جهان به وجود خدا باور ندارند؛ پس خدا وجود ندارد.

○ مثال ۲:

اکثریت مردم مسیحی، سقط جنین را غیر اخلاقی می‌دانند؛ پس سقط جنین غیر اخلاقی است.



مغالطه‌ی شخص ستیزی:

این مغالطه زمانی رخ می‌دهد که به جای نقد آن چه یک شخص می‌گوید؛ به شخصیت آن فرد حمله کنیم و از این‌که شخصیت او برای ما پذیرفته شده نیست یا رفتاری دارد که مورد پسند ما نمی‌باشد؛ به کاذب بودن سخن او حکم کنیم.

شکل صوری این مغالطه چنین است:

(شخص A می‌گوید P) + (شخص A، انسان بدی است) پس: (P کاذب است)

این شکل استدلال مغالطه آمیز است؛ زیرا صدق و کذب یک گزاره، ربطی به گوینده و احوال او و خواستگاه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ندارد.

○ مثال:

شخص A:

„اکهارت عارف مسیحی می‌گوید: برای درک کلام خدا بایستی سه کار انجام داد:

۱. زمین گذاشتن جدل

۲. راضی به رضای حق بودن

۳. کف نفس و خویشتنداری“

شخص B:

„اگر سخن اکهارت درست بود که خودش مسلمان شده بود!“

مغالطه‌ی رها نکردن پیش فرض:

هر چند رابطه‌ی نظریه و مشاهده، رابطه‌ای پیچیده و چند لایه است اما نهایتاً بایستی به این نکته توجه داشته باشیم که مشاهده‌ی واقعیت‌ها بایستی، عقاید ما را تصحیح کنند. نه این‌که ما بر حسب عقاید غیر قابل تغییر خود به گزینش واقعیت‌ها و تفسیر آن‌ها دست بزنیم.

اگر کسی علی‌رغم مشاهده‌ی واقعیت‌های باطل‌کننده‌ی عقیده‌اش، باز هم بر عقیده‌اش پافشاری کرد دچار مغالطه‌ی رها نکردن پیش فرض شده است.

○ مثال ۱:

کشیش‌ها خطاب به گالیله:

„ما نیاز نداریم از عدسی تلسکوپ تو، به آسمان‌ها نگاه کنیم. کتاب مقدس می‌گوید تنها هفت فلک وجود دارد؛ اگر تو بیش‌تر یا کمتر از هفت فلک می‌بینی یا تلسکوپ تو خراب است، یا چشم‌هایت ایراد دارد.“

○ مثال ۲:

جنبش‌های موسوم به بهار عربی، جنبش‌هایی در جهت احیاء اسلام بوده است. اگر شعارهای آزادی و دموکراسی در این جنبش‌ها شنیده می‌شود؛ اصالتاً شعارهایی مردمی نیست بل که ناشی از نفوذ سرویس‌های جاسوسی غربی است.



مغالطه‌ی متهم نکردن اصول اساسی نظریه:

نظریه‌های علمی، فلسفی، اجتماعی و سیاسی در طی زمان آزموده می‌شوند. اگر این نظریه‌ها از آزمون‌های مختلف سر بلند بیرون نیامدند؛ یا بایستی جرح و تعدیل گردند یا به کناری نهاده شوند.

در آزمودن یک نظریه بایستی سه عنصر مهم را از هم جدا کرد:

۱. اصول اساسی نظریه
۲. تعابیر مختلف از اصول اساسی نظریه
۳. عاملان و ابزارهای اجرایی کردن نظریه

اگر نظریه‌ای در طی زمان و در طول آزمایش‌های مکرر، موفق عمل نکرد می‌توان یکی یا هر سه عنصر فوق را در شکست نظریه دخیل دانست.

حال اگر کسی بارها و بارها یک نظریه را آزمود و هر بار نیز دچار مشکل شد ولی در بررسی مشکل نظریه، عدم موفقیت را صرفاً ناشی از عاملان و ابزارها و یا ناشی از تعابیر دانست و هیچ‌گاه اصول اساسی نظریه را متهم نکرد و زیر سوال نبرد؛ دچار «مغالطه‌ی متهم نکردن اصول اساسی نظریه» شده است. این مغالطه شکل پیچیده‌ی «مغالطه‌ی رها نکردن پیش فرض» است.

○ مثال ۱:

نوشته‌های مارکس هیچ ایرادی ندارد؛ ایراد اساسی متوجه قرائت‌هایی است که از مارکس، به نام مارکسیسم رواج یافته و نیز متوجه کسانی که در شوروی و چین به اجرای آن پرداختند. اگر نظریات مارکس درست فهمیده و اجرا می‌شد؛ جهان طعم عدالت و برابری را می‌چشید.

○ مثال ۲:

ما معتقدیم که پراید یک خودرو پیشرفته است. اما اگر برسید که علت تصادفات فراوان این خودرو چیست؟ بایستی عرض کنم که مشکل متوجه این خودرو و سیستم‌های آن نیست. علت اصلی تصادفات عدم مهارت رانندگان، بدی جاده‌ها و نامساعد بودن آب و هواست.



مغالطه‌ی شخص‌پرستی:

این مغالطه زمانی رخ می‌دهد که دلیل صدق یک گزاره را خوبی اخلاقی و مقبول بودن شخص گوینده بدانیم.

شکل صوری این مغالطه چنین است:

(شخص A می‌گوید P) + (شخص A انسان خوبی است) پس: (P صادق است)

این شکل استدلال مغالطه‌آمیز است؛ زیرا صدق و کذب گزاره به گوینده و احوال او و خواستگاه سیاسی، اجتماعی و سیاسی و اقتصادی ربطی ندارد.

متأسفانه، مغالطه‌ی شخص‌پرستی در جامعه‌ی ما رواج زیادی دارد.

مثال:

امام جمعه‌ی مسجد ما می‌گوید زمین مسطح است. ایشان فرد بسیار صالح و دینداری هستند؛ پس زمین مسطح است.

مغالطه‌ی آرزو اندیشی:

داشتن آرمان و آرزو، و نیز امید برای دستیابی به آن‌ها، می‌تواند برای سلامت هر فرد و هر جامعه‌ای مفید باشد؛ به شرط آن که آرمان و آرزو، با واقعیت هماهنگ بوده و صرفاً یک خیال پردازی کودکان نباشند.

مغالطه‌ی آرزو اندیشی، زمانی رخ می‌دهد که شخص به جای توسل به واقعیت‌های موجود، صرفاً بر اساس آرزوهای خود به پیش‌بینی بپردازد.

یک ضرب‌المثل قدیمی می‌گوید: «کسی که واقعیت‌ها را نبیند هلاک می‌شود»

مثال ۱:

من به عنوان رییس دولت در دو سال آینده، پنج میلیون شغل ایجاد می‌کنم. دو و نیم میلیون شغل در سال جاری و دو و نیم میلیون شغل در سال آینده. و این یعنی حل معضل بیکاری کشور ظرف دو سال!
(در حالی که واقعیت‌ها می‌گویند در بهترین حالت دولت توانسته پنجاه هزار شغل در سال ایجاد کند)

مثال ۲:

واردات هواپیما اشتباه بزرگی است ما ظرف مدت کوتاهی می‌توانیم به سازنده و صادرکننده‌ی هواپیما در جهان تبدیل شویم. چرا خودباوری ندارید و به جوان‌ها اعتماد نمی‌کنید؟!

(این در حالی است که در صنعت مشابه خودروسازی، و با داشتن سابقه‌ی زیاد، متخصصان کشور صرفاً مونتاژکننده هستند)



مغالطه‌ی توالی:

این مغالطه زمانی رخ می‌دهد که پدیده‌ی A را که صرفاً پیش از پدیده‌ی B رخ می‌دهد؛ علت وقوع پدیده‌ی B تلقی کنیم.

شکل صوری این مغالطه چنین است:

رخداد A پیش از رخداد B به وقوع پیوسته؛ پس A علت B است.

مغالطه‌ی توالی، منشاء بسیاری از خرافات رایج در زندگی عموم مردم است.

○ مثال ۱:

امروز صبح پیش از تصادف، یک کلاغ دیدم؛ دیدن کلاغ بد شناسی می‌آورد و علت تصادفم دیدن آن کلاغ شوم بود.

○ مثال ۲:

کمی پیش از وقوع خشک سالی‌های اخیر، زنان بی‌حجاب شدند پس بی‌حجابی علت وقوع خشکسالی است.

مغالطه‌ی خلط توصیف با ترویج:

این مغالطه زمانی رخ می‌دهد که شخصی به بیان یک ناهنجاری اجتماعی، اخلاقی یا سیاسی پردازد؛ یا یک واقعیت از ابعاد وجودی زندگی بشری را آشکار کند. اما مخالفان، او را به ترویج آن ناهنجاری متهم کنند.

○ مثال ۱:

فروید ترویج دهنده‌ی بی‌بندوباری جنسی در غرب است.

(در حالی که فروید صرفاً از نقش جنسیت در تحول شخصیتی انسان‌ها، پرده برداشته است)

○ مثال ۲:

در جشنواره‌ی امسال چند فیلم با موضوع خیانت همسران به نمایش در آمد؛ کارگردان‌های ما دارند خیانت را نهادینه می‌کنند.

(در حالی که کارگردان‌ها، صرفاً یک ناهنجاری اجتماعی را به صورت هنری بیان کرده‌اند)



مغالطه‌ی نیت‌خوانی:

نیت‌های افراد، امری ذهنی و شخصی هستند. اطلاع از نیت واقعی افراد، اگر نگوییم کاری محال است؛ اما حداقل نیاز به تحلیل‌های دقیق روانکاوانه دارد.

«مغالطه‌ی نیت‌خوانی» زمانی رخ می‌دهد که به جای پرداختن به اصل سخن و مدعا، نیت شخص را مورد حمله قرار دهیم و با شیرانه دانستن نیت او، سخناش را نادرست تلقی کنیم.

شکل صوری این مغالطه چنین است:

(شخص A می‌گوید: P) + (نیت شخص A شیرانه است) پس: (P کاذب است)

مثال:

شخص A:

ما سالانه میلیاردها دلار هزینه صرف نهادهای دینی و حوزه‌های علمیه می‌کنیم. اما این نهادها به خاطر موازی کاری، نداشتن برنامه‌های دقیق، و عدم تشخیص نیازهای جامعه نتوانسته‌اند موفق عمل کنند. به نظر می‌رسد ما بایستی در ساختار نهادهای دینی و حوزه‌های علمیه بازنگری کنیم.

شخص B خطاب به شخص A:

نیت شما، از بیان این حرف‌ها تضعیف نهادهای دینی و نهایتاً تضعیف باورهای دینی مردم است. شما می‌خواهید با اصلاح نهادهای دینی، سکولاریزم را در جامعه ترویج دهید.

مغالطه‌ی شوخی بی‌ربط:

این مغالطه زمانی رخ می‌دهد که شخص (الف) ادعایی را مطرح می‌کند، و برای ادعایش، استدلال‌هایی می‌آورد؛ اما شخص (ب) در عوض نقد ادعا و استدلال‌های شخص (الف) با مطرح کردن یک شوخی، یا تکه‌پرانی یا متلک انداختن، اذهان مخاطبان را از مسیر بحث خارج کند و جو روانی را بدون هیچ‌گونه استدلالی به نفع خود تغییر دهد.

مثال:

شخص A:

پژوهش‌های دامنه دار زیست‌شناسان تطوری نشان می‌دهد که انسان مخلوق بی‌واسطه‌ی خدا نیست که از بهشت هبوط کرده باشد؛ بل که نوعی گونه‌ی حیوانی تحول یافته است که با میمون‌ها تبار مشترکی دارد.

شخص B:

اگر شما می‌خواهید از نسل میمون‌ها باشید؛ مسئله‌ای نیست! ولی ما از نسل آدم هستیم.



مغالطه‌ی وضع تالی:

این مغالطه می‌تواند در یک گزاره‌ی شرطی رخ دهد. یک گزاره‌ی شرطی به صورت زیر است:

اگر الف آن‌گاه ب

،اگر الف“ را (مقدم) و ،”آن‌گاه ب“ را (تالی) می‌نامند.

یک گزاره‌ی شرطی، اگر به صورت زیر بیاید یک استدلال معتبر است:

(۱) اگر الف آن‌گاه ب

(۲) الف

پس: ب

برای نمونه:

(۱) اگر باران ببارد؛ آن‌گاه زمین خیس می‌شود.

(۲) باران می‌بارد.

پس: زمین خیس می‌شود.

استدلال معتبر فوق را ،”وضع مقدم“ می‌نامند.

حال اگر کسی به جای (وضع مقدم) در سطر ۲، به (وضع تالی) پردازد دچار مغالطه شده است. یعنی اگر بگوید:

(۱) اگر باران ببارد؛ زمین خیس می‌شود.

(۲) زمین خیس است

پس: باران باریده است.

این استدلال مغالطی را ،”وضع تالی“ می‌گویند.

علت مغالطه بودن این استدلال، آن است که شاید علت خیس شدن زمین، بارش باران نبوده باشد. بل که مثلا آب پاشی باغبان، زمین را خیس کرده است.

○ مثال ۱:

(۱) اگر حکومتی دموکراتیک باشد؛ مردم با آن همراه خواهند شد.

(۲) مردم با حکومت هیتلر همراه‌اند.

پس: حکومت هیتلر دموکراتیک است!

○ مثال ۲:

(۱) اگر فیلمی حرفه‌ای و هنری باشد، پرفروش خواهد بود.

(۲) فیلم اخراجی‌ها، پرفروش بوده است.

پس: فیلم اخراجی‌ها، فیلمی هنری و حرفه‌ای است!



خلط خاستگاه و اعتبار:

گاهی منتقدان و مخالفان یک نظریه، برای بی‌اعتبار ساختن آن نظریه، سعی می‌کنند خاستگاه روان‌شناختی یا جامعه‌شناختی آن نظریه را مورد توجه قرار دهند و می‌پندارند که با نشان دادن خاستگاه نظریه، اعتبار نظریه‌ی مذکور را با چالش مواجه ساخته‌اند.

برای نمونه مخالفان خداواری، بیان می‌کنند که اعتقاد به خدا، ناشی از ترس آدمی است. بشر چون می‌ترسد؛ موجودی را تخیل می‌کند که قادر مطلق، خیر مطلق و... است؛ سپس آن موجود را واقعی می‌پندارد و به پرستش آن مشغول می‌شود.

یا مخالفان نگرش‌های عرفانی، بیان می‌کنند که منشاء رواج مکاتب عرفانی، شکست‌های عظیم اجتماعی در ادوار تاریخی است. حمله‌ی مغول و شکست سنگین مسلمانان، منشاء رواج عرفان در جهان اسلام است.

این سنخ از نقدها دارای یک ایراد اساسی است؛ و آن «خلط خاستگاه و اعتبار» است.

بررسی خاستگاه روانی پرستش خدا، صرفاً نشان می‌دهد که آدمیان از لحاظ روانی میل به پرستش موجود برتر و مطلق را دارند. اما این منشاء روانی نشان نمی‌دهد که خدا وجود دارد یا وجود ندارد. کما این که ممکن است آدمی از لحاظ روانی، میل به عشق ورزی و پرستش معشوق داشته باشد؛ اما این میل به عشق‌ورزی، نشان نمی‌دهد که معشوقی فراتر از ذهن واقعا وجود دارد یا وجود ندارد.

در مورد خاستگاه جامعه‌شناختی نیز مطلب به همین صورت است. ممکن است یک کشور پس از شکست در یک نبرد عظیم، به داستان سرایی در مورد قهرمانان تاریخی خود تمایل پیدا کند. اما این تمایل اجتماعی، نشان نمی‌دهد که آن قهرمانان فی‌الواقع وجود دارند یا خیر؛ و نیز نشان نمی‌دهد که آن داستان‌ها صادق است یا کاذب.

خلاصه آن که بین «خاستگاه روانی و اجتماعی یک نظریه» با «صادق یا کاذب بودن آن نظریه» تفاوت اساسی وجود دارد و نمی‌توان صرفاً با نشان دادن خاستگاه روانی یا اجتماعی یک نظریه، به صدق یا کذب آن نظریه حکم کرد. تحقیق صدق و کذب، به روش‌های دیگری نیاز دارد.



خلط „امکان“ و „وقوع“

یکی از جاهایی که ذهن ممکن است خطا کند؛ خلط بین „امکان“ و „وقوع“ است. برخی از مغالطه‌کاران نیز از این خلط استفاده می‌کنند و ذهن را به خطا می‌اندازند.

وقتی می‌گوییم چیزی „امکان“ دارد؛ گاه به این معناست که آن چیز مشتمل بر تناقض نیست. اما وقتی می‌گوییم چیزی „وقوع“ یافته، منظورمان این است که آن چیز تحقق پیدا کرده است.

اما نکته‌ی قابل تامل در اینجاست که از „امکان“ داشتن چیزی نمی‌توان به „وقوع“ آن چیز پل زد. برای نمونه موجودات فضایی، امکان دارند؛ یعنی اگر موجود فضایی وجود داشته باشد؛ امر خلاف عقلی اتفاق نیفتاده است. اما این به آن معنا نیست که حتماً موجودات فضایی وجود هم دارند. وجود موجود فضایی بایستی به صورت تجربی مشاهده شود تا بتوان به وقوع آن، حکم کرد.

اما ذهن گهگاه، وقتی به مشمول تناقض نبودن چیزی حکم کرد و آن را „ممکن“ دانست؛ تمایل دارد که وجود آن چیز را مفروض بگیرد. برخی از مغالطه‌گران، از این تمایل ذهنی، استفاده می‌کنند و با تعاریف داستان‌ها و سناریوهایی که مشمول تناقض نیست؛ ذهن مخاطبان را به خطا می‌اندازند تا آن‌ها گمان کنند که داستان اشخاص مغالطه‌گر، واقعی است.

برای جلوگیری از این سنخ اشتباهات، بایستی پس از این که فهمیدم گزاره‌ای مشتمل بر تناقض نیست و اصطلاحاً „امکان“ دارد؛ برای اثبات „وقوع“ آن نیز به صورت جدا، طلب دلیل کنیم.

○ مثال ۱:

فراماسون‌ها، در چند قرن پیش پیمان بستند که با حذف همه‌ی نشانه‌های توحیدی، زمینه را برای سیطره‌ی شیطان بر روی کره‌ی زمین فراهم کنند. از آن روز به بعد فراماسون‌ها، سرنوشت امور مهم جهان را به دست گرفته‌اند.

○ مثال ۲:

برخی از کشورهای غربی و سرویس‌های جاسوسی آن‌ها، با تربیت روشن‌فکران سعی کرده‌اند که در اذهان جوانان آن ممالک، نفوذ خود را گسترش دهند و نسلی وابسته را تربیت کنند.

مغالطه‌ی شخص‌انگاری:

این مغالطه عمدتاً در دو حالت رخ می‌دهد:



مغالطه‌ی «این که مغالطه است»:

یکی از راه‌هایی که معمولاً یک طرف مناظره، برای برهم زدن تمرکز طرف دیگر و نیز به منظور تحریک مخاطبان مرتکب می‌شود این است که بی‌آن‌که طرف مقابلش دچار مغالطه شده باشد، او را به مرتکب شدن مغالطه متهم کند.

برای مقابله با چنین شگردی، بایستی سریع از طرفی که شما را به ارتکاب مغالطه متهم کرده، بخواهید که محل، نوع و شیوه‌ی مغالطه را مشخص کند. و چون او بی‌اساس شما را متهم کرده است؛ به راحتی می‌توانید دست او را رو کنید.

○ مثال ۱:

شخص A:

افسردگی کارمندان در کاهش بازده کاری ادارات موثر است.

شخص B: لطفا مغالطه نکنید!

○ مثال ۲:

مجری برنامه‌ی ورزشی خطاب به مسئول لیگ: شواهد زیادی نشان می‌دهد که فساد در فوتبال ما وجود دارد.

مسئول لیگ فوتبال:

جناب مجری! شما همیشه برای پر بیننده شدن برنامه‌هایتان، مغالطه می‌کنید تا مردم را تحریک کنید.

مغالطه‌ی «این که چیزی نیست»:

یکی از شیوه‌هایی که مغالطه‌گران، برای بی‌اعتبار ساختن یک نظریه یا دیدگاه جدید انجام می‌دهند، بی‌اهمیت نشان دادن آن است.

مغالطه‌گری که می‌خواهد یک نظریه یا دیدگاه را بی‌اهمیت نشان دهد سعی می‌کند به نحوی بیان کند که دیدگاه مطرح شده، سطحی و فاقد ارزش است. یا حتی بیان می‌کند که این دیدگاه، سال‌ها پیش مطرح شده و همان موقع هم رد شده است.

برای مقابله با این ترفند، بایستی نشان داد که نظریه و دیدگاه جدید، چه عناصر نوینی را مطرح می‌کند که دیدگاه پیشین فاقد آن است. یا اهمیت نظریه‌ی جدید را برای حل مسائل نوین، تبیین کرد.

○ مثال ۱:

شخص A یک طرفدار نجوم کپرنیکی:

نظریه‌ی خورشید مرکزی، یک دیدگاه جدید است و محاسبات فلکی را ساده‌تر می‌سازد.

شخص B مخالف دیدگاه کپرنیکی:

این نظریه که چیز جدیدی نیست. ۳۰۰۰ سال پیش نظریه‌ی آتش مرکزی، توسط هیپارخوس مطرح شد و همان موقع رد شد. لطفاً با طرح دیدگاه‌های ساده و غلط، وقت جامعه‌ی علمی را نگیرید.

○ مثال ۲:

شخص A: امروزه دیدگاه‌های نچرالستی در علم موفقیت بیشتری دارند.

شخص B: نچرالیسم که چیزی نیست. هر کودکی که به دنیا می‌آید نچرالستی فکر می‌کند. مهم این است که آدم از طبیعت‌گرایی عبور کند.



مغالطه‌ی دلیل و مدعای بی‌ربط:

دلیل یا دلایل مطرح شده برای یک ادعا، بایستی به گونه‌ای باشند که آن مدعا را دقیقاً اثبات کنند. لذا اگر کسی دلیلی عام‌تر یا خاص‌تر از مدعا مطرح کند؛ دچار مغالطه‌ی «دلیل و مدعای بی‌ربط» شده است.

○ مثال ۱:

من از زنان زیادی شنیده‌ام که وقتی کتاب‌های فلسفی را می‌خوانند خسته می‌شوند. پس هیچ زنی توانایی پرداختن به تفکر فلسفی را ندارد!

○ مثال ۲:

فرزند کمتر = زندگی بهتر

○ مثال ۳:

رعایت قانون در رانندگی = صرفه‌جویی در مصرف سوخت

مغالطه‌ی حذف شواهد:

این مغالطه زمانی رخ می‌دهد که در بررسی یک موضوع، تعمداً یا سهواً همه‌ی ملاحظات مرتبط با موضوع را در نظر نگیریم. و صرفاً پاره‌ای از دلایل و شواهد یک جانبه را، به منظور تایید نظر خود بیان کنیم.

○ مثال ۱:

گارنتگری یعنی تصاحب اجباری اموال دیگران، به نحوی که ایشان از این تصاحب اجباری، ناراضی باشند؛ و چون اخذ مالیات توسط دولت‌ها، تصاحب اموال شهروندان است و شهروندان از این تصاحب ناراضی هستند؛ پس اخذ مالیات توسط دولت‌ها نوعی گارنتگری است.

○ مثال ۲:

نفوذ یعنی تسخیر ذهن‌های مردم کشورهای جهان سوم توسط غربی‌ها به منظور ایجاد نارضایتی نسبت به طبقه‌ی حاکمه؛ و چون علوم انسانی ذهن جوانان کشورهای جهان سوم را تسخیر و آنان را نسبت به طبقه‌ی حاکمه بدبین می‌کند؛ پس علوم انسانی مصداق پروژه‌ی نفوذ است.



مغالطه‌ی تبیین با نام‌گذاری:

پدیده‌ای را درست تبیین کرده‌ایم که بتوانیم «علت» آن پدیده را تشخیص دهیم. اما برخی اشخاص به جای آن که در تبیین یک پدیده، به علت رخ دادن آن پدیده اشاره کنند؛ سعی می‌کنند با «نام‌گذاری» بر روی آن پدیده، چنین به ذهن مخاطب القا کنند که پدیده‌ی مذکور را تبیین کرده و بنا بر این آن پدیده را فهمیده‌اند.

نام‌گذاری صرف بر روی یک پدیده، نشان دهنده‌ی فهم عمیق از آن پدیده نیست.

مثال ۱: ○

شخص الف: چرا رییس جمهور با شرکت‌های خارجی قرارداد می‌بندد؟
شخص ب: چون او «غرب‌گرا» است.

(دقت کنید که «غرب‌گرایی» صرفاً یک عنوان است و علت هیچ پدیده‌ای را بیان نمی‌کند)

مثال ۲: ○

پسر خانواده: چرا پدر این روزها، خشمگین و ناراحت است؟!
دختر خانواده: چون او دچار «بحران میان‌سالی» است.

مثال ۳: ○

شخص الف: چرا آقای X دربارهی انتخابات امروز ساکت بود؟!
شخص ب: از یک «مزدور» چه انتظاری داری؟!

مثال ۴: ○

الف: مشاهده کردید آقای X در نشست امروز، اشاره‌ای به شهادت حاج قاسم نکرد؟!
ب: از یک وطن‌فروش چه توقعی دارید؟!



مغالطه‌ی افتادن در سراشیپی:

هر عملی، ممکن است پیامدهای پیش‌بینی نشده‌ی فراوانی داشته باشد. حال اگر کسی به دلیل برخی از پیامدهای غیرقابل پیش‌بینی یک عمل، اصل آن عمل را مذموم بشمارد یا به خاطر اجتناب از پیامدهای آن عمل، اصل عمل را بایکوت کند دچار مغالطه‌ی «افتادن در سراشیپی شده» است.

✘ بایستی دقت شود که حکم یک عمل، با حکم پیامدهای آن عمل یکسان نیست.

می‌توان یک عمل را مجاز شمرد اما برای اجتناب از پیامدهای نامناسب آن عمل، تمهیداتی غیر از بایکوت کردن اصل عمل، در نظر داشت.

○ مثال ۱:

ما با اصل اجرای کنسرت موسیقی در شهرها، مشکلی نداریم. اما چه کسی تضمین می‌کند برگزاری کنسرت در شهرها، موجب برخی رفتارهای غیرمعارف از سوی مردم نشود!
(اصل عمل: اجرای کنسرت موسیقی)
یکی از پیامدهای احتمالی عمل: رفتار نامتعارف از سوی برخی مردم)

○ مثال ۲:

دغدغه‌ی ما ورود زنان به ورزشگاه نیست؛ دغدغه‌ی ما شعارهای زننده و خلاف عفتی است که توسط برخی از تماشاگرها سر داده می‌شود. آیا شما مناسب می‌دانید که زن و دختر خودتان در ورزشگاه‌ها، این الفاظ رکیک را بشنوند؟! -! بهتر است زنها وارد ورزشگاه نشوند تا الفاظ رکیک تماشاگران به گوششان نخورد.
(اصل عمل: ورود زنان به ورزشگاه)
یکی از پیامدهای ممکن عمل: شنیدن الفاظ رکیک از تماشاگرها)

مغالطه‌ی کلی‌گویی بزرگ شده:

این مغالطه زمانی رخ می‌دهد که نویسنده یا گوینده، واژه‌های چندپهلوی، حامل معانی مختلف، دارای بار عاطفی و خوش آیند را استعمال کند تا خواننده یا شنونده، بدون بررسی دقیق موضوع و تحلیل جوانب مختلف آن، سخن نویسنده یا گوینده را قبول کند.

سیاست‌مداران و تبلیغات‌چی‌ها در ایام انتخابات، گاهی از واژگانی کلی، مبهم و جذاب استفاده می‌کنند تا هم بتواند افراد بیشتری را با خود همراه سازند و هم بتوانند در زمان مناسب، با استفاده از تفسیرهای متفاوت از واژه‌های استعمال شده، خود را از مسئولیت‌های احتمالی ناشی از شعارهای انتخاباتی، تبرئه کنند.

○ مثال ۱:

„من در پی تحقق عدالت برای همگانم“

○ مثال ۲:

„من آزادی را برای مردم کشورم می‌خواهم“

○ مثال ۳:

„باید دنبال یک اقتصاد درون‌زا باشیم“

○ مثال ۴:

„با احیا فرهنگ اصیل خود می‌توانیم همه‌ی قتل‌جهانی را فتح کنیم“

○ مثال ۵:

„برای شکوفایی اقتصادی لازم است از ظرفیت‌های داخلی بهره‌برداری کنیم، خارجی‌ها برای ما کاری نمی‌کنند“

○ مثال ۶:

„ملت ما باید در همه‌ی شئون کشور نقش اساسی داشته باشد“




مغالطه‌ی کامل دست نیافتنی:

در زندگی واقعی، شرایطی که در آن بتوانیم بر اساس ایدئال‌های خود، دست به انتخاب بزنیم؛ بسیار کم پیش می‌آید. لذا در اغلب اوقات مجبوریم از میان حالات غیر ایده‌آل موجود، موردی را برگزینیم.

در این‌گونه موارد بایستی از بین گزینه‌های موجود غیر ایده‌آل، حالتی را انتخاب کنیم که احیاناً خیر بیشتر و یا شر کمتری در مقایسه با سایر گزینه‌ها دارد.

«مغالطه‌ی کامل دست نیافتنی» هنگامی رخ می‌دهد که یک شخص، بر اساس مفروض گرفتن یک گزینه‌ی کامل و دست نیافتنی، تمام گزینه‌های موجود را بی‌اعتبار تلقی کند و از انتخابی که ضرورتاً باید انجام دهد استنکاف ورزد.

مثال ۱: 

من انگیزه‌ای برای شرکت در انتخابات ندارم، زیرا هیچ‌یک از نامزدها دارای تمام شرایط مطلوب نیستند.

مثال ۲: 

من توافق‌نامه‌ی برجام را نمی‌پذیرم، زیرا تمام خطوط قرمز در آن رعایت نشده است. کافی بود با کمی مقاومت هم به وضع اقتصادی مطلوب دست پیدا کنیم و هم تمام دستاوردهای هسته‌ای را حفظ کنیم.



مغالطه‌ی „حذف یا نادیده گرفتن زمینه“:

مغالطه‌ی مذکور زمانی رخ می‌دهد که فرض شود چون معیار X برای قضاوت در زمینه‌ی A، معیار مناسبی بوده است، پس آن معیار (یعنی X) برای زمینه‌های دیگری همانند B و C و D و... نیز می‌تواند معیار مناسبی تلقی گردد.

دلیل مغالطی بودن این دست از استدلال‌ات این است که با تغییر زمینه‌ها، ممکن است معیارها نیز تغییر کنند و یک معیار واحد ممکن است برای زمینه‌های گوناگون و متنوع، به نحو یکسانی مناسب نباشد.

پس، اگر کسی یک معیار قابل قبول در یک زمینه‌ی خاص را، بدون در نظر گرفتن تفاوت‌های اساسی آن زمینه با زمینه‌های دیگر، به زمینه یا زمینه‌های دیگر تعمیم دهد، دچار مغالطه‌ی „حذف زمینه“ یا „نادیده گرفتن زمینه“ شده است.

○ مثال ۱:

به گفتگوی شخص A و شخص B دقت کنید؛ شخص B، زمینه‌ی بحث را نادیده گرفته است.

شخص A:

خرید و فروش مواد مخدر به دلیل ضرری که به بدن مصرف کننده می‌زند؛ باید قانوناً ممنوع شود.

زمینه: خرید و فروش مواد مخدر

معیار: ضرر به بدن

شخص B:

خرید و فروش فست فود نیز باید همانند خرید و فروش مواد مخدر، قانوناً ممنوع شود زیرا فست فود نیز به بدن مصرف کننده، ضرر وارد می‌کند!!!

زمینه: خرید و فروش فست فود

معیار: ضرر به بدن

○ مثال ۲:

بخش از سخنانی یکی از مسئولان فرهنگی کشور:

„همان‌طور که وقتی آب یک شهر آلوده می‌شود، عقلاً مجاز هستیم که آب را بر روی مردم آن شهر ببندیم تا بیمار نشوند؛ به همان صورت نیز مجازیم دسترسی مردم به اینترنت و شبکه‌های اجتماعی را محدود کنیم تا مردم از نظر فکری و فرهنگی آلوده و بیمار نشوند!“

زمینه‌ی بحث اول: آلودگی آب

زمینه‌ی بحث دوم: نامناسب بودن بستر فرهنگی برخی شبکه‌های اینترنتی و شبکه‌های اجتماعی

معیار: مجاز بودن پیش‌گیری از ضرر به عموم مردم

(آیا به راستی این دو زمینه از معیار واحدی تبعیت می‌کنند؟!)



مغالطه‌ی «از ریشه کندن درخت»:

ظاهراً آرتور شوپنهاور، فیلسوف آلمانی اولین کسی بود که این مغالطه را به نحوی منسجم معرفی و عنوانی زیبا برای آن انتخاب کرد.

مغالطه‌ی «از ریشه کندن درخت» سنخی از مغالطات است که مغالطه‌گر با استناد به این که یک نظریه بر خلاف منافع جمعیت مرجع پنداشته می‌شود به کاذب بودن آن نظریه حکم کند.

شکل صوری مغالطه‌ی «از ریشه کندن درخت» چنین است:

شخص P می‌گوید «الف» + پذیرش «الف» بر خلاف منافع ماست.
پس: «الف» گزاره یا نظریه‌ای کاذب است.

افراد به صورت روانی تمایل دارند که دیدگاه‌هایی که منفعتی را از آن‌ها سلب می‌کند، دیدگاهی کاذب تلقی کنند. اما بایستی دقت کرد که «منفعت داشتن یا نداشتن» یک دیدگاه با «صادق بودن یا نبودن» آن دیدگاه، دو امر متفاوت هستند. خلط این دو امر با یکدیگر می‌تواند منشا مغالطه‌ی «از ریشه کندن درخت» باشد.

○ مثال ۱:

آقایان من هشدار می‌دهم! محتویات سند اخیر، تمام آموزش و پرورش کشور را از دست نیروهای ما خواهد گرفت! سند اخیر، یعنی اندیشه‌های اصیل و ریشه‌دار ما در آموزش و پرورش هیچ‌کاره باشند! این سند ننگین، مشتی اباطیل است که حتی یک سخن درست در آن یافت نمی‌شود!

○ مثال ۲:

گفتگوی یک طرفدار پزشکی مدرن و طب سنتی
طرفدار پزشکی مدرن:
به نظر شما، دیدگاه‌های ما در مورد درمان، دیدگاه‌های درستی هستند؟!

طرفدار طب سنتی:

درست کجا بود؟! ورود پزشکی مورد نظر شما، باعث تعطیلی همه‌ی عطاری‌ها و بیکاری اطبا سنتی شد که سال‌ها از این راه امرار معاش می‌کردند.

مغالطه‌ی «مظلوم نمایی»:

این مغالطه هنگامی رخ می‌دهد که یک شخص، مورد ظلم واقع شدن خود را، دلیلی بر صدق سخنش تلقی کند. شکل صوری مغالطه‌ی مظلوم نمایی به صورت زیر است:

(شخص P می‌گوید «الف») + (شخص P به دلیل گفتن «الف» مورد ظلم واقع شده است)
پس:
گزاره‌ی «الف» صادق است.

بایستی دقت کرد که حمله کردن یا مورد حمله قرار گرفتن، ظالم یا مظلوم بودن را نمی‌توان دلیل صدق یک سخن تلقی کرد.

○ مثال ۱:

یکی از نامزدهای انتخابات:

شما ببینید در مناظره‌های اخیر، چه حجمی از حملات به بنده وارد شد و بنده ذره‌ای دم بر نیاوردم؛ مگر من چه حرف حقی را زده‌ام که آقایان اینچنین به خروش آمده‌اند؟!

○ مثال ۲:

تاریخ بشر، در به دری و بی‌خانمانی اهل هیچ دینی را به اندازه‌ی یهودیت مشاهده نکرده است. یهود، قوم مظلوم تاریخ است و این دلیل محکمی بر درستی دعوت موسی است.



مغالطه‌ی سنگ:

این مغالطه زمانی رخ می‌دهد، که به جای بررسی دقیق یک نظریه، و نشان دادن مواضع ضعف و قوت آن نظریه، به نحوی غیر منطقی از آن صرف نظر کرد و آن نظریه را کاذب دانست.

شکل صوری مغالطه‌ی سنگ چنین است:

(شخص الف می‌گوید P) + (می‌توان به طریقی P را نادیده گرفت)،
پس: (P کاذب است).

دلیل مغالطی بودن این سنخ از استدلال این است که از نادیده گرفتن یک نظریه، نمی‌توان به کذب آن نظریه حکم کرد.

نادیده گرفتن یک نظریه به شکل‌های مختلفی انجام می‌پذیرد. مثلاً می‌توان گفت این نظریه، ضاله است. یا این نظریه‌ی فراماسون‌هاست و...

اگر کسی می‌خواهد دچار «مغالطه‌ی سنگ» نشود بایستی دقیقاً نشان دهد کدام گزاره از یک نظریه و به چه دلیل، قابل پذیرش نیست. و دلایل خود را به نحوی روشن برای مخاطبانش توضیح دهد.

○ مثال ۱:

کتاب‌های دکتر X مصداق کتاب‌های ضاله‌اند و حاوی هیچ مطلب درستی نیستند.
(گوینده با حکم بر ضاله بودن، بدون هیچ بررسی منطقی، محتویات و استدلال‌های کتاب‌های دکتر X را به نحوی نادیده گرفته است)

○ مثال ۲:

می‌گویند دکتر جانسون در رد نظریه‌ی اسقف بارکلی (بودن مساوی است با مدرکیت)، پایش را به تکه سنگی زد و گفت این رد سخن بارکلی است!
(پ.ن: این حکایت، وجه تسمیه‌ی مغالطه‌ی سنگ است)



مغالطه‌ی حق ویژه:

می‌گویند روحانیون مسیحی (از پاپ تا یک طلبه‌ی ساده) در قرون وسطی دارای حق ویژه بودند. به این معنا که هرگاه تخلفی مرتکب می‌شدند نه در دادگاه‌های عمومی، بل که در دادگاه ویژه محاکمه می‌شدند. دادگاه ویژه نیز با نظر لطف از اشتباهات و خطاهای ایشان چشم می‌پوشید. اما اگر آن خطا را یک شخص عادی مرتکب می‌شد، دادگاه عمومی برای آن شخص مجازاتی به مراتب سنگین‌تر در نظر می‌گرفت.

مغالطه‌ی «حق ویژه» زمانی رخ می‌دهد که یک شخص در بررسی‌های خود، برای افراد، نوعی تمایز معیار قائل شود و رفتار و گفتار افراد نزدیک به خود را با نظر لطف و مرحمت نگاه کند، اما برای افراد غیر نزدیک به خود، معیارهای سخت‌گیرانه‌ای وضع نماید.

○ مثال :

اظهار نظر یک مادر درباره‌ی شیطنت فرزند ۵ ساله‌ی خودش و فرزند ۵ ساله‌ی همسایه:

«بچه‌ی همسایه‌ی ما خیلی بی‌ادبه، ۱۰ دقیقه میاد اینجا کل وسایل ما رو خرد و خمیر می‌کنه! ولی ماشاالله پسر من، تا بخوای کنجکاو! دیروز تو خونه‌ی همسایه بازی می‌کرد در عرض چند دقیقه کل اسباب بازی‌های دوستش رو باز کرد ببینه چی توشه!!!»

(پ.ن: به قول سعدی: همه کس را عقل خود به کمال نماید و فرزند خود به جمال)!

مغالطه‌ی «ذهنی‌انگاری»:

این مغالطه زمانی رخ می‌دهد که شخصی به این دلیل که چیزی را نمی‌پسندد؛ آن چیز را نادرست یا کاذب تلقی کند.

شکل صوری مغالطه‌ی ذهنی‌انگاری چنین است:

(شخص الف می‌گوید P) + (من P را نمی‌پسندم) پس: (P کاذب است)

بایستی دقت کرد که پسند یا عدم پسند ما نسبت به چیزی را، نمی‌توان دلیلی بر صدق و کذب یا درستی و نادرستی آن چیز قلمداد کرد.

○ مثال ۱:

من به هیچ وجه نمی‌پسندم که اشخاص بتوانند با عمل جراحی، جنسیت خود را تغییر بدهند. این دیدگاه که ممکن است «هویت ذهنی» فردی با «هویت جنسی» او منطبق نباشد، دیدگاهی کاذب و تغییر جنسیت توسط عمل جراحی نیز، عملی نادرست است.

○ مثال ۲:

اصلاً نمی‌توانم به خودم بقبولانم که ازدواج، غیر از صورت رایج در جامعه‌ی ما، ممکن است صورت‌های دیگری هم داشته باشد. این بحث که ازدواج می‌تواند صورت‌های متفاوتی داشته باشد یک بحث روشنفکری چندش آور و سر تا پا غلط است.



خلط „صدق اخلاقی“ با „صدق منطقی“:

اگر انسانی، آنچه را که باور دارد، به زبان بیاورد و به آن عمل کند؛ یا بالعکس، به آنچه می‌گوید و عمل می‌کند، باور داشته باشد؛ از نظر اخلاقی انسان صادق تلقی می‌گردد.

به تعبیر دیگر، منظور از „صدق اخلاقی“، انطباق سه ساحت (باور)، (گفتار) و (کردار) با یکدیگر است.

„صدق منطقی“ چیزی متفاوت از „صدق اخلاقی“ است. منظور از صدق منطقی، این است که یک گزاره، منطبق با جهان خارج باشد. مثلاً اگر کسی بگوید „برف سفید است“، گزاره‌ای را گفته است که از نظر منطقی، گزاره‌ای صادق است و اگر بگوید „برف سیاه است“ گزاره‌ای کاذب را بیان کرده است.

اگر کسی صدق اخلاقی را دلیل بر صدق منطقی بگیرد؛ دچار „خلط صدق اخلاقی با صدق منطقی“ شده است.

شکل صوری خلط صدق اخلاقی با صدق منطقی این‌گونه است:
(شخص الف می‌گوید „P“) + (شخص الف، به آنچه می‌گوید باور دارد و به آن عمل می‌کند)
پس: (گزاره‌ی P، گزاره‌ی صادقی است)

واضح است که از صدق اخلاقی یک شخص یا یک گروه، نمی‌توان به صدق منطقی گزاره‌های بیان شده توسط آن شخص یا آن گروه، استدلال کرد. و این سنخ استدلال، منطقاً معتبر شناخته نمی‌شود.

○ مثال ۱:

چگونه ممکن است نظریه‌ی وحدت وجود ملاصدرا اشتباه باشد؛ او حاضر شد تبعید را بپذیرد اما از عقیده‌اش دست بر ندارد.

! شکل صوری:

(ملاصدرا می‌گوید: „وحدت وجود، درست است“) + (ملاصدرا، حاضر شد تبعید را بپذیرد اما از عقیده‌اش دست بر ندارد) پس:
(وحدت وجود نظریه‌ی درستی است)

○ مثال ۲:

جهان، روزی درستی حرف‌های ما را خواهد فهمید. چرا که ما تنها قومی هستیم که حاضریم در راه عقاید خود شهید شویم.

! شکل صوری:

(ما حاضریم در راه عقیده‌ی خود شهید شویم) + (عقیده‌ی ما این است که „الف“ درست است)
پس: (الف درست است)



مغالطه‌ی «جابجایی موضع نقد»:

فرض کنید شخص الف، ادعایی را مطرح می‌کند که این ادعا را می‌توان T۱ نامید. و باز فرض کنید شخص ب، با ادعای T۱ مخالف است اما توان رد آن را ندارد. او به جای رد ادعای T۱ ادعایی شبیه یا نزدیک به T۱ را مطرح می‌کند (این ادعای شبهه T۱ را، T۲ می‌نامیم). شخص ب به جای نقد T۱، به نقد T۲ می‌پردازد.

این تغییر موضع از T۱ به T۲، توسط شخص ب در نقد نظر شخص الف، «مغالطه‌ی جابجایی موضع نقد» است.

هرگاه شخصی به جای رد ادعای اصلی، ادعایی شبیه یا نزدیک به آن را رد کرد و چنین وانمود کرد که ادعای اصلی را زیر سوال برده است؛ دچار مغالطه‌ی «جا به جایی موضع نقد» شده است.

○ مثال ۱:

شخص الف:

«ورود دستگاه‌های نظامی به معاملات اقتصادی، قدرت رقابت را از شرکت‌های خصوصی سلب می‌کند و این امر در نهایت به ضرر اقتصاد کشور تمام خواهد شد»

شخص ب:

«آقای (الف) مراقب باشد که تضعیف دستگاه نظامی کشور، باعث می‌شود که امنیت ما به مخاطره بیفتد و دشمنان خارجی برای نفوذ به کشور، خیال باطل کنند»

(ادعای شخص الف: ورود دستگاه‌های نظامی، در نهایت اقتصاد خصوصی و رقابتی را تضعیف می‌کند. آنچه شخص ب نقد می‌کند: تضعیف دستگاه‌های نظامی، امنیت کشور را به مخاطره می‌اندازد)

○ مثال ۲:

شخص A:

«ساز و کارهای انتخاباتی ما، ساز و کارهای دموکراتیک نیستند»

شخص B:

آقای A، شما با زیر سوال بردن نظام انتخابات کشور، ما را به سمت دیکتاتوری سوق می‌دهید.



مغالطه‌ی اسکاتلندی اصیل (واقعی):

یک مغالطه منطقی ناساختاری واژگانی و یک تلاش تک‌موردی برای پشتیبانی از یک ادعای نامستدل است. این مغالطه راهی برای بازتفسیر یک واژه به منظور جلوگیری از رد شدن ادعای فرد است. در این مغالطه فرد، ادعایی کلی درباره‌ی یک گروه بیان می‌کند و وقتی مثالی نقض از میان همان گروه به او داده می‌شود به‌جای پس گرفتن ادعای کلی خود، با تغییر یک واژه گروه کلی را به گروهی مبهم می‌کاهد.

این مغالطه نخستین بار توسط «آنتونی فلو» فیلسوف انگلیسی در سال ۱۹۷۵ مطرح شد. یک ویژگی مهم این مغالطه به‌کارگیری واژه‌هایی مانند واقعی، حقیقی، اصل، اصیل، راستین و مانند آن‌ها برای کاستن از عضوهای گروه کلی است. افراد در این استدلال به دنبال چیزی واقعی و اصیل هستند و ادعا می‌کنند شخص یا موضوعی که درباره‌اش حرف می‌زنند واقعی و اصیل نیست.

○ مثال و دلیل مغالطه بودن:

۱. الف: اسکاتلندی‌ها جنایت نمی‌کنند.

۲. ب: اما من یک اسکاتلندی را می‌شناسم که مرتکب جنایت شده است.

۳. الف: حُب، اسکاتلندی‌های واقعی جنایت نمی‌کنند.

در این مثال آقای الف با وجود مثال نقض ۲، ادعای ۱ را پس نمی‌گیرد و در عوض با تغییر واژگان ادعای ۳ را مطرح می‌سازد. اما گروه موسوم به «اسکاتلندی‌های واقعی» یک گروه مبهم است که درباره‌ی اعضای آن بین دو طرف توافق وجود ندارد. چنین به نظر می‌رسد که آقای الف یک ویژگی گروه ادعایی اسکاتلندی‌های واقعی را این می‌داند که عضوهای آن جنایت نمی‌کنند. در این صورت جمله ۳ معادل جمله‌ی زیر خواهد شد:

«اسکاتلندی‌هایی که جنایت نمی‌کنند، جنایت نمی‌کنند.»

که بدیهی است و چیزی به دانسته‌ها نخواهد افزود.



مغالطه‌ی استاد دبستان:

نام دیگر این مغالطه، «مغالطه‌ی پروفیسورها» است. زیرا این مغالطه معمولاً توسط متخصصان دانشگاهی واقع می‌شود.

[نام این مغالطه الهام گرفته از شعر انگلیسی زیر است:

I am the master
Of this college

What I don't know
!Isn't knowledge

ترجمه:

من که استاد این دبستانم
آنچه دانستی است، می‌دانم

هر چه در فهم من نمی‌آید
نام دانش بر او نمی‌شاید!*

*ترجمه به نظم از: عبدالحسین آذرنگ]

«مغالطه‌ی استاد دبستان» زمانی رخ می‌دهد که یک شخص، تخصص خود در یک رشته‌ی دانشگاهی را، دلیلی بر صادق بودن سخنش می‌داند.

شکل صوری «مغالطه‌ی استاد دبستان» چنین است:

(من در رشته‌ی M، دارای تخصص هستم) + (من ناظر به حیظه‌ی M، می‌گویم که «P» پس: «P» صادق است.

بایستی دقت کرد که بسیاری از گزاره‌های کاذب در یک رشته، توسط متخصصان آن رشته بیان شده است. لذا صرف استناد به تخصص، برای اثبات صدق یا کذب یک گزاره کفایت نمی‌کند.

متخصصان یک رشته خاص نیز بی‌نیاز از دلیل آوری نیستند؛ و وقتی ادعایی را مطرح می‌کنند، بایستی بگویند بر اساس کدام دلایل و شواهد به صادق بودن آن ادعا، دست یافته‌اند.

○ مثال ۱:

یکی از پزشکان سنتی معروف:

«من به عنوان کسی که سال‌ها در فرانسه، پزشکی اصطلاحاً مدرن خواندم، به شما می‌گویم که پزشکی مدرن و سازمان بهداشت جهانی، ابزار دست صهیونیست‌هاست».

○ مثال ۲:

شخص A خطاب به شخص B:

«نقد شما بر اندیشه‌های غربی، بسیار احساسی و فاقد دقت‌های منطقی است»

شخص B در پاسخ شخص A:

«من سال‌ها درباره‌ی این اندیشه‌ها مطالعه کرده‌ام و نقدهای من به پشتوانه‌ی سال‌ها مطالعه‌اتم انجام گرفته، دانشجویان من نزدیک ۲۰۰۰ پایان‌نامه‌ی ارشد و دکتری در همین موضوعات نوشته‌اند.»



مغالطه‌ی اعتراف گالیله:

می‌گویند گالیله پس از این که تئوری خود درباره‌ی حرکت زمین را بیان کرد؛ کشیش‌ها او را به دادگاهی فرا خواندند تا اعتراف کند که تئوری‌اش اشتباه است. گالیله برای رها شدن از شر کشیش‌ها، اقرار کرد که اشتباه کرده است و زمین حرکت نمی‌کند!

فی‌الواقع کشیش‌ها چنین می‌پنداشتند که اگر گالیله را مجبور کنند به اشتباه خود اعتراف کند؛ می‌توان آن اعتراف را دلیلی بر کاذب بودن نظریه‌اش دانست.

مغالطه‌ی اعتراف گالیله زمانی رخ می‌دهد که شخصی بخواهد از اعتراف یک نفر بر صادق بودن یا کاذب بودن یک نظریه یا یک باور، نتیجه بگیرد که آن نظریه یا باور، صادق یا کاذب است.

اما بایستی دقت کرد که از اعتراف یک نفر بر صدق یا کذب یک نظریه یا باور، منطقی نمی‌توان نتیجه گرفت که آن نظریه یا باور صادق یا کاذب است.

✓ شکل صوری «مغالطه‌ی اعتراف گالیله» چنین است:

(شخص الف در زمان t_1 به نظریه‌ی «P» باور داشته است) + (شخص الف در زمان t_2 گفته که نظریه‌ی «P» کاذب است) پس: «P» کاذب است.

و یا:

(شخص الف در زمان t_1 به نظریه‌ی «P» باور نداشته است) + (شخص الف در زمان t_2 گفته که نظریه‌ی «P» صادق است) پس: «P» صادق است.

○ مثال ۱:

کسروی و دشتی، ابتدا آخوند بودند و به نبوت باور داشتند، اما پس از مدتی اعتراف کردند که نبوت، داستانی بشر ساخته است. عدول باورمندانی چون کسروی و دشتی از اعتقاد به نبوت، نشان می‌دهد که نبوت، امری باطل است.

○ مثال ۲:

آلویس تافلر در کتاب موج سوم، و اسوالد اسپنجر در کتاب انحطاط غرب، اعتراف کرده اند که تمدن غرب به زوال رسیده است. چنین اعتراف‌هایی از کسانی که خود در دامن تمدن غرب رشد کرده‌اند؛ دلیل محکمی بر زوال تمدن غرب است.

مغالطه‌ی عدم التزام tu quoque fallacy

این مغالطه زمانی رخ می‌دهد که عدم التزام عملی یک شخص به گزاره‌ای که بیان می‌کند را، دلیلی بر کذب آن گزاره تلقی کنیم.

✓ شکل صوری مغالطه‌ی "عدم التزام" چنین است:

(شخص الف می‌گوید: "P") + (شخص الف، مطابق با "P" رفتار نمی‌کند)،
پس: ("P" کاذب است)

دلیل مغالطی بودن این سنخ از استدلال این است که صدق یا کذب یک گزاره، امری مستقل از نحوه‌ی رفتار گوینده‌ی گزاره است.

○ مثال ۱:

دکتر می‌گوید: „سیگار مضر است“؛ اما خودش مدام سیگار می‌کشد. ولی من معتقدم اگر سیگار واقعاً مضر بود، خود دکتر نمی‌کشید.

○ مثال ۲:

دیه‌گو مارادونا می‌گفت: „فوتبال خطرناک‌ترین ورزش دنیاست“ ولی کسی نیست به او بگوید اگر واقعاً فوتبال خطرناک‌ترین ورزش دنیاست؛ چرا خودت بازی می‌کردی.

مغالطه‌ی „استدلال از راه هیاهو“

مغالطه‌ی استدلال از راه هیاهو، سه طریق عمده دارد:



مغالطه‌ی „تدقیق خطا“:

گزاره‌های علمی، علی‌الاصول گزاره‌های دقیق و حساب شده‌ای هستند که توسط روش‌های قابل اعتمادی، جمع‌آوری و صورت‌بندی شده‌اند.

گاهی مغالطه‌گران، برای این که وانمود کنند گزاره‌هایشان همانند گزاره‌های علمی گزاره‌های دقیق و حساب شده‌ای هستند؛ سعی می‌کنند حیطة‌ی سخن خود را به نحوی دقیق نشان دهند.

[طرفندی رسانه‌ای که هر روز با آن مواجه هستیم]

این که کسی سعی کند سخن نادرستی را با دقیق‌سازی آن، درست وانمود کند؛ مغالطه‌ی „تدقیق خطا“ نام دارد.

○ مثال ۱:

بیش از ۹۶ درصد مردم آمریکا از حکومت خود ناراضی هستند.
(پ. ن: گوینده مشخص نکرده است که این آمار با چه روشی جمع‌آوری شده است. جامعه‌ی آماری چه کسانی و از چه طبقه‌ای بوده‌اند. سازمان پژوهش‌کننده چه سازمانی بوده و متعلق به چه نهادی است. منظور از „نارضایتی“ دقیقاً چیست، و توسط چه معیار یا شاخصی اندازه‌گیری شده است. منظور از „حکومت“، دستگاه اجرایی است یا دستگاه قضایی یا دستگاه قانونگذار“، هر سه و یا چیزی دیگری و...)

○ مثال ۲:

آمارها نشان می‌دهد قریب به ۳۲/۷ درصد مردان و زنان ایرانی، توسط شبکه‌های اجتماعی اغفال شده‌اند و به همسرانشان خیانت کرده‌اند.



مغالطه‌ی تجاهر:

تجاهر (مغالطه‌ی جوهربخشی) یعنی انسان بیندارد و یا به دیگران وانمود کند (در عین این که می‌داند نه) که گویا به ازای هر اسمی که در زبان وجود دارد، یک موجود هم در عالم هستی وجود دارد. اگر کسی به این پندار دچار شده باشد و به چنین رأی معتقد شده باشد دستخوش مغالطه‌ی تجاهر است. ما در حالت عادی از این مغالطات خیلی مرتکب می‌شویم. ولی در فهم عرفی ما خیلی مهم نیست که این کار را می‌کنیم یا نمی‌کنیم. وقتی وارد مباحث جدی فلسفی و الهیاتی و عرفانی و علمی می‌شویم، این مغالطه خیلی خیلی خطرناک است. چنین نیست که جهان هستی آماده باشد که شما در زبان یک نام درست یا جعل یا خلق کنید و او هم فوری موجودی بسازد که این نام بشود نام آن موجود.

○ مثال ۱:

شما گاهی جوری حرف می‌زنید که گویا چیزهایی که فقط لغتشان در زبانتان هست، واقعا وجود دارند.

○ مثال ۲:

مثلا می‌گویید از این کاری که فلان کس کرد، دلم شکست. انگار چیزی در شما وجود دارد به نام دل و اتفاقا از موجودهای شکستنی هم هست. بعد ممکن است بگویید جگرم سوخت. انگار چیزی در شما وجود دارد به نام جگر که آن می‌سوزد. بله جگر یا قلب به عنوان یک عضو در بدن وجود دارند ولی سوختنی و شکستنی نیستند. یا می‌گویید اعصابم را خرد کردی. عصبی هست که زیست‌شناسان برای ما قائلند ولی آن عصب خردشدنی نیست. ما خودمان تصور می‌کنیم که موجودی در ما هست.

✓ مغالطه جوهر: در هر زبانی، شخص تصور کند به ازای هر نام یا اسم، حتما مسماپی یا موجودی دارای آن نام در جهان هستی وجود دارد و اگر آنرا نیافتیم، حتما در ساحتی هستی دارد که ما از آن خبر نداریم.

این مغالطه زمانی رخ می‌دهد که ما موجودات جهان را مانند انسان شخص بدانیم و گمان کنیم که ویژگی‌های انسانی دارند. شخصی سازی (personification یا تجسم شخصیت) متأسفانه در علوم هم وجود دارد.

پزشک می‌گوید مغز به اعصاب فرمان می‌دهد. مثل یک شخص مغز قدرت فرمان دادن دارد. گلبول‌های سفید به گلبول‌های قرمز حمله کردند. الان بدن شما در حالت دفاع در برابر باکتری یا ویروس است. این‌ها افسانه است. در ادبیات عرفانی و دینی می‌بینیم عقل با عشق در افتاد. بالاخره عشق بر عقل غلبه کرد. انگار موجوداتی بنام عقل و عشق در ما با هم مناظره می‌کنند و برای آنها تشخیص قائلیم.

در کل اوصاف انسانی را به موجودات غیر انسانی نسبت دادن.

اکسیژن و هیدروژن میل ترکیبی دارند.

طلا میل ترکیب با اکسیژن ندارد.

اگر یک دانشجوی دبیرستانی این‌ها را جدی بگیرد دچار مشکلات فراوانی می‌شود. این‌ها انسان نیستند که میل داشته باشند. این بیان دیگری است که اگر اکسیژن و هیدروژن در شرایطی قرار گیرند می‌توانند با هم ترکیب شوند و آب تولید کنند. می‌شود واژه میل را به کار نبرد.

فرمان نیاز به زبان و قدرت فرمان دارد.

می‌گوییم مغز به اعصاب فرمان داد.

علوم در بسیاری از موارد به وسیله‌ی این نوع تعابیر دستخوش رکودهایی شده‌اند.



تا ۴۵ سال پیش که من مدرسه می‌رفتم، می‌گفتم اشیا همدیگر را جذب می‌کنند. اجسام جاذبه (گرایش) یا دافعه دور شدن دارند. الان می‌گویند اشیا نسبت به هم گرانش دارند. موجودی میل دار، نیروی سنگینی و فروافتادگی. جذب و دفع کار انسان است. اگر روزی بشود میل ترکیبی را با بیان دیگری گفت بهتر است.

شیمیدان این را می‌فهمد ولی بچه‌ی دبیرستانی نمی‌فهمد. موجودی میل دارد که سیستم عصبی، علم، اراده، درد و رنج داشته باشد.

در زبان عرفان و دین و مذهب، این گونه تشخیص‌ها خیلی وجود دارد. جوری سخن گفته می‌شود که گویا این‌ها یک موجوداتی هستند.

عرفا این جمله را به پیامبر نسبت داده‌اند: اول ما خلق الله العقل. اول چیزی که خدا آفرید عقل بود. ثم قال له اقبل فاقبل و قال له ادبر فادبر. به عقل گفت بیا جلو، آمد و گفت برو عقب، رفت.

به زبان امروزی می‌خواهد بگوید عقل تابع خداست. حکم عقل نمی‌تواند با حکم خدا مخالفت داشته باشد. عقل که انسان نیست که به او فرمان دهند و نسبت فرمانبرداری یا نافرمانبرداری به آن داد. این‌ها مغالطه‌هایی است که در زبان صورت می‌گیرد. کسی که مطلب را می‌گوید ممکن است حاق مطلبش درست باشد. اما اگر ما به این الفاظ چشم بدوزیم و خیره شویم، به اشتباه می‌افتیم.

بودا می‌گفت بچه‌ی کوچک، شب مهتابی به پدرش می‌گوید: بابا ماه کو؟ پدر انگشتش را در آسمان به طرف ماه اشاره می‌کند. بچه به انگشت بابا نگاه می‌کند و فکر می‌کند که این انگشت ماه است. پدر درست می‌گوید که ماه آن است، ولی به شرط این که در انگشت خیره نشوید.

○ مثال:

آیا واقعا چهار تا موجود در عالم وجود دارند که این‌ها کارکرد (فونکسیون/فانکشن) و شأنشان، فریب دادن انسان‌هاست؟ که نام‌های آنها ابلیس و دنیا و نفس و هوی است. یا این‌ها که می‌خواهند بگویند شما آدمیان از نواحی مختلفی ممکن است کلاه سرتان برود. ممکن است غفلت‌هایی داشته باشید. به خطاها و توهمات دچار شوید و بعد گفته‌اند این‌ها چهار تا موجودند. در باب هر یک از این چهار تا می‌توان به جد این سوال را پرسید و جواب داد.



مغالطه‌ی تعمیم شتابزده:

در منطق مغالطه‌ای به نام تعمیم شتابزده وجود دارد. با مثالی تعمیم شتابزده را توضیح می‌دهم:

مثال: 

ما یک اصفهانی را می‌بینیم که ناخن خشک و ممسک است و اصفهانی دوم و سوم نیز همین گونه هستند. سپس به این نتیجه می‌رسیم که همه اصفهانی‌ها ناخن خشک و ممسک هستند. به این نتیجه گیری تعمیم شتابزده می‌گویند.

تعمیم شتابزده یعنی تعداد افرادی که بر آنها حکم می‌کنیم از تعداد افرادی که آنها را آزموده‌ایم بیشتر است. هر وقت تعداد افرادی که من در مورد آنها حکم می‌کنم از تعداد افرادی که آزمایش‌شان کرده‌ام بیشتر شد می‌گویند تو تعمیم داده‌ای ولی شتابزده. تعمیم شتابزده یک مغالطه معروف منطقی است. ما وقتی که منطق می‌خوانیم فوری می‌گوییم بله این مغالطه است ولی نمی‌دانیم که اکثر اوقات زندگی ما از همین تعمیم‌های شتابزده تاثیر می‌گیرد.

یک زمان شما در زندگی تان خُرد می‌شوید و کارتان به آسایشگاه روانی کشیده می‌شود من به شما رجوع می‌کنم و می‌گویم رفیق من چگونه شد که یک باره این گونه شدی؟ می‌گویند یک دوست ۲۵ ساله که شب و روز و سفر و خورد و خلوت و جلوت ما با هم بود در فلان قضیه به من خیانت کرد. این به شما شوک وارد می‌کند و زندگی تان را تخریب می‌کند. آن وقت من به شما می‌گویم که کجا اثبات شده بود که هیچ دوستی به دوست خود خیانت نمی‌کند؟ چرا شما دچار چنین شوکی شده‌اید؟

به دلیل این که یک تعمیم شتابزده را در زندگی تان اصل قرار داده بودید که هیچ دوستی به دوست خود خیانت نمی‌کند!!

ناگهان دیدید که دوستی به شما خیانت کرد و شوکه شدید. اما این در جایی از جامعه‌شناسی و روان‌شناسی اثبات شده که امکان ندارد که دوستی به دوستی خیانت کند؟! اثبات نشده است. پس انتظارتان را به این حد تقلیل دهید که هر دوستی ممکن است روزی به دوست خود خیانت کند. یا این که می‌گویید من امروز شوکه شدم کسی که من دشمن خونی او بودم، امروز به من کمک کرده و گفته حواست باشد که دشمنان می‌خواهند با تو این کار را بکنند. هیچ قاعده‌ای وجود ندارد که هیچ وقت هیچ دشمنی به حال آدم شفقت ندارد.

ما از این تعمیم‌های شتابزده فراوان داریم و اینها زندگی ما را خراب می‌کند بسیاری آدم‌هایی که در تجارت بر شکست شده‌اند و به قاعده تعمیم شتابزده مبتلا بوده‌اند که شریک آدم به آدم خیانت نمی‌کند.



مغالطه‌ی عدول از تعریف یا عقب‌نشینی تعریفی:

definitional retreat

مغالطه‌ی عدول از تعریف این است که آدم بیاید بر اساس یک معنایی که لفظی دارد یک ادعایی بکند بعد که ادعایش مشکل پیدا کرد بیاید معنی را یک مقدار مضیق بکند، مضیق‌تر از معنای اولیه‌اش.

○ مثلاً فرض کنید، کسی به کسی بگوید که علی، حسن و حسین اصلاً خارج از کشور مسافرت نکرده‌اند. بعد بگوییم این‌ها دیروز از کویت آمده‌اند، طرف بگوید: کویت هم مگر خارج از کشور است.

این که وقتی کسی می‌گوید خارج از کشور، دیگر واقعاً مراد خارج از کشور است. ولو این که به افغانستان و پاکستان برود. فرق نمی‌کند سوییس برود یا پاکستان برود.

این مغالطه اتفاقاً در فلسفه دین فراوان محل بحث است و متدینان دائماً متهم می‌شوند که مرتکب مغالطه‌ی definitional retreat می‌شوند. آغازش هم این‌جاست که در سال ۱۹۴۸ سه نفر از فارغ‌التحصیلان دانشگاه آکسفورد انگلستان یک مناظره‌ای را برگزار کردند. هر سه تا الان معروفند. آن وقت به این درجه از معروفیت نبودند. یکی آقای آنتونی فلو که به عنوان یک فیلسوف دین معروف است که دوستان می‌شناسند و ملحد هم هست. یکی هم آقای هیر بیشتر به عنوان فیلسوف اخلاق الان معروف است، و یکی هم به اسم آقای میچل که ایشان باز به عنوان فیلسوف اخلاق الان معروف است. هر سه فارغ‌التحصیل دانشگاه آکسفورد انگلستان هستند. و دو تای آخر هنوز هم استاد دانشگاه آکسفوردند. و اولی (آنتونی فلو) ساکن کانادا است و از بزرگترین فیلسوفان جهان به حساب می‌آید و استاد در کانادا است.

در سال ۱۹۴۸ این سه نفر یک مناظره‌ای را در باب وجود خدا، در باب این که خدا وجود دارد یا نه برگزار کردند. آنتونی فلو ملحد بود و منکر وجود خدا بود ولی هیر و میچل طرف‌دار وجود خدا بودند. اولین بار در این مناظره آنتونی فلو عقب‌نشینی تعریفی را در فلسفه دین طرح کرد و می‌خواست بگوید که فیلسوفان الهی عقب‌نشینی می‌کنند.

○ در آنجا آنتونی فلو می‌گوید مغالطه عقب‌نشینی تعریفی از لحاظ متدین این جور است که متدینان می‌گویند: خدا مهربان است. و یکی از صفات خدا را مهربانی خدا می‌دانند و مهربانی را همان حالتی که پدر نسبت به فرزندان خودش دارد و یا مادر نسبت به فرزندان خودش دارد اراده می‌کردند و بعد می‌بینیم بندگان خدا بر اثر جنگ، سرطان،... از بین می‌روند. آن وقت می‌آییم سراغ متدین و می‌گوییم «تو که می‌گفتی خدا مهربان است». این چه مهربانی است که بندگان خودش را، که به نظر تو مهربان است نسبت به آنها، به ایشان یک چنین رفتار عنیفی را اجازه می‌دهد که انجام بگیرد. آن وقت می‌گویند:

مهربانی خدا کاری با خواسته ندارد، با مصلحت سر و کار دارد.

خدا مهربانی‌اش مثل پدر و مادر نیست که خواسته‌های بچه‌ها را در نظر بگیرد.

بل که خدا مصلحت را در نظر می‌گیرد. بعد یک کمی قانع می‌شویم بر می‌گردیم در زندگی، می‌بینیم این بیچاره‌ای که زیر شکنجه بوده تا آخر عمرش هم که زیر شکنجه مُرد مصلحتی عایدش نبود!

بعد می‌گوییم این مصلحت را می‌گفتی؟

✗ می‌گوید مصلحت دنیوی مراد نبود، مصلحت اخروی را در نظر بگیریم.

✓ آنتونی فلو می‌گفت اینها عقب‌نشینی تعریفی است. یعنی روز اول دل ما را خوش کردید که خدا مهربان است به مهربانی پدر و مادر نسبت به فرزندان اما یواش یواش مضیق شد.

ایشان می‌گوید اگر روی متدینان فشار بیاوری [به تعبیر خودش]؛ این قدر این مفاهیم را به ناچار باید مضیق‌اش می‌کنند که اصلاً تهی از معنی می‌شوند. به همین ترتیب ایشان در باب عدالت الهی هم همین را می‌گوید.

بعد هیر يك دفاعی کرده از این که این عقب‌نشینی تعریفی نیست و سپس میچل یک دفاع بهتری کرده که کار به آن مباحثش ندارم.

این عقب‌نشینی تعریفی خیلی رخ می‌دهد. مخصوصاً در کار سیاست‌مداران، یک وعده‌ای اول می‌دهند بعد یک کلمه آن وعده عمل نمی‌شود، یک کلمه آن وعده را یک جوری معنی می‌کنند که ...

مثلاً، در آخر ده سال آینده رفاه عمومی تحقیق پیدا خواهد کرد“. بعد از ده سال رفاه عمومی حاصل نمی‌آید. آن وقت میزان صادرات کشور را نشان می‌دهند و می‌گویند ۲۷ برابر شده. در حالی که میزان صادرات کشور ربطی به رفاه عمومی ندارد. میزان صادرات را با میزان واردات باید در نظر گرفت و هم باید با توزیع مقایسه کرد و ...



مغالطه‌ی تسری دادن حکم اجزا به کل:

✗ کاپیلاستون می‌گوید: تک تک موجودات هستی نیازمند علت‌اند.

موجودات هستی ممکن‌الوجودند پس نیازمند به علتند و وقتی یک یک موجودات هستی نیازمند علت‌اند پس جهان هستی نیازمند علت خواهد بود.

✓ راسل می‌گوید: شما مغالطه‌ی تسری دادن حکم اجزا به کل را منجر شده‌اید.

راسل در ادامه می‌گوید:

من هیچ بعید نمی‌بینم که تک تک اجزای جهان هستی ممکن‌الوجود باشند و بنا بر این نیازمند به علت. ولی کل مجموعه نیازمند به علت نباشد.

اول اثبات بکنید که حکم را می‌شود از تک تک اجزا به کل سرایت داد. بعد مثال می‌زند می‌گوید اگر بخواهید نمونه‌ای برای شما بیاورم:

حرف شما مثل این است که یک کسی بگوید هر انسانی در عالم مادر دارد پس نژاد بشر هم یک مادر دارد. بعد بخواهد دنبال مادر نژاد بشر بگردد. درست است که هر انسانی، یکان یکان اگر بخواهیم در نظر بگیریم دارای مادر است. ولی نمی‌شود گفت که نوع انسان هم دارای مادر است. یک مادر گنده! پس تک تک انسانهای روی زمین دارای مادرند ولی نژاد بشر دیگر دارای مادر نیست.

ممکن است کسی در جواب مثال راسل بگوید:

نه، این مثال شما، مثالی از هویت انتزاعی است. چون کل نژاد بشر هیچ وقت در آن واحد تحقق ندارد. بعضی از اجزایش می‌آیند به شرط این که بعضی از اجزای دیگر قبلاً از بین رفته باشند. حالا اگر راسل بگوید من مثالی می‌زنم از مقوله انضمامی که مثل نژاد بشر نباشد که هویت‌اش واقعاً انتزاعی است.

مثلاً ایشان این جور می‌گویند؛ البته این مثال را خود راسل نزده، پل ادواردز استدلالی دارد در جواب کاپیلاستون و به سود راسل که می‌گوید:

○ من عیب سخن راسل را برطرف می‌کنم. اگر شما می‌گویید مثالان دارای هویت انتزاعی است؛ من مثالی می‌زنم از هویت انضمامی ولی می‌بیند که آن را هم نمی‌شود گفت.

می‌گوید: یک جنگل را در نظر بگیرید. این جنگل هویتش انضمامی است، چون تمامی اعضایش در یک زمان اجتماع دارند. حالا، هر درختی در این جنگل دارای ریشه است آیا می‌شود گفت جنگل هم یک ریشه دارد؟ نه!! با این که هویت، هویت انضمامی است. می‌شود به هر درختی در جنگل اشاره کرد که این درخت دارای ریشه است. آن درخت دارای ریشه است.

✓ ولی بعد نمی‌شود نتیجه گرفت که جنگل هم دارای ریشه است. پل ادواردز با این مثال نشان می‌دهد که:

○ اصلاً مدعای مذهب‌بیون درست نیست. و نشان می‌دهد برای این که وصف تک تک اجزا را به کل بخواهیم نسبت دهیم صرف هویت انضمامی کفایت نمی‌کند.

چون ما الان با یک چیزی که دارای هویت انضمامی است روبرو هستیم، یعنی جنگل، با این که تک تک اجزایش دارای ریشه هستند اما جنگل دارای ریشه نیست. تک تک اعضا دارای ساقه‌اند ولی جنگل دارای ساقه نیست. بنا بر این هویت انضمامی شرط لازم است نه شرط کافی.



مغالطه‌ی تکیه کلام یا لحن کلام:

مغالطه تکیه کلام یا لحن کلام این است که انسان یک جمله‌ای را با تکیه کلام بگوید بعد وقتی مواجه شد با اعتراض یا اشکال یا اصلاً مواجه شد به این که جمله‌اش غلط بوده، همان جمله را تکرار کند و بگوید „من این را گفته‌ام“ ولی لحن کلام را ببرد روی عنصر دیگرش!

یکی از منطقیون غربی یک مثال جالبی زده است.

○ او می‌گوید يك بچه‌اي به برادرش می‌گوید که بيا يك تکه آجر به شیشه پنجره همسایه پرتاب کنیم. برادر می‌گوید: مگر مادر نگفت سنگ پرتاب نکنید؟ او می‌گوید: مادر گفت سنگ پرتاب نکن ولی تکه آجر اشکالی ندارد. برادر می‌گوید: می‌دانی آن وقت چه می‌شود؟ می‌گوید: نه. می‌گوید: مادر گفت دست روی ما بلند نمی‌کند ولی اگر این را به او گفتیم پا روی ما بلند می‌کند و لگد کاریمان می‌کند.

○ یا مثلاً گفته‌اند که در حدیثی از رسول اکرم آمده بود (سنی‌ها نقل می‌کنند) „هیچ کس خون خلفای مرا بر زمین نمی‌ریزد الا اینکه از بهشت دور است“. می‌گویند خواجه نصیرالدین طوسی وقتی که با هلاکو وارد بغداد شد و آخرین خلیفه عباسی را برکنار کردند. هلاکو می‌خواست او را بکشد. مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی، البته طبق نقل عرض می‌کنم، حواسش بر این بود که ممکن است بعدها برایشان دشواری درست بشود و بگویند شما خون خلیفه رسول الله را بر زمین ریخته‌اید. فلذا گفت او را در نمود بیچید و آن قدر بمالیدش تا بمیرد. خورش را که بر زمین ریخته‌ایم! مثل این که تاکید روی ریخته شدن خون بر زمین باشد! این هم نوعی مغالطه است. البته بنا به نقل تاریخ دارم عرض می‌کنم.

○ یا مثلاً هیتلر اوایل روی کار آمدنش گفته بود: اگر من روی کار بیایم کاری نمی‌کنم که خونی از بینی کسی بیاید“. آن وقت می‌گویند بعدها هیتلر گفته بود: „هیچ وقت شکنجه‌ای نکنید که از بینی کسی خون بیاید. دستش را قطع کنید، پایش را قطع کنید. هر کاری می‌خواهید بکنید. ولی کاری کنید که از بینی کسی خون نیاید چون من به ملت شریف آلمان قول داده‌ام!“



مغالطه‌ی کمال ناممکن:

○ توضیح با مثال:

اگر من ناراحتی قلبی داشته باشم و علاوه ب آن، همه‌ی داروهایی را که آزموده‌ایم ناراحتی مرا مرتفع نکرده باشد؛ حالا یک دارویی پیدا شده که ناراحتی قلبی مرا خوب می‌کند.

اگر شما استدلال کردید که این دارو را نخور، زیرا با این که ناراحتی قلبی تو را رفع می‌کند ولی برای معده‌ات ضرر دارد؛ این استدلال شما مغالطه است، زیرا اگر دواپی هست که هم قلب مرا شفا می‌دهد و هم برای معده‌ام عارضه‌ای ندارد، در این صورت تو حق داری به من بگویی این دارویی که در اختیارت هست را مصرف نکن. اما وقتی چنین دارویی نیست، این دارو را باید مصرف کنم. اگر دنبال آن دوا بروم، دنبال کمال ناممکن رفته‌ام و هرکه دنبال کمال ناممکن رفت، از کمال‌های کوچکتر ممکن، خودش را محروم کرده است.

این شبیه کاری است که ما در نظریات می‌کنیم.

معرفت‌شناسان جدید می‌گویند، در «عالم علم» قضیه از این قرار است که: «اگر شما بخواهید به دنبال نظریه‌ای بروید که هیچ عیب و ایرادی نداشته باشد تا ابدالابد باید دست روی دست بگذارید و لذا در هر مقطعی این را در نظر بگیرید که در میان نظریات رقیب، بهترین نظر را برگزینید.»

در باب «زمان» چهار تصور و چهارده نظریه وجود دارد. امروزه در فیزیک کدام نظریه را می‌پذیرند؟ آن که عیوبش از همه کمتر است. احسن‌پ‌الموجودین فقط به کمیت عیوبش نیست بل که به کیفیت عیوبش هم بستگی دارد. ممکن است بر یک نظریه ای دو عیب وارد باشد ولی راجح باشد بر نظریه‌ای که یک عیب بدان وارد است چون آن یک عیب خیلی عظیم است ولی آن دو عیب کوچک هستند.

هیچ‌وقت دگه خود را بخاطر سوپرمارکت نبندید.

گاهی به آدم می‌گویند: «وقتی ملاصدرا، کانت، هگل هست، تو چه می‌گویی؟» این مطلب به خود شما که لطمه می‌زند هیچ، به استفاده‌های هم که اجتماع از افکار شما می‌کند نیز لطمه می‌زند.

عظمت این بزرگان قبول، ولی این بدین معناست که اینها یک سوپرمارکتی دارند که همه چیز در آن به مرغوب‌ترین وجه پیدا می‌شود و به ارزانترین قیمت پیدا می‌شود، ولی چه اشکالی دارد که دکه‌ها هم باز بمانند؟ شاید یک مشتری توی سوپرمارکت رفت و چیزی خواست که این سوپرمارکت نداشت، ولی ما داشتیم. هر فکری که به نظرمان می‌آید نگوید که: «چون خلاف سخن کانت است، معلوم می‌شود که یک خللی در آن هست» و همیشه توجه کنید که اولین بار که یک نظریه عرضه شده، اولین بار بوده که عرضه شده. این معنایش این است که هر نظریه مهمی هم بار اول عرضه شده، یعنی قبیش به ذهن کسی خطور نکرده بود. شاید نظریه ما هم، نظریه‌ای باشد که هرچند اولین بار است که عرضه می‌شود، ولی راهگشا باشد.

آرتور گئیستلر (Arthur Koestler) در کتاب خوابگردها می‌گوید که: «کسانی که اولین بار، اولین نظریات مهم را ابداع کردند، خودشان از عظمت نظریاتشان آگاه نبودند» و لذا علما و دانشمندان را مثل خوابگردها می‌داند. «خوابگرد یک کارهایی می‌کند که خودش از آنها بی‌خبر است، و این علما و دانشمندان هم خبر ندارند که نظریه‌شان چه انفجاری در عالم علم و معرفت ایجاد خواهد کرد.»

شاید این نظریه ما هم همین‌جور باشد. مضافاً بر این نکته که خیلی از سوپرمارکت‌ها اول دکه بوده است.

ملاصدرا می‌فرماید: «کارم به جایی کشیده است که در کوچه پس کوچه‌های اصفهان، از حول جانم نعش خود را از این کوچه به آن کوچه می‌کشم. چون از جلوی هر مکتبی که رد می‌شوم، استاد مکتب به بچه‌ها می‌گوید:

«برای رضای خدا او را بزنی» و بچه‌ها هم مثل این که دنبال دیوانه‌ای افتاده باشند، دنبال من می‌دوند.» همان صدرایی که الان افتخار استادان حوزه و دانشگاه است. یعنی آدمی که آن قدر افکارش مبعوض بوده، الان افتخار رجلی مثل جوادی آملی است که بهترین شارح نظرات ایشان است!

حجاب معاصرت واقعاً وجود دارد. شما توجه کنید که هم عصر بودن، هم عصران را از یکدیگر محجوب می‌کند {می‌پوشاند}. وقتی ما هم‌زمانیم، بزرگ شدن شما، مرا کوچک می‌کند و لذا نمی‌گذارم شما زیاد بزرگ شوید. اما وقتی شما از دنیا رفتید، اشکالی ندارد. حتی ممکن است من از راه شرح نظریات شما بزرگ شوم، لذا ترویج نظریات شما را هم می‌کنم.

کانت می‌گفت: «جرات دانستن داشته باش»، بنده فراتر از ایشان چنین می‌گویم: «جرات انتقال دانسته‌هایت را هم داشته باش».



مغالطه‌ی استدلال از راه برتر دانستن ثروت:

در مغالطه‌ی استدلال از راه برتر دانستن ثروت فرد ادعاکننده ثروت را دلیلی بر درست بودن ادعایش می‌داند. در این مغالطه، ثروت باعث برتری در منطق است.

○ مثال ۱:

اگر آقای الف باهوش بود، حتما مانند آقای ب فردی ثروتمند می‌شد.

○ مثال ۲:

آقای ب بسیار ثروتمند است، حتما صحبت‌هایش صحیح و مفید خواهد بود.

مغالطه‌ی استدلال از راه برتر دانستن فقر:

مغالطه استدلال از راه برتر دانستن فقر به جای بررسی صحت ادعای شخص، به نداری وی بسنده می‌کند. این مورد معمولا با این پیش فرض همراه است که فقر و تنگدستی نشانه‌های بر حق بودن شخص بوده و در نتیجه شخص فقیر کاملا بر حق و ادعایش هم صحیح است.

○ مثال ۱:

فرد الف انسانی مردم آزار نیست، چون زندگی ساده و محقری دارد.

○ مثال ۲:

ایشان واقعا رهبر خوبی برای ما هستند. ببینید چه خانه‌ی محقری دارند.

🎯 معادل لاتین مغالطه‌ی استدلال از راه برتر دانستن ثروت، „Argumentum ad Crumenam“ و معادل لاتین مغالطه‌ی استدلال از راه برتر دانستن فقر، „Argumentum ad Lazarum“ می‌باشد.

مغالطه‌ی تمثیل:

„False Analogy“

سرایت حکم یک امر به امری دیگر بدون آن که شباهت کاملی میان آن دو امر باشد را مغالطه‌ی تمثیل می‌گوییم.

○ مثال:

شخص الف: معذرت می‌خواهم که شیشه منزلتان را شکستم.
شخص ب: پس من هم سر شما را می‌شکنم و عذرخواهی می‌کنم.

مغالطه‌ی توسل به سنن و رسومات: Appeal to Tradition

توسل به سنن و رسومات مغالطه‌ای است که قدمت را دلیلی بر صحت ادعا می‌داند. با این فرض که حتماً این عمل یا ادعا صحیح بوده که از زمان قدیم صورت می‌گرفته و تا امروز ماندگار مانده است.

○ مثال ۱:

مردم این شهر قرن‌هاست با هیزم خانه خود را گرم می‌کنند. بی‌خردی است اگر اکنون بخواهند با بخاری گازی اصالت خود را تغییر داده و زیر سوال ببرند.

○ مثال ۲:

خانواده‌ی ما سال‌هاست این عمل را انجام می‌دهند، یعنی خانواده من در این سال‌ها اشتباه می‌کرده؟

مغالطه توسل به میانه‌روی: Argument to Moderation

فرد مغالطه‌گر در این مغالطه حد وسط میان دو گزاره را بدون در نظر گرفتن صدق و کذب آنها درست می‌پندارد.

○ مثال ۱:

شخص الف: قیمت این سیب سه تومان است. شخص ب: من برای این سیب تنها یک تومان پرداخت می‌کنم.
شخص الف: نه حرف من و نه حرف تو، دو تومان عادلانه است.



مغالطه‌ی سوگیری بازماندگی:

سوگیری بازماندگی چیست؟

سوگیری بازماندگی (Survival Bias) یک خطا در استدلال است و زمانی پیش می‌آید که تنها بر روی افراد یا چیزهایی که از یک فرآیند انتخاب گذشته‌اند، تمرکز کنید و آن‌هایی را که نتوانستند عبور کنند، عمدتاً به این خاطر که دیگر قابل مشاهده نیستند، نادیده بگیرید.

به‌عنوان نمونه فردی بر اساس تعداد محدودی از دانش‌آموختگان یک دبیرستان که توانسته‌اند در دانشگاه‌های خوب قبول شوند، نتیجه بگیرد که آن دبیرستان خدمات آموزشی برتری ارائه می‌دهد. این ممکن است درست باشد ولی بدون در نظر گرفتن وضعیت قبولی سایر دانش‌آموختگان آن دبیرستان نمی‌توان چنین استدلالی کرد.

به‌عنوان مثال دیگر، ساختمان‌های با ساخت مستحکم، معماری زیبا، کاربری خوب و نگهداری مناسب در چندین نسل دوام می‌آورند و باقی می‌مانند. افراد ممکن است تنها با مقایسه ساختمان‌های قدیمی باقی‌مانده با ساختمان‌های امروزی این‌طور نتیجه بگیرند که درگذشته ساختمان‌های بهتری ساخته می‌شده است؛ اما آنان هزاران بنای دیگر را که درگذشته خوب ساخته نشده‌اند و در طول زمان از بین رفته‌اند و دیگر قابل مشاهده نیستند، در نتیجه‌گیری خود لحاظ نمی‌کنند. این سوگیری می‌تواند برای آثار هنری برجسته گذشته که در طول زمان از رقابت سربلند بیرون آمده‌اند و مقایسه آن با آثار هنری معاصر مصداق پیدا کند. یکی از دلایل وجود حس نوستالژی نسبت به گذشته این نوع مقایسه‌هاست.

رازهای موفقیت!

این روزها کتاب‌های رازهای موفقیت که در آن به عوامل موفقیت کارآفرینان و یا سازمان‌های برتر پرداخته‌اند، طرفداران زیادی دارند. یکی از این نمونه‌ها کتاب از خوب به عالی (Good to Great) اثر جیم کالینز (Jim Collins) است که یکی از پرفروش‌ترین کتاب‌های منتشرشده در حوزه مدیریت هم هست.

او یازده شرکت را از بین ۱۴۳۵ شرکت که توانسته‌اند در چهار سال گذشته در بازار سهام، عملکرد بهتری از متوسط بازار نشان دهند انتخاب کرده و سپس به دنبال ویژگی‌های مشترکی گشته که به باور او این شرکت‌ها را موفق کرده است. لیست این یازده شرکت در زیر آمده است:

Abbott Laboratories
Kimberly-Clark Pitney Bowes
Circuit City Kroger Walgreens
Fannie Mae Nucor Wells Fargo
Gillette Philip Morris

اما مشکل این است که رویکرد گذشته‌نگر (Backward-Looking)، مطالعه کالینز را در معرض سوگیری بازماندگی قرار می‌دهد.

کالینز باید با فهرستی از شرکت‌ها در ابتدای دوره زمانی مطالعه شروع می‌کرد و معیارهای پذیرفتنی را برای انتخاب یازده شرکت برتر انتخاب می‌کرد. این معیارها باید به شکل عینی و بی‌طرفانه بدون در نظر گرفتن این که این شرکت‌ها در طول چهار سال بعد چگونه عمل می‌کنند، اعمال می‌شد. این معنی‌دار نیست که پس‌ازاین که ببینید کدام یک از شرکت‌ها در این مدت خوب عمل کردند، پیش‌بینی کنید کدام شرکت‌ها در این مدت خوب عمل خواهند کرد! این پیش‌بینی نیست، بیان تاریخ است.

✓ در واقع سؤال را این‌طور طرح کنید: این احتمال چه قدر است که شما تنها در اثر تصادف ۱۱ شرکت را پیدا کنید که ویژگی‌های مشترکی از خود نشان می‌دهند؟ کالینز در کتاب خود پاسخ می‌دهد که این احتمال ۱ در ۱۷ میلیون است؛ اما جواب درست ۱۰۰ درصد است!



فرض کنید فردی برای شماره‌گذاری خودروی خود مراجعه می‌کند و پلاک ۳۳۳۳۳۳ را دریافت می‌کند. احتمال دریافت چنین پلاکی چیزی در حدود ۱ در ۲ میلیون است. اگر من قبل از دریافت این پلاک، پیش‌بینی می‌کردم که او می‌تواند این پلاک را دریافت کند، فوق‌العاده بود. ولی وقتی او پلاک را دریافت کرد، احتمالش ۱۰۰ درصد است!

وقتی شما با رویکرد گذشته‌نگر، به هر گروهی از شرکت‌ها نگاه کنید، همیشه یک سری ویژگی مشترک می‌توانید پیدا کنید. برای مثال در لیست بالا همه شرکت‌ها در اسم خود حرف i یا r را دارا هستند. آیا می‌توان گفت وجود این دو حرف در اسم شرکت‌ها باعث موفقیت آنان شده است؟ البته که نه!

پس از انتشار کتاب، با مطالعه سهام این شرکت‌ها بین سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۲ مشخص شد شش تا از ۱۱ شرکت بالا، عملکرد مالی پایین‌تر از متوسط بازار داشتند. این نشان می‌دهد چرا رویکرد گذشته‌نگر به‌طور سامانمند غلط است.


پیام این بحث برای مدیران چیست؟

این مثال‌ها روشن می‌کند که برای نتیجه‌گیری نیاز دارید تا به همه نمونه‌ها توجه کنید حتی نمونه‌هایی که بلافاصله نمی‌توانید آن‌ها را مشاهده کنید. همین‌طور روشن می‌کند یادگیری از شکست‌ها همواره فرآیند ساده‌ای نیست. یادگیری نیازمند مشاهده و بررسی دقیق و فراتر رفتن از فرضیات سطحی است. وقتی تنها به نمونه‌های موفق نگاه می‌کنید ممکن است از رفتارها و اشتباهات مهلکی که نمونه‌های ناموفق به آن دچار شدند، غفلت کنید. شاید به همین دلیل است وقتی از آن حکیم پرسیدند: ادب از که آموختی؟ پاسخ داد: از بی‌ادبان.





مغالطه‌ی اختلاط همبستگی با رابطه علی:

چرا مدیران باید تفاوت بین همبستگی و رابطه علی را بدانند؟

 شاید بتوان گفت مدیریت یعنی ایجاد تغییر در چیزهایی که تحت کنترل است به منظور آن که روی چیزهای دیگری که تحت کنترل نیست، اثر گذاشت تا به نتیجه دلخواه رسید.

برای مثال یک مدیر دستمزد سال آتی کارمند خود را افزایش می‌دهد (آنچه تحت کنترل است) تا انگیزه او را برای کار کردن بیشتر کند (نتیجه دلخواه). پس نکته مهم آن می‌شود که یک مدیر بتواند علت پدیده‌ها را درست تشخیص دهد. اما مثال‌های زیادی وجود دارد که افراد روابطی بین پدیده‌ها فرض کرده‌اند که وجود خارجی نداشته است. یکی از دلایل مهم بروز این مسئله را باید در عدم درک صحیح تفاوت بین همبستگی و رابطه علی جست.

 همبستگی نشان می‌دهد که افزایش یا کاهش یک متغیر با افزایش یا کاهش متغیر دیگری همراه است. مثلاً بین سیگار کشیدن و مصرف نوشیدنی‌های الکلی همبستگی وجود دارد ولی سیگار کشیدن عامل اعتیاد به الکل نیست. درحالی‌که سیگار کشیدن یکی از عوامل اصلی ابتلا به سرطان ریه است.

 عدم درک تفاوت این دو مفهوم می‌تواند به نتیجه‌گیری‌های گمراه‌کننده منجر شود. در این مقاله مثال‌های متنوعی از دنیای واقعی می‌زنم تا این مطلب روشن شود:

مثال ۱:

یک مطالعه پزشکی در مجارستان بر روی ۲۲۱ مردی که تلفن همراه با خود حمل می‌کردند، ادعا می‌کرد که مردانی که تلفن همراهشان را در جیب شلوار خود حمل کنند به‌جای آن‌که در جیب جلوی پیراهن و یا کیفشان بگذارند، ۳۰ درصد تعداد اسپرم کمتری نسبت به متوسط تعداد اسپرم جمعیت مردان دارند. بازتاب این مطالعه بلافاصله فضایی را علیه تولیدکنندگان تلفن‌های همراه ایجاد کرد که تولیدات آنان را باعث کاهش باروری در مردان معرفی می‌کرد. برخی سازمان‌های حمایت از مصرف‌کننده خواستار نصب برچسب‌های هشداردهنده بر روی تلفن‌های همراه شدند.

اما مشکل آنجا بود که این مطالعه تنها بر مبنای همبستگی انجام شده بود و رابطه علی دقیقی را روشن نمی‌کرد. منتقدان این‌طور عنوان می‌کردند که بسیاری از مردان سیگاری تلفن همراه خود را به‌جای جیب جلوی پیراهن در جیب شلوار خود می‌گذارند و معمولاً پاکت سیگار خود را در جیب پیراهن خود می‌گذارند تا به سیگارها آسیبی وارد نشود. سال‌هاست که مشخص شده است سیگار کشیدن تعداد اسپرم‌ها را در مردان کاهش می‌دهد. به‌علاوه اثر عوامل دیگر مانند استرس در نظر گرفته نشده بود. استرس نیز باعث کاهش تعداد اسپرم در مردان می‌شود. شاید کسانی که مجبور هستند دائماً تلفن همراه را با خود حمل کنند، دارای مشاغل استرس‌آوری هستند که لازم است در طول ۲۴ ساعت در دسترس باشند. (توجه کنید هدف رد یا تأیید اثرات تلفن همراه بر بدن انسان نیست، بلکه روش نتیجه‌گیری مورد نقد است.)

مثال ۲:

مطالعه دیگری بیان می‌کرد به‌طور متوسط کسانی که شش ساعت تلویزیون در روز نگاه می‌کنند پنج سال زودتر از کسانی که اصلاً تلویزیون نگاه نمی‌کنند، می‌میرند. آیا با این نتایج می‌توان استدلال کرد با ندیدن تلویزیون بیشتر عمر می‌کنید؟ آیا توضیح دیگری برای آن وجود دارد؟ شاید کسانی که تصمیم گرفتند بیشتر تلویزیون نگاه کنند، از نظر بدنی کمتر فعال هستند، یا مبتلا به افسردگی شده‌اند و یا در شرایط جسمی خوبی نیستند و نمی‌توانند مانند افراد سالم به فعالیت‌های پرتحرک بپردازند. درواقع ممکن است عامل پنهان دیگری هم‌زمان موجب افزایش دیدن تلویزیون و کاهش طول عمر می‌شود.



🎯 پیام اصلی این بحث این است که مدیران باید بدانند لزوماً رخ دادن هم‌زمان دو پدیده، بدان معنی نیست که یکی دلیل دیگری است. فرض کنید در شرکت خود یک مدیر فروش با مدرک ام.بی.ای استخدام کرده‌اید. سه ماه پس از استخدام او فروش شرکت ۳۰۰ درصد رشد می‌کند. آیا این نتیجه فعالیت او بوده است؟ این امکان وجود دارد؛ اما می‌توان به توضیحات دیگری فکر کرد؟ این افزایش فروش می‌توانسته نتیجه افزایش تقاضای فصلی بوده باشد؟ احتمال دارد تقاضای کلی برای آن محصول در بازار صعودی شده است؟ به چه دلایل دیگری می‌توان فکر کرد؟ چه شواهدی برای رد یا اثبات این دلایل وجود دارند؟ به نظر شما آیا در استدلال‌های زیر می‌تواند خطایی وجود داشته باشد؟

داده‌ها نشان می‌دهد که کودکانی که بازی‌های کامپیوتری می‌کنند رفتارهای خشونت‌آمیز بیشتری از خود نشان می‌دهند. بازی‌های کامپیوتری موجب افزایش بروز پرخاشگری و رفتارهای خشونت‌آمیز در کودکان می‌شود.

مطالعات اقتصادی نشان می‌دهد وقتی میزان بدهی یک کشور به ۹۰ درصد تولید ناخالص داخلی آن می‌رسد، رشد اقتصادی کند می‌شود. نتیجه آن که بدهی زیاد موجب کاهش رشد اقتصادی است.



غالطه‌ی اختلاط باور و واقعیت:

خاطرم هست یکی از سخنرانان حرفه‌ای کشور که در توانمندسازی فردی و انگیزش، دوره‌های مختلفی را برگزار می‌کند خاطره‌ای را از یکی از زمینه سمینارهای خود بیان می‌کرد. در آن سمینار سخنران مثل همیشه با انگیزه و انرژی جلسه خود را شروع می‌کند. تقریباً همه با علاقه و جدیت مشغول گوش کردن به او می‌شوند. در ابتدای سخنرانی، توجه او به فردی جلب می‌شود که به نظر می‌رسد برخلاف بقیه، توجهی به او ندارد و روی صندلی خود ناآرام و بی‌قرار است و دائماً جابجا می‌شود.

سخنران با تصور این که آن فرد به صحبت‌های او کم‌توجه است، ذهنش درگیر شده و تا پایان جلسه تحت تأثیر آن مخاطب نمی‌تواند آن‌طور که مورد نظرش است، سخنرانی کند. پس از پایان جلسه آن شرکت‌کننده برای صحبت با سخنران خود را به او می‌رساند و سخنران که از او ناراحت بوده است به حالت طعنه آمیزی به او می‌گوید:

گویا شما هیچ علاقه‌ای به موضوع سخنرانی نداشتید؟

وی با ناراحتی پاسخ می‌دهد:

”نه آقای عزیز، من دندان درد شدیدی داشتم و علی‌رغم حال جسمانی ناخوشایندم با دشواری زیاد خودم را به جلسه شما رساندم تا حتماً صحبت‌های شما را گوش کنم و در طول جلسه از درد دندان به خودم می‌پیچیدم!“

○ حتماً شما هم در شرایطی قرار گرفته‌اید که گفتار یا رفتار شما به گونه‌ای برداشت شده که مدنظرتان نبوده و یا قضاوتی در مورد دیگران کردید که صحیح نبوده است.

واقعیت آن است که ما در دنیای زندگی می‌کنیم که بر اساس تصورات و باورهایمان شکل گرفته است، باورهایی که درستی بسیاری از آن‌ها را هیچ‌گاه آزمایش نمی‌کنیم. ما این باورها را قبول داریم چراکه بر اساس نتایجی هستند که از مشاهدات و تجربیات گذشته ما به دست آمده‌اند.

✓ ما فکر می‌کنیم باورهایمان همان واقعیت‌ها هستند و این واقعیت‌ها بسیار واضح و روشن هستند.

ما فکر می‌کنیم باورهایمان بر اساس داده‌های واقعی به دست آمده‌اند و داده‌هایی که ما برای رسیدن به نتایج، انتخاب می‌کنیم همان داده‌های واقعی هستند!



تئوری پنجره شکسته: همبستگی یا رابطه علی؟

شهر نیویورک در دهه ۱۹۸۰ شهر خطرناکی بود و میزان انواع جرم و جنایت به بالاترین سطح خود رسیده بود. تحلیل گران متوجه شدند که بین جرم‌های کوچک نظیر دیوارنویسی و یا فرار از پرداخت بلیت مترو در مناطق مختلف شهری و نرخ جنایت در آنجا همبستگی وجود دارد.

تئوری پنجره شکسته این گونه استدلال می‌کند که در نواحی شهری افراد به محیط اطراف خود نگاه می‌کنند تا بفهمند هنجارهای اجتماعی در آنجا چگونه است.

یک محیط نامرتب که زیاده‌های زیادی در آن ریخته شده، دیوارنوشته‌ها همه‌جا را پر کرده و پنجره‌های ساختمان‌ها شکسته است، این پیام را منتقل می‌کند که محیط تحت کنترل نیست و در صورت ارتکاب جرم در آن محل، ریسک کشف آن پایین است. طرفداران نظریه پنجره شکسته چنین عنوان می‌کنند که جامعه باید بکوشد تا هر موردی را از جنس پنجره‌های شکسته نداشته باشد.

بر همین مبنا بودجه زیادی به کمپین آراسته‌سازی محیط شهری و مقابله با دیوارنوشته‌ها اختصاص داده شد. همچنین سیاست‌های بسیار سخت‌گیرانه‌ای در برابر ارتکاب جرم‌های کوچک مانند فرار در پرداخت بلیت اتخاذ شد. در دهه ۱۹۹۰ نرخ جنایت در نیویورک کاهش چشمگیری پیدا کرد. شهردار این نتایج را دستاورد سیاست‌های خود قلمداد کرد. بر مبنای این نتایج بود که تئوری پنجره شکسته مورد توجه زیادی قرار گرفت.

اما جالب است بدانید کاهش بی‌سابقه جرم و جنایت در دهه ۱۹۹۰ میلادی نه تنها در نیویورک، بل که در کل آمریکا رخ داد. دلایلی نظیر **بهبود استراتژی‌های پلیس مبتنی بر تئوری پنجره شکسته** و **یا بهبود اقتصاد و کاهش نرخ بیکاری** عامل این کاهش معرفی می‌شد.

این دلایل به اندازه کافی نمی‌توانست توضیح دهد چرا میزان جنایت به شکل بی‌سابقه و گسترده‌ای در سراسر آمریکا کاهش یافت.

بهبود استراتژی‌های پلیس مبتنی بر تئوری پنجره شکسته فقط در برخی از شهرها مانند نیویورک رخ داده بود با این حال کاهش ناگهانی میزان جرائم در سراسر آمریکا دیده می‌شد.

در دهه ۱۹۹۰ نرخ بیکاری در آمریکا به‌طور پیوسته رو به کاهش گذاشته بود. اما مطالعات نشان داده است که تنها بین جرائم بانگیزه‌های مالی مانند سرقت و نرخ بیکاری همبستگی وجود دارد.

برآوردها حاکی است یک درصد کاهش در نرخ بیکاری همراه با یک درصد کاهش در جرائم غیرخشونت‌آمیز است. رشد اقتصادی نمی‌تواند توضیح‌دهنده خوبی برای کاهش جرائم خشونت‌آمیز مانند قتل و تجاوز باشد. علاوه بر این کاهش نرخ بیکاری آمریکا در دهه ۱۹۹۰ به اندازه دو درصد بود در حالی که کاهش جرائم غیرخشونت‌آمیز تقریباً ۴۰ درصد و کاهش جرائم خشونت‌آمیز بیش از این بود.

✓ مطالعات بعدی نشان داد ریشه اصلی این پدیده به تصویب قانون آزادی **سقوط جنین** در اوایل دهه ۱۹۷۰ و تغییرات جمعیتی ناشی از آن برمی‌گردد.

وقتی سقط جنین آزاد شد هزینه آن، که تا قبل از تصویب قانون طی یک‌روند غیرقانونی ۵۰۰\$ بود، به شکل قانونی به ۱۰۰\$ رسید.

به این ترتیب زنان آسیب‌پذیر، فقیر و دختران زیر سن قانونی بیشترین نفع را از این قانون می‌بردند. اگر آنان نمی‌توانستند سقط جنین کنند، فرزندان آن‌ها چه آینده‌ای در انتظارشان بود؟

مطالعات نشان داده چنین کودکانی با احتمال ۵۰ درصد در فقر بزرگ خواهند شد و با احتمال ۶۰ درصد در خانواده‌ای با یک والد زندگی خواهند کرد. این‌ها پیش‌بینی‌کننده‌های قوی برای آن است که کودک در آینده به سمت فعالیت‌های مجرمانه سوق پیدا کند.

در اوایل دهه ۱۹۹۰ کودکان آن نسل وارد نوجوانی و جوانی خود می‌شدند. آنچه در بین آن نسل غایب بود کودکانی بودند که پتانسیل وارد شدن در فعالیت‌های مجرمانه را داشتند. کاهش چنین کودکانی در آن نسل، اثر تجمیعی خود را در کاهش چشمگیر نرخ جرم و جنایت در تمام دهه ۱۹۹۰ نشان داد.

از کجا مطمئن شویم این رابطه نیز صرفاً همبستگی نبوده است؟

قانون آزادی سقط‌جنین به یک‌باره در سراسر آمریکا اجرا نشد. برخی از ایالت‌ها آن را چند سال زودتر به اجرا گذاشتند. داده‌ها نشان می‌دهد در ایالت‌هایی که قانون سقط‌جنین زودتر اجرایی شد نرخ جرم و جنایت زودتر شروع به کاهش پیدا کرد. علاوه بر این ایالت‌هایی که تعداد سقط‌جنین در آنان بیشتر رخ داده بود، افت بیشتری در میزان جرم و جنایت را شاهد بودند. همین‌طور مطالعات نشان داد کاهش اصلی در میزان جرم و جنایت در بین گروه سنی که در اوایل دهه ۱۹۷۰ متولد شده بودند و نه در بین مجرمان سنین بالاتر رخ داده است.

○ هدف این مقاله تایید یا رد آزادی سقط‌جنین نبود بل که می‌خواست نشان دهد که چطور بین وقایعی که هم‌زمان رخ می‌دهند، ممکن است لزوماً رابطه علت و معلولی برقرار نباشد. علی‌رغم اقبال عمومی به تئوری پنجره شکسته، تاکنون وجود رابطه علی مستقیم و محکمی بین جرم‌های کوچک و فعالیت‌های مجرمانه خشونت‌آمیز ثابت نشده است.



مغالطه‌ی «نظر هرکسی محترم است»:

هر سال می‌کوشم دست کم یک بار، دو چیز را روی دانشجویانم امتحان کنم.

نخست آن که آنان را «فیلسوف!» خطاب می‌کنم؛ تعبیری که چندان جدی نیست، اما امیدوارم باعث تشویق آنان به فراگیری فعال شود.

دوم، این بحث را پیش می‌کشم: «مطمئناً این عبارت را شنیده‌اید که 'هرکسی حق دارد نظری داشته باشد و اظهارش کند'. شاید حتی خودتان نیز این تعبیر را به کار برده باشید و چه بسا برای جلوگیری از یک استدلال یا در بن بست قرار دادن کسی، این کار را کرده باشید. خوب، به محض این که به این کلاس وارد می‌شوید، دیگر آن حق را ندارید. شما حق ندارید نظر خودتان را داشته باشید. فقط حق چیزی را دارید که بتوانید استدلالی بر آن بیاورید.»

♦ شاید کمی تند باشد؛ اما آموزگاران فلسفه این را به دانشجویانمان بدهکارند که به آنها بیاموزند چگونه استدلال کنند و چگونه از استدلالشان دفاع کنند؛ و وقتی به باوری دفاع‌ناپذیر می‌رسند، آن را تشخیص دهند.

مشکل تعبیر «من حق دارم نظر خودم را داشته باشم» این است که این عبارت در غالب موارد، برای محافظت از باورهایی است که باید کنارشان بگذاریم.

این عبارت، صورتی کوتاه‌شده از این گزاره است که «من می‌توانم هر چه دلم بخواهد، بگویم و یا هر طور دلم بخواهد، بیاندیشم»؛ و با تعمیم این معنا، ادامه‌ی استدلال علیه گوینده تا حدی بی‌احترامی خواهد بود. به نظر من، این نگرش به برابری کاذب میان متخصصان و غیرمتخصصان منجر می‌شود و این یکی از ویژگی‌های زیانبار گفتمان عمومی ماست که در حال گسترش است.

✓ اولاً یک نظر چیست؟

افلاطون میان نظرات یا باورهای رایج و معرفت یقینی تمایز می‌نهاد؛ و این تمایز امروز نیز همچنان کارآمد است: برخلاف دو گزاره‌ی « $1+1=2$ » یا «هیچ دایره‌ی مربعی وجود ندارد»، یک نظر، درجه‌ای از ذهن‌گرایی و عدم قطعیت با خود دارد؛ اما مسئله اینجاست که دامنه‌ی «عقیده» از ذوقیات یا سلیقه‌ها شروع می‌شود و کشیده می‌شود تا عقاید مربوط به مسائلی که برای غالب افراد پر اهمیت است، مانند مصلحت‌اندیشی یا سیاست، و ادامه می‌یابد تا همه‌ی دیدگاه‌هایی که از تخصص‌های فنی ریشه می‌گیرند، مثلاً نظرات قانونی یا علمی.

✓ درباره‌ی نوع اول نظرات، واقعاً نمی‌شود بحث و استدلال کرد. احمقانه است که اصرار کنم اشتباه می‌کنید که فکر می‌کنید بستنی توت‌فرنگی خوشمزه‌تر از شکلات است.

مشکل این است که گاهی چنین به نظر می‌رسد که به طور ضمنی عقاید نوع دوم و حتی عقاید نوع سوم را نیز غیر قابل بحث و استدلال فرض می‌کنیم!

یعنی همان فرضی که در مسائل ذوقی و سلیقه‌ای داریم. شاید این یکی از دلایلی باشد (بی‌شک دلایل دیگری هم هست) که چرا تازه‌کارهای پرشور فکر می‌کنند حق مخالفت با دانشمندان آب‌وهوا و ایمونولوژیست‌ها (۱) را دارند و عقاید خودشان را «محترم» قلمداد می‌کنند.

♦ مریل دوری بنیان‌گذار شبکه‌ی واکسیناسیون استرالیا (۲) است؛ شبکه‌ای که بر خلاف نامش، شدیداً مخالف واکسن است. خانم دوری هیچ صلاحیت پزشکی‌ای ندارد اما استدلال می‌کند که اگر باب براون (۳) با آن که فیزیکدان نیست حق دارد درباره‌ی نیروی هسته‌ای نظر بدهد، او نیز باید اجازه‌ی نظردادن درباره‌ی واکسن را داشته باشد. با این حال، کسی فرض نکرده که دکتر براون، حق دارد درباره‌ی فیزیک شکافت هسته‌ای نظر بدهد؛ کاری که او می‌کند اظهارنظر درباره‌ی شیوه‌ی واکنش به این علم است، نه درباره‌ی خود این علم.



○ در این صورت، معنای اینکه حق داریم نظر بدهیم چیست؟

اگر «هر کسی حق دارد نظر خودش را داشته باشد» فقط به این معنا باشد که هیچ کس حق ندارد جلوی فکرکردن افراد و بیان چیزی که می‌خواهند، بگیرد، در این صورت عبارت یادشده درست است، اما نکته‌ای است کاملاً پیش‌پاافتاده. هیچکس نمی‌تواند جلوی شما را بگیرد که بگویید واکنش‌ها باعث اوتیسم می‌شوند، مهم نیست که بارها نادرستی این ادعا ثابت شده باشد.

◆ دوشنبه، برنامهٔ مدیاواچ ای‌بی‌سی، وین تی‌وی ولونگوگ (۴) را برای پخش گزارشی دربارهٔ شیوع سرخک سرزنش کرد؛ گزارشی که دربردارنده‌ی اظهار نظری از مریل دوری بود.

وین تی‌وی در پاسخ به شکایت یک بیننده، گفت که این گزارش «دقیق، بی‌طرف و متعادل بود و دیدگاه‌های پزشکان و گروه‌های نخبه را نشان می‌داد». اما معنای این پاسخ، این است که هر دو طرف بحث، حق مساوی‌ای دارند تا دربارهٔ موضوعی سخن بگویند که فقط یکی از آن‌ها تخصص مرتبط با آن موضوع را دارد. علاوه‌براین، اگر پاسخ وین تی‌وی دربارهٔ شیوهٔ واکنش به علم باشد، پاسخی پذیرفتنی است؛ اما «مناظرهٔ» موردنظر، دربارهٔ خود علم بود، و اگر مخالفت این «گروه‌های نخبه» را احتمالاً باید نادرست تلقی کرد، واقعاً حق پخش از تلویزیون را نداشتند.

مجری مدیاواچ، جاناتان هولمز، بسیار بی‌پرده‌تر بود: «هم شاهد وجود دارد و هم حرف مفت» و این بخشی از کار گزارشگر نیست که در مقابل تخصص جدی، به حرف مفت، فرصتی برابر بدهد.

واکنش گروه‌های ضد واکنش‌ناسیون قابل پیش‌بینی بود. در سایت مدیاواچ، خانم دوری، ای‌بی‌سی را متهم کرد که صراحتاً به سانسور یک مناظرهٔ علمی دعوت می‌کند. این پاسخ، «جدی نگرفتن دیدگاه‌هایتان» را با «اجازهٔ مطلق نداشتن برای داشتن یا اظهار دیدگاه‌هایتان» خلط می‌کند؛ یا با وام‌گرفتن از تعبیر اندرو براون، این پاسخ، «نداشتن یک استدلال را با نداشتن حق بحث و استدلال خلط می‌کند». در این جا نیز دو معنای «حق داشتن» برای یک عقیده با هم خلط شده‌اند.

بنابراین اگر دفعهٔ بعد از کسی شنیدید که می‌گوید حق دارد نظر خودش را داشته باشد، از او پرسید: «چرا چنین فکری می‌کند؟». این پرسش اگر فایدهٔ دیگری نداشته باشد، احتمالاً باعث می‌شود که به گفت‌وگوی لذت‌بخش‌تری برسید.

پی‌نوشت‌ها:

* این مطلب را پاتریک استوکس نوشته است و در تاریخ ۴ اکتبر ۲۰۱۲ با عنوان «No, you're not entitled to your opinion» در وب‌سایت کانورسیشن منتشر شده است.

وب‌سایت ترجمان در تاریخ ۱۱ مهر ۱۳۹۶ آن را با عنوان «نظر هر کسی محترم است؟ اصلاً و ابداً» و با ترجمهٔ علی کوچکی منتشر کرده است.

** پاتریک استوکس (Patrick Stokes) فارغ‌التحصیل دانشگاه ملبورن و مدرس فلسفه در دانشگاه دیکن استرالیا است.

[۱] Immunology: یکی از شاخه‌های زیست‌پزشکی است که به بررسی انواع واکنش ایمنی جانداران در برابر آنتی‌ژن‌های بیگانه می‌پردازد [مترجم].

[۲] The Australian Vaccination-Skeptics Network: که به طور رسمی با عنوان Australian Vaccination Network (AVN) شناخته می‌شود، یک گروه فشار ضدواکنش‌ناسیون در استرالیا است [مترجم].


[۳] Dr. Bob Brown: پزشک استرالیایی طرفدار حفظ محیط زیست که قبلاً سناتور و رهبر پارلمانی حزب سبزی‌های استرالیا بوده است [مترجم].

مغالطه‌ی «تقلیل جواب‌های یک پرسش به یک گزینه»:

مهمترین نقص در منطق سوالات پیامکی رسانه‌ها، تقلیل «جهان اجتماعی» و پرسش‌های آن، به یک گزینه‌ی پاسخ‌مند مشخص است؛ چیزی که در این میان فراموش می‌شود، خاصیت «مالتی ریزالت» بودن هستی اجتماعی است. امر واقع، در واقعیت اجتماعی مستتر است و تبیین واقعیت اجتماعی، مدیون تمامی پاسخ‌هاست.

جایی که برای ابهام‌زدایی از پدیده‌ها و پاسخ به ماهیت آن‌ها، نه تنها باید مجموعه‌ای از پاسخ‌ها را در نظر داشت، بل که امکان وجود چند پاسخ متضاد و در عین حال درست را باید پیش‌بینی نمود.

○ سوال امشب برنامه‌ی نود، مانند تمام سوالات این چنین رسانه‌ای، گویی تنها یک پاسخ درست را در شکم خود آبستن است و رای بالای مخاطبین به یک گزینه‌ی خاص، مجری را به یک نتیجه‌گیری احمقانه فرا می‌خواند:

سوال: با برگزاری مسابقات تیم ملی فوتبال در شهرستان‌ها موافقید؟ 

✘ «کسانی که رای به برگزاری مسابقات ملی، تنها در شهر تهران دادند، یا تهرانی‌هایی هستند که می‌خواهند به ورزشگاه بیایند و یا شهرستانی‌هایی که چون در شهرشان ورزشگاه وجود ندارد، حسودی‌شان می‌شود و ترجیح می‌دهند در جای دیگر هم این اتفاق نیفتد!»



مغالطه‌ی «ذهنیت‌گرایی» یا سوژکتیویسم (Subjectivism):

این مغالطه یکی از شایع‌ترین نوع مغالطه‌ها در زبان محاوره است.

○ این مغالطه وقتی پیش می‌آید که بگوییم چیزی درست است، زیرا باور داریم یا می‌خواهیم که درست باشد. (من باور دارم P درست است، پس P درست است)

توضیح:

اگر افراد دیدگاهشان را با «فکر می‌کنم» یا «احساس می‌کنم» آغاز بکنند و البته این اندیشه یا احساس خود را پایه‌ی یک دلیل برای یک گزاره منطقی نگذارند دچار مغالطه نشده‌اند که هیچ، حتی سخنی خبری به شیوه منطقی گفته‌اند، چرا که خود نشان از تردید و خطاپذیری آن است، به شرط این که در گفتگو بر درستی این احساس یا اندیشه پافشاری نشود.

○ گونه‌ای دیگر از مغالطه‌ی «ذهنیت‌گرایی» برای فرار از تصمیم‌گیری است:

نمونه آن «فردا درباره اش فکر می‌کنم»، نقل قولی است از «اسکارلت اوهارا» در رمان «بر باد رفته». این روشی برای برخورد با وقایع ناخوشایند است. نکته، البته این جاست که فردا هرگز فرا نمی‌رسد؛ او صرفاً، با این فرض ضمنی که با فراموش کردن وقایع، آنها از هستی ساقط می‌شوند، وقایع را از ذهنش می‌راند.

○ ذهنیت‌گرایی فقط شیوه‌ای برای گزیدن نتایج بر مبنای ذهنی نیست، بل که همچنین – و چه بسا در اغلب موارد – شیوه‌ای برای گریختن از نتایج، با انکار باور به آنهاست.

برخی از مردم در نادیده گرفتن آنچه که نمی‌خواهند ببینند مهارتی شگرف دارند، و اغلب ما گهگاه به این شیوه متوسل می‌شویم. اگر این شیوه را به قالب کلمات درآوریم چنین می‌شود «نمی‌خواهم p را بپذیرم، پس p درست نیست». این است ذهنیت‌گرایی.

○ «من با این عقیده بار آمده‌ام که X.»

این عبارت معمولاً هنگامی ابراز می‌شود که عقاید بنیادی شخص به چالش گرفته شده باشند. برای مثال، ممکن است کسی در بحث از رابطه‌ی جنسی پیش از ازدواج، در جواب استدلالی به نفع آن بگوید «خوب، من با این باور بزرگ شده‌ام که این جور رابطه غلط است». این واقعیت که کسی با عقیده‌ای بار آمده است می‌تواند تبیین کند که چگونه به آن عقیده رسیده است، اما تبیین نمی‌کند که چرا شخص باید آن عقیده را بپذیرد!! زیرا هیچ دلیلی به دست نمی‌دهد که آن عقیده درست است. تنها بر این ادعا تأکید می‌کند که شخص باوری دارد؛ و لذا قسمی ذهنیت‌گرایی است.

○ «ممکن است این دیدگاه برای شما درست باشد، اما برای من درست نیست.»

فرض کنید دو نفر درباره‌ی منشاء زیست‌شناختی نوع بشر بحث می‌کنند:

امین استدلال می‌کند که نوع ما ثمره‌ی تکامل است؛ مهدی که آفرینش‌گرا است و می‌گوید «خوب، ممکن است این برای تو درست باشد، اما برای من درست نیست.»

منظور مهدی از این که می‌گوید چیزی برای او درست نیست (یا هست)، چیست؟ شاید منظور مهدی این باشد که او آن را قبول ندارد (یا دارد). در این مثال، منظور او این می‌شود که:

ممکن است تو به تکامل باور داشته باشی، اما من باور ندارم. در اینجا مغالطه‌ای درکار نیست، او تنها مشخص کرده که اختلاف نظری وجود دارد، بدون این که ادعا کند که حق با کدام طرف است.



اما در این صورت او باید این مطلب را مستقیماً اظهار کند، و مفهوم «درستی» (= صدق) را پیش نکشد. معمولاً پیش کشیدن مفهوم درستی به منظور وجهه‌ای عینی دادن به یک باور، بدون ارائه‌ی هیچ شهادی به نفع آن است. یا مقصود لاپوشانی یک اختلاف نظر، با گفتن این است که هر دو طرف حق دارند، گرچه مدعاهایشان نقیض هم است و نمی‌شود هر دو درست باشند. در این مورد، مفهوم این که چیزی «برای من درست است» حاوی یک مولفه‌ی ذهنیت‌گراست: به صرف این که شخص به گزاره‌ای باور دارد، به آن گزاره موقعیت عینی اعطا می‌کند. در این حالت، دست کم، باید گوش به زنگ بروز یک مغالطه بود!



مغالطه‌ی «شیئی سازی» یا «اقتنومی سازی»:

شیئی‌سازی یا اقتنومی سازی مغالطه‌ای است در زبان که در آن برای اموری وجود عینی خارجی قائل می‌شویم که وجود عینی خارجی ندارند.

پیش‌فرض این مغالطه این است که هر لفظی در زبان دال بر شیئی برای عینی و خارجی است.

به عبارت دیگر تمام واژه‌های زبان «چیزواژه» اند. در واقع همه الفاظ یک زبان را نام‌هایی دال بر اشیا عینی و خارجی (Concrete Names) قلمداد کرده و با آنها همان معامله‌ای می‌شود که با اسامی دال بر اشیا خارجی می‌شود.

○ مثلاً با تعبیری مثل «نظام» طوری معامله می‌شود که گویی یک شی عینی و خارجی است در حالی که چنین واژه‌هایی اصلاً از مصادیق اسماء دال بر شیئی عینی و خارجی نیستند که این احکام را بتوان بر آنها نسبت داد. رجال سیاسی از این مغالطه استفاده زیادی کرده‌اند و می‌کنند.

حقیقت آن است که concrete name بالذات نام اشیا بی هستند که محسوس به حس ظاهر یا باطنند. به تعبیر قدما محسوسات و وجدانیات.

ثانیاً و بالغرض جواهر مادی را نیز می‌توان concrete name نامید (البته افرادی جواهر مادی طبیعی را از این قبیل دانسته‌اند مانند آب، چوب و گربه و کسانی دیگر که مسامحه بیشتری ورزیده‌اند جواهر مادی صنایع مانند صندلی را نیز از این قبیل دانسته‌اند)، با این که به نظر فلسفی جواهر مادی - اعم از طبیعی و صنایع - را نمی‌توان دارای وجوه عینی خارجی دانست.

اما به هر حال مطابق با فهم عرفی می‌توان موجودیتی برای آنها قائل شد.

از این‌ها (محسوساتی به حس ظاهر و باطن و جواهر مادی طبیعی و صنایع) که بگذریم بقیه امور اشیا عینی و خارجی نیستند و تشخیص ندارند تا بشود به آنها اوصافی چون سود و زیان، دوستی و دشمنی و امثال ذلک نسبت داد.

○ زمانی خبرنگاری از موسولینی پرسیده بود شما دم از پیشرفت و... می‌زنید اما من هرچه در کشور ایتالیا می‌گردم جز مردم فقیر و بی‌سواد و... چیزی نمی‌بینم!

موسولینی در جواب گفته بود: من نگفتم تک تک ایتالیایی‌ها در حال پیشرفتند، بل که گفتم ایتالیا در حال پیشرفت است این نشان می‌دهد موسولینی ایتالیا را یک موجود عینی خارجی قلمداد کرده بود و پیشرفت را به آن نسبت می‌داد.

○ یا یک بازرس ژاپنی شعر جالبی بدین مضمون سروده است که اعداد و ارقام می‌گویند وضع کارگران بهتر شده است اما من هر سال که به ژاپن می‌روم کارگران را رنگ‌پریده‌تر می‌بینم!

یعنی این که شما یک عنوانی با الفاظ درست کنید و واقعیتی خارجی بدان ببخشید و بعد بگویید این در حال پیشرفت است یا وضعش بهتر شده است اما انسان‌های واقعی در حال رنجور شدن و رنگ‌پریدگی باشند.

○ حال به همین ترتیب در کشور ما نیز از این قبیل اقتنومی‌سازی‌ها داریم. یعنی چیزی را که اقتنوم یا جوهر نیست دارای جوهریت فرض کنیم و امری را که شی نیست شی فرض می‌کنیم و اوضاعی بدان نسبت می‌دهیم که معمولاً به اشیا نسبت داده می‌شود مثلاً چیزی به نام فرهنگ، تمدن، دین، مذهب، هنر و... وجوه عینی خارجی ندارد و شی یا اقتنوم نیست.

○ تولستوی در کتاب هنر چیست، پشت صحنه‌های تئاتر روسیه در نیمه دوم قرن نوزدهم را وصف کرده و می‌گوید: شما در پشت صحنه‌های تئاتر می‌بینید که کارگردان خشن‌ترین رفتارهای انسانی را با هنرپیشه‌ها می‌کند. توهین، تحقیر، استهزا، تمسخر و



حتی فشارهای جسمانی و این‌ها به صورتی است که گاهی این هنرپیشه‌ها به گریه می‌افتند و از شدت فشارهای جسمانی صدمه می‌بینند.

اما اگر از کارگردان بپرسید که از این کار چه هدفی دارید؟ می‌گوید: «ما در خدمت هنریم. اگر این رفتار را نکنم یک تئاتر موفق و یک اثر هنری درخشان و زیبا نخواهیم داشت»، یعنی آدم‌ها را له می‌کند به خاطر چیزی که وجود ندارد، چیز موهومی بنام هنر! به همین ترتیب انسان فدای چیزهای موهومی به نام فرهنگ، تمدن و دین و ... می‌شود.

♦ اگر این اقلومی‌سازی‌ها فقط در کتاب‌ها باشند اشکالی ندارد. اما وقتی بخواهد در جامعه مبنای تصمیم‌گیری‌های جمعی قرار گیرد و بر اساس آنها حقوق جزایی، کیفری و ... تنظیم شود، هر انسان دوستی تحمل را از دست می‌دهد که چرا چیزی که اصلاً وجود ندارد این قدر با اهمیت قلمداد شده است که جان انسان‌های واقعی در مقابل آن‌ها هیچ است.

✔ مقصودم از آنچه که گفته شد این نیست که استفاده مجازی، استعاره، تشبیهی، تمثیلی، کنایه و رمزی و ... از زبان جایز نیست و فقط باید استفاده حقیقی از زبان کرد، بل که می‌خواهم بگویم اگر از زبان استفاده مجازی شود اما طوری جلوه داده شود که گویا حقیقت است، این مغالطه است. مثل اینکه کسی به من بگوید پدر سوخته و من به دادگاه شکایت کنم که ایشان باید اثبات کند که پدر من سوخته است یا مانند این که کسی را به دادگاه بیاورند و بگویند تو به مردم سالاری توهین کرده‌ای به نهاد ریاست جمهوری توهین کرده‌ای و بر اساس این ادعای موهوم بر او حد جاری شود یا حبس گردد.



مغالطه‌ی تأمین:

مغالطه‌ی تأمین یعنی در [حاشیه‌ی] امن قرار دادن؛ یعنی ما سخن را با ابهام بگوئیم و خودمان را پشت دیوار ابهام از هر گونه انتقادی محفوظ نگاه داریم. در اینجا یک نوع ابهام خاصی مراد است. مفاهیم قابل تقسیم‌اند به کمی و کیفی.

● مفاهیمی که دلالت بر کمیت به معنی دقیق فلسفی‌اش می‌کنند یکی از اعراض نه‌گانه است و به آن می‌گوئیم مفاهیم کمی quantitative.

● مفاهیمی را که دلالت بر کیف می‌کنند مثل رنگ‌ها، مفاهیم کیفی qualitative.

حال، خود مفاهیم کمی به دو دسته قابل تقسیم‌اند: کمیت معین و کمیت نامعین.

آن مفاهیمی را که بر کم نامعین دلالت می‌کنند مفاهیم کیفی qualitative می‌نامند و آنهایی که بر کم معین دلالت می‌کنند مفاهیم کمی quantitative می‌گویند. پس لغات کمی و کیفی هر کدامشان دو معنی دارند. اگر مفهوم کمی دلالت کند بر کم معینی مثل ۳ و ۴ آن وقت می‌گویند این مفهوم ۳ و ۴ مفهوم کمی است. اما اگر به جای این که بگوئیم ۳ و ۴ بگوئیم خیلی، کم (کم در مقابل خیلی)، کم و خیلی دلالت بر کمیت (به تعبیر دقیق فلسفی‌اش) می‌کنند اما بر یک کمیت نامعین. حالا اگر کسی در سخن خود مفاهیم کیفی به این معنی را به کار ببرد و با به کار بردن آن‌ها خودش را از هر انتقادی مصون کند، آن وقت می‌گویند او مرتکب مغالطه‌ی تأمین شده است. یعنی خود را پشت این مفاهیم کیفی مبهم، محفوظ نگاه داشته است.

○ مثلاً یک کسی به شما بگوید: شما خیلی پول دارید یا کم؟ بگوئید: من کم پول دارم. آن وقت پول شما را واریسی کنند و ببینند ده میلیون تومان است و بعد به شما بگویند: شما که می‌گفتید کم پول دارید؟! باز هم می‌توانید بگوئید ده میلیون تومان که پول نیست و همچنان از انتقاد مصونید. از آن طرف یک کسی به شما بگوید: کم پول دارید یا خیلی؟ بگوئید: من خیلی پول دارم. بلکه تمام پول جیب را بریزند روی هم ببینند که ۱۴ تومان است. آن وقت بگوئید: با ۱۴ تومان ۳ تا پفک می‌شود گرفت. مگر کم پولی است؟ چون خیلی و کم حدی ندارد. یک وقت می‌شود صد میلیون کم تلقی می‌شود، یک وقت ۱۴ تومان خیلی تلقی می‌شود.

✓ در استدلال ما از مفاهیم کیفی زیاد استفاده می‌کنیم و به خاطر استفاده از این‌ها مصون از انتقاد می‌شویم. این مفاهیم کیفی به خاطر کیفی بودنشان ابهام دارند و در مغالطه به کار می‌روند.

یک سلسله مفاهیم مبهم دیگر هستند که آنها به کار می‌روند ولی دیگر به این معنی دقیق به آنها مفاهیم کیفی نمی‌شود گفت. ولی باز هم ابهام دارند. مثل این که لغت معقول یا محدود را به کار ببریم.

○ همین اخیراً آمریکا گفت ما در سوماتالی طرفدار جنگ محدودیم. این جنگ حالا هر چقدر هم گسترش داشته باشد. باز هم می‌گویند این یک جنگ محدود است. زیرا محدود که حد ندارد تا اگر از حدش تجاوز کردند گفته شود دیگر جنگتان محدود نیست.

○ یکی از موارد استعمال مغالط تأمین در پیشگویی‌ها است. در پیشگویی‌ها معمولاً لغتی را بکار می‌برند که ابهام دارد.

مثلاً می‌گویند: تو مسافرت خواهی کرد. حالا از قم بروی جمکران هم بالاخره مسافرت است. مسافرت که یک تعبیر دقیق ندارد. یا تو دوستانی خواهی داشت. دوست داشتن چیز مشخص و روشنی نیست.



○ پیشگویی‌های نستراداموس تمامش از این نوع است. او پزشکی فرانسوی بود ولی اهل عرفان و علوم عجیب و غریبه بود. یک مجموعه از سروده‌هایش به یادگار مانده که الان تحت عنوان پیشگویی‌های نستراداموس ذکر می‌شود که بله ایشان همه چیز را پیشگویی کرده به فارسی ترجمه شده و هم کتاب پرفروشی بود.

تمام این پیشگویی‌ها را اگر دقت بکنید می‌بینید در الفاظ ابهام وجود دارد. مثلاً شخصیتی پدیدار خواهد شد که دشمنان بسیار خواهد داشت؛ این دشمنان بسیار، چه قدر دشمن بسیار است؟

یک نکته مهمی که آدم از این جا می‌تواند بفهمد این است که این پیشگویی‌ها به خاطر ابهامشان است که یک قوت و صلابت دارند. این است که در پیشگویی‌ها، چه نستراداموس باشد و چه هر کس دیگر، هیچ کس از این کتاب‌ها حادثه‌ای را که در آینده رخ می‌دهد نمی‌فهمد، بل پس از این که حادثه‌ای رخ داد، آن وقت می‌گویند پس این هم همین را می‌گفت.

پیشگویی اگر ابهام نداشت، شما باید قبل از وقوع حادثه بگوئید که مثلاً ۳۷ سال دیگر این حادثه رخ می‌دهد، اگر ابهام نداشت می‌شد قبل از وقوع واقعه هم مطلب را دید پس اول علامتش این است که هیچ کس این حوادث را قبل از وقوعش در این پیشگویی‌ها نمی‌تواند بخواند.

پس از این که حادثه رخ داد، مثلاً رئیس جمهور آمریکا ترور شد، می‌گویند عجب! کتاب نستراداموس این را هم داشته می‌گفته که رئیس جمهور آمریکا ترور خواهد شد. چرا داشته می‌گفته؟ چون حالا که رخ داده می‌توانیم این را بر آن تطبیق بدهیم.

○ من یادم می‌آید آن وقت که به کره ماه رفته بودند سال ۴۹ یا ۴۸، یک آقای یک کتاب نوشته بود و گفته بود که در قرآن ما هم آمده است: يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ ان اسْتَعْظَمْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ (ای گروه جن و انس! اگر می‌توانید از مرزهای آسمان‌ها و زمین بگذرید، پس بگذرید، ولی هرگز نمی‌توانید، مگر با نیروی (فوق العاده)!

یعنی نعوذ بالله یکی نیست بگوید که آقا جان! اگر واقعاً قرآن کتاب پیشگویی است و پیشگویی ابهام نداشت. شما قبل از این که بروند به کره ماه می‌بایست می‌گفتند که آیه می‌گوید: فردا یا پس فردا یا دو سال دیگر مردم به کره ماه می‌روند. نه بعد از این که رفتند به کره ماه آن وقت شما بگردید در این کتاب و بعد ببیند که یک چنین چیزی گفته شده.

○ علامت دومی هم که دارد این است که مردم هر عصر، فقط عصر خودشان را در واقعه می‌بینند. این هم یک چیز عجیبی است.

مثلاً فرض کنید که پیشگویی‌های نستراداموس ۵۵۰ سال است که تقریباً عرصه شده. مردم هر عصری می‌گویند آن مرد جوانی که قیام می‌کند فلانی است.

مثلاً در زمان فرانسوی‌ها، فرانسوی‌ها می‌گفتند: ناپلئون است.

در جنگ جهانی، آلمانها می‌گفتند: این هیتلر است.

اگر این پیشگویی واقعاً پیشگویی یک حادثه است و اگر از آن در واقعه ناپلئون استفاده شد، دیگر حق استفاده از این پیشگویی تا ابد از دست می‌رود.

این که مردم هر زمانی حوادث زمان خودشان را در این پیشگویی می‌خوانند، این خود نشان دهنده این است که پیشگویی ابهام دارد. غالب چیزهایی که حتی در میان عوام الناس است به نظرم از همین مقوله است. در پیشگویی‌های نستراداموس حتی قیام حضرت امام [خمینی] را جز پیشگویی‌ها دانسته بود.



مغالطه‌ی عوام‌فریبی:

مغالطه عوام‌فریبی آن است که شخص به جای استدلال و اقامه برهان و دلیل عقلی برای اثبات یک عقیده، سعی کند از طریق تحریک احساسات و هیجان‌های جمعی و توسل به عواطف و جو حاکم، نوعی تصدیق جمعی نسبت به نتیجه مطلوب خود را به دست آورد.

○ مغالطه عوام‌فریبی به دو شکل صورت می‌گیرد.

📌 شیوه مستقیم مغالطه عوام‌فریبی وقتی انجام می‌شود که شخص گروه زیادی از مردم را مخاطب خود قرار دهد و با بیان سخنان مهیج، شور، اشتیاق و هیجان مردم را برانگیزد و تحت تأثیر احساسات به وجود آمده، آن‌ها را نسبت به نتیجه مطلوب خود متقاعد سازد.

شیوه مستقیم مغالطه عوام‌فریبی که می‌توان آن را «توسل به هیجان» نامید، همواره به وسیله مبلغان و افراد عوام‌فریب مورد استفاده قرار می‌گیرد. سخن‌رانان حماسی، مانند آدولف هیتلر از اساتید این فن هستند. در شیوه مستقیم برای افزایش تأثیر بر روی تک تک افراد، از هر وسیله ممکن استفاده می‌شود، مانند اهتزاز پرچم‌ها و نواختن موسیقی خاصی که به نوعی با موضوع مورد نظر ارتباط دارد. نکته اساسی در این مغالطه این است که تنها دلیل حقانیت آن عقیده، همان احساس و هیجان جمعی است که به یک گروه دست می‌دهد و افراد آن گروه تحت تأثیر این مغالطه در خود نوعی یگانگی با گروه احساس می‌کنند. این یگانگی به آن‌ها احساس امنیت و قدرت می‌بخشد، لذا به شخص این‌طور تلقین می‌شود که اگر از عقیده این گروه پیروی نکند از این امنیت و قدرت محروم خواهد شد.

📌 شیوه غیر مستقیم مغالطه عوام‌فریبی منحصر به بیانات شفاهی نیست و در آن شخص مغالطه‌کننده می‌تواند با گفتار یا نوشتار خود، مردم را مخاطب قرار دهد.

البته در این‌جا مخاطبان او، تک تک افراد هستند نه توده مردم. در شیوه غیر مستقیم از شگردهای مختلفی برای برانگیختن روحیه جمعی افراد استفاده می‌شود؛ مثلاً گاهی مطلب مورد نظر به گونه‌ای به مخاطب القا می‌شود که احساس می‌کند همه کسانی که در مسیر رشد و تکامل و پیشرفت هستند، آن مطلب را پذیرفته‌اند و اگر کسی با آن مخالفت کند، از قافله فرهنگ و تمدن عقب مانده است. در شکل نوشتاری این مغالطه، نویسنده دست به عبارت‌پردازی می‌زند و ادعای خود را مطابق با دین، حقوق بشر، حقوق کارگران و خلاصه مطابق با اعتقاد مقبول همه جلوه می‌دهد. نویسنده به این ترتیب می‌تواند همان‌طور احساسات درونی مخاطبان را برانگیزد که به وسیله خطابه و سخنرانی می‌توانست این کار را انجام دهد.

📌 حربه دیگر در مغالطه عوام‌فریبی این احساس درونی است که هر کس دوست دارد مورد تحسین و تقدیر دیگران قرار گیرد. در این راه گاهی مردم سعی می‌کنند خود را به افراد مشهور یا ثروتمند شبیه کنند. این روحیه، زمینه‌ساز ارتکاب این مغالطه است. در این نوع مغالطه که می‌توان آن را «توسل به تفاخر» نامید، ادعا می‌شود که یک عقیده یا یک عمل یا استفاده از یک کالای خاص از ویژگی‌های فلان فرد مشهور و محبوب است و افرادی هم که آن عقیده را داشته باشند، یا آن عمل را انجام دهند و یا از آن کالا استفاده کنند، از شهرت یا محبوبیت مشابه برخوردار خواهند شد. نمونه بارز این مغالطه، آگهی‌های تبلیغاتی است که شخص مشهوری، مانند یک ورزشکار جهانی یا یک بازیگر سینما را در حال استفاده از یک کالای خاص نشان می‌دهد.

○ مارادونا هم کوکاکولا می‌نوشد.

(اما هرگز نمی‌توان نتیجه گرفت که کوکاکولا محصول رضایت‌بخشی است)

📌 حالت دیگر مغالطه عوام‌فریبی که «توسل به افاده» نامیده می‌شود، استفاده از تمایل توده مردم در تشبّه به افراد ثروتمند و متمول است.



این شکل مغالطه نیز بیش از همه، به وسیله تهیه‌کنندگان تبلیغات و آگهی‌های تجاری صورت می‌گیرد. در این مغالطه هم‌چنین سعی می‌شود تا ارتباطی میان کالای مورد تبلیغ و اموری که به شدت مورد علاقه مخاطب هستند برقرار شود؛ مثلاً در برنامه‌های رادیو و تلویزیون همراه با ذکر نام آن کالا، قطعات بسیار زیبای موسیقی پخش می‌شود. هم‌چنین در تبلیغات تصویری از زیباترین مناظر طبیعی و یا صحنه‌های هیجان‌آور ورزشی به عنوان زمینه یا تصاویر جانبی استفاده می‌شود. افرادی که آن کالای خاص را مورد استفاده قرار می‌دهند، دارای لباس، خانه، اتومبیل و دیگر وسایل و شرایطی هستند که تحسین مصرف‌کنندگان را برانگیزد. این افراد با اشتیاق و شادی از آن کالای خاص مصرف می‌کنند. خلاصه، همه این عوامل دست به دست هم می‌دهند تا به غلط این احساس را در مخاطب القا کنند که همه این نعمت‌ها و لذت‌ها در اثر استفاده از آن کالای خاص به دست می‌آید. چنان‌که زندگی افراد ثروتمند همین را نشان می‌دهد. بنابراین، اگر شما می‌خواهید از این نعمت‌ها و لذت‌ها بهره‌مند شوید و مانند افراد ثروتمند زندگی کنید، باید از آن کالای خاص مصرف نمایید.



مغالطه‌ی خیرخواهی:

Righteousness Fallacy

مغالطه‌ی خیرخواهی زمانی رخ می‌دهد که ما تصور می‌کنیم چون فرد نیتش خیر است، عملش نیز درست است. این مغالطه با مغالطه‌ی حق به جانب (self-righteous fallacy) ارتباط نزدیک دارد. در مغالطه‌ی حق به جانب فرد گمان می‌کند رفتارش اخلاقی‌تر و کارهایش درست‌تر از رفتار و کارهای دیگران است. حکایت سعدی که می‌گوید "هر کس را عقل خود به کمال نماید و فرزند خود به جمال" به این مغالطه اشاره می‌کند. بنابراین، لازم است بیشتر دربارهٔ اِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ بیندیشیم تا بتوانیم با توجه به بافت آن را درست تفسیر کنیم.

مثال: ○

۲۰ سال قبل آمریکا با شعار جنگ علیه تروریسم (war on terror) افغانستان و عراق را اشغال کرد که تاکنون نتایج اسفناکی برای هر دو کشور و ملتشان به دنبال داشته است و در نهایت به این نتیجه می‌رسد که با تروریسم آشتی کند. آیا نیت آمریکا خیرخواهانه بوده؟

در سال ۲۰۱۷، بارتون^۱، مقاله‌نویس آمریکایی، مقاله‌ای را تحت عنوان "نیت‌های خیر، نتایج ناخوشایند" نوشت. او در این مقاله به چند نمونه از برنامه‌های دولت آمریکا اشاره می‌کند که با نیت خیر انجام گرفت، اما نتایج اسفناکی در پی داشتند. البته، او در این مقاله بیشتر به برنامه‌های داخلی دولت آمریکا می‌پردازد، نه به جنگ افغانستان و سیاست خارجی.

بنابراین، اگر ما هر عملی را به‌خاطر خیرخواهانه بودنش قضاوت کنیم؛ با نتایجی شگفت‌انگیز و غیرعادی مواجه می‌شویم، چون نیت خیر جای نتیجه‌ی خوب را نمی‌گیرد.

^۱ <https://www.free-dom.us.com>

^۲ <https://www.logicallyfallacious.com>

مغالطه‌ی نقض غرض:

ما همچنان که برای اعمالمان هدفی داریم (که ممکن است آگاهانه یا ناآگاهانه، مادی یا معنوی باشد) در منطق و گفتگو نیز از گزاره‌ها و تعاریف و دسته بندی‌ها، هدف و منظور مشخصی داریم و این تفاوت علوم عقلی و رفتار عقلایی با مثلاً چیزی مثل هنر است. در هنر هدف متفاوت و محدودی باز و گسترده‌تری دارد.

حال اگر ما اصل، قانون، تعریف یا نظریه‌ای را طوری بیان کنیم که با هدف شناخته شده و ذاتی‌اش در تضاد باشد، دچار نوعی پربشان‌گویی و مغالطه‌ی مقدمات ناسازگار یا نقض غرض شده‌ایم.

○ مثال ۱:

کشف بزرگ نوابغ قرن بیستم این است: در علوم خصوصاً علوم انسانی قاعده‌ی جهان شمول نداریم، همه چیز نسبی است. (ما گمان می‌کردیم هنر علم کشف و تعریف نظریه یا قانونی کلی باشد، به منزله‌ی چیزی که قدرت پیش‌بینی به دست می‌دهد)

○ مثال ۲:

من به عنوان یک نقشه‌کش (روش شناس) می‌گویم هر نقشه‌ای خواستید انتخاب کنید و ساختمان (علم) را بسازید و حالش را ببرید. (من هم با خیال راحت جای‌ام را نوشیده و سیگار بکشم و حق تالیفم را بگیرم و از برگرداندن عقلانیت به دوران سیاه قرون وسطی و باز کردن راه خرافات، احساس آرامش کنم)

○ مثال ۳:

این مغالطه گاهی با اضافه کردن قید و بند انجام می‌شود:

در سیستم ما بیشترین آزادی وجود دارد، اما در کجای جهان اجازه می‌دهند کسی آزادانه ضد حکومت حرف بزند؟ (آری، آزادی یعنی آزاد بودن چاکران و مخلصان)



مغالطه‌ی هزینه‌ی تمام‌شده (Sunk Costs)

هزینه‌ی تمام‌شده یعنی مجموع هزینه‌هایی که تا به حال انجام داده‌ایم و نمی‌توانیم آن را پس بگیریم. البته این هزینه فقط مالی نیست و می‌شود به موارد مختلفی تعمیمش داد. مثلاً ممکن است من تماشای یک سریال جدید را شروع کنم اما بعد از چند قسمت احساس کنم که دوستش ندارم و نمی‌خواهم بقیه‌ی سریال را ببینم. زمانی که برای تماشای آن چند قسمت اول صرف کرده‌ام، هزینه‌ی تمام‌شده‌ی آن برای من است.

وقتی برای چیزی هزینه کرده باشیم، دوست داریم نتیجه‌ی هزینه‌مان را ببینیم. و مغالطه‌ی هزینه‌ی تمام‌شده از همین ویژگی طبیعی و انسانی برای استدلال‌های غیرمنطقی استفاده می‌کند. براساس این مغالطه، حالا که تا این‌جا کار جلو رفته‌ایم و هزینه کرده‌ایم، بهتر است تا آخر ادامه دهیم. طبیعتاً این دلیل خوبی برای ادامه نیست و اگر به تنهایی پایه‌ی استدلال باشد، آن را به یک مغالطه تبدیل می‌کند.

مثال: ○

درسته که دیگه صمیمیت قبل رو نداریم و حتی نمی‌تونیم باهم حرف بزنینم، اما هفت سال باهم موندیم. پس بهتره بازم باهم بمونیم و جدا نشیم.

آشنایی با انواع رایج

مغالطه

گویش: مینا دریا

خانه آتئیست‌های ایران

تولید و پخش از آوای بوف

AVAYEBUF.com

AVAYEBUF